

بررسی پیش‌نویس سند الگوی پایه پیشرفت

(ابلاغی مقام معظم رهبری برای بررسی و تکمیل و ارتقاء)

مرحله اول: نقد

حسینیه اندیشه

خردادماه ۱۳۹۸



بررسی پیش‌نویس سند الگوی پایه؛ مرحله اول: نقد

برگرفته از مباحث پژوهشی مرحوم علامه آیت‌الله سیدمنیرالدین حسینی الهاشمی و
مرحوم استاد حجت‌الاسلام والمسلمین مسعود صدوق

کارشناسان پژوهش: حجج‌اسلام محمدصادق حیدری، روح‌الله صدوق و احمد زیبایی‌نژاد
دیگر اعضای جلسات پژوهشی: حجج‌اسلام حسن صدوق، سیدامیرحسین آل‌یس و آقای علی چمن‌خواه
و خانم‌ها: رضیه و عترت کشتکاران، فاطمه صدوق و حسینی الهاشمی

تاریخ جلسات پژوهشی: از آبان‌ماه تا اسفندماه ۱۳۹۷

تاریخ تدوین و نشر: خرداد ۱۳۹۸

حسینیه اندیشه

۰۹۱۹۲۵۳۸۴۶۹ - ۰۹۱۲۶۱۸۱۲۵۸

فهرست اجمالی

اشاره..... ۵

مقدمه: بیانیه تحلیلی «حسینیه اندیشه» در لیبیک به فراخوان مقام معظم رهبری برای بررسی و تکمیل و ارتقاء سند الگوی پایه پیشرفت..... ۷

بخش اول: نقد و بررسی فرامتنی پیش نویس سند الگوی پایه پیشرفت..... ۱۱

۱. فقدان نقد تخصصی نسبت به «الگوی توسعه» و عدم تبیین علمی از تفاوت آن با مفهوم «پیشرفت» در سند پیشنهادی، موجب ابتلاء به تعاریف موجود به جای تولید الگوی جدید

۲. غفلت از چالش‌های موجود در روش‌شناسی حوزه و دانشگاه برای تولید الگوی جدید، موجب تألیف غیرقاعده‌مند بین این دو در سند و زمینه‌ساز حاکمیت «تکامل مادی» بر «تکامل معنوی»

۳. حل چالش روش‌شناختی فوق در مباحث مرحوم آیت‌الله علامه حسینی‌الهاشمی از طریق تولید یک منطق جدید به عنوان تبیین‌کننده‌ی ارتباط قاعده‌مند بین اعتقادات حقه و عمل اجتماعی

۴. ضرورت «معادلات کاربردی» برای جریان اعتقادات و ارزش‌ها در الگو و اشاره‌ای به دستاوردهای مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی در این عرصه

بخش دوم: نقد و بررسی متن پیش نویس سند الگوی پایه پیشرفت..... ۳۵

گفتار اول: نقد و بررسی متن مربوط به «وحدت و کلیت» الگو..... ۳۷

گفتار دوم: نقد و بررسی متن مربوط به «تعاریف اجزاء» الگو..... ۶۹

اشاره

مجموعه حاضر، گزارشی فشرده از جلسات پژوهشی برگزار شده در «حسینیه اندیشه» است که در پاسخ به فراخوان مقام معظم رهبری جهت «بررسی و تکمیل و ارتقاء پیش نویس سند الگوی پایه پیشرفت» شکل گرفت. البته حسینیه اندیشه پیش از این و با توجه به حساسیت موضوع به نقد پیش نویس الگوی پایه منتشره در سال ۱۳۹۴ پرداخته بود و محصول آن را در قالب کتاب «نقد و نقض پیش نویس الگوی پایه» منتشر کرده بود و پیش نویس جدید نیز از نظر مبنایی و بسیاری از روبناها تفاوت خاصی با پیش نویس گذشته نمی کند، اما فراخوان مقام معظم رهبری برای اصلاح و ارتقاء آن، وظیفه جدیدی را متوجه نخبگان انقلابی کرده است.

در نتیجه، سلسله جلساتی برگزار شد تا هم نقدها و اشکالات قبلی و فعلی به نحو روان تری در اختیار جامعه علمی قرار گیرد و هم تغییرات و اضافاتی که در پیش نویس جدید دیده می شود، به نقد و بررسی گذاشته شود و هم در مراحل بعدی، به ارائه پیشنهاد اثباتی در جهت «ارتقاء و تکمیل» پیش نویس موجود پرداخته شود. روشن است که مراحل بعدی در دستور کار امسال حسینیه اندیشه قرار دارد. لذا مباحثی که تقدیم خواهد شد گرچه اجمالاً اشاراتی اثباتی و پیشنهادهایی جایگزین مطرح می کند اما تمرکز اصلی آن بر «مرحله نقد» خصوصاً نقد اضافات جدید سند الگو است تا پس از اتمام آن، به صورت تفصیلی وارد مرحله اصلاح و ارتقاء شود. همچنان که به دلیل محدودیت مقدمات، بخش هایی از مجموعه حاضر به صورت ناویراسته و غیرنهایی عرضه شده تا به تدریج تکمیل گردد.

حسینیه اندیشه

خرداد ماه ۱۳۹۸

مقدمه

بیانیه تحلیلی حسینیه اندیشه در لَبیک به فراخوان مقام معظم رهبری برای بررسی و تکمیل و ارتقاء سند الگوی پایه پیشرفت

گرچه از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، تلاش‌های مختلفی برای تحقق «حاکمیت اسلام بر زندگی اجتماعی» به عنوان شعار اساسی نهضت ملت ایران انجام شد و با تدابیر گوناگونی در تدوین قانون اساسی (از قبیل قرارگرفتن اصل ولایت مطلقه فقیه به عنوان منشأ توازن قوا، مقیدشدن «قوه مقننه» به نظر شورای نگهبان در احراز عدم مخالفت قوانین با اسلام، مشروط‌شدن تصدی «قوه مجریه» به تنفیذ رهبری و وابستگی ریاست «قوه قضائیه» به انتصاب از سوی ولی فقیه و...) منعکس گردید و ایده‌هایی چون «ضرورت برخورداری از تعهد در کنار تخصص برای مدیران»، «توجه به احکام اولیه و احکام ثانویه»، «تغییر حکم بر اثر تبدل موضوع» و... نیز در همین راستا مطرح شد، اما نمی‌توان انکار کرد که ابتکار نورانی مقام معظم رهبری در ابلاغ سیاست‌های کلان حاکم بر تدوین برنامه دوم توسعه در سال ۱۳۷۲، تلاشی جدید برای حضور دین در عرصه اداره نظام بود که جهت‌دهی مکتبی به نحوه اداره کشور را در سطح جدیدی پی‌گیری می‌کرد.

همین بصیرت و تیزبینی بود که در ادامه حرکت تکاملی خود، به تبعیت برنامه‌های توسعه از «چشم‌اندازها» توجه پیدا کرد و با دغدغه جریان اسلام در رفتار نظام، به عرصه والاتری ورود پیدا کرد و با تأکید بر ضرورت تدوین چشم‌انداز بیست ساله برای کشور، تلاش نمود تا تعریف ایران به «کشوری توسعه‌یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه» را - که اصطلاحی برخاسته از ادبیات توسعه‌پایدار و همه‌جانبه است - به «هویت اسلامی و انقلابی و الهام‌بخش در جهان اسلام» مشروط کند. اما عدم تعیین «متغیر اصلی» بین این دو مؤلفه در سند چشم‌انداز، باعث شد که «قبض و بسط عینی میان ادبیات توسعه و ادبیات انقلاب» در عرصه تحقق این سند شکل بگیرد و درگیری بین ادبیات توسعه (به عنوان یک امر کاربردی و کمی شده) و ادبیات انقلاب (به عنوان تجربه‌هایی عینی در اداره کشور که برخاسته از مکتب بود) ساختارهای اجتماعی را دوقطبی کند و کارکرد آنها را دچار

بی‌نظمی و هرج و مرج نماید. در واقع علی‌رغم این تلاش‌های بدیع و بی‌سابقه، مدل توسعه و دستگاه کارشناسی برآمده از آن _ که به محاسبات مادی و دنیامحور و سرمایه‌سالارانه دچار بود _ در عمل عینی خود این قیدها را نپذیرفت و همواره تصمیمات و عملکردهای انقلابی و مکتبی و عدالت‌محور و مستضعف‌گرا در اداره کشور را به چالش علمی و تخصصی کشید و آثار خود را در تغییر محاسبات مسئولین و دگرگونی در رفتار و عملکرد آنها و پیاده‌شدن آنها از قطار انقلاب به نمایش گذاشت و فشارهای شدیدتری را در تمامی موضوعات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی بر نظام اسلامی وارد کرد.

اما اتکاء عمیق آن قائد مجاهد به قدرت و علم الهی و یقین پولادین به توانمندی اسلام و انقلاب اسلامی برای اداره کشور بر مبنای آرمان‌های مکتبی، تحولی خیره‌کننده را رقم زد و مقام معظم رهبری با تکرار مسیر اعجاز‌آمیز حضرت امام خمینی قدس سره الشریف در عرصه‌های جدید و به جای انفعال و عقب‌نشینی در مقابل دستگاه عریض و طویل کارشناسی مادی و برخلاف نسخه‌های کاربردی توسعه برای تغییر مسیر کشور، با راه‌اندازی «نشست اندیشه‌های راهبردی» در سال ۱۳۸۹ و سفارش «تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»، با دقت هر چه تمام‌تر بر «بار ارزشی مفهوم توسعه و الزامات آن» تأکید کردند و بر جایگزینی «توسعه» با «پیشرفت» پای فشردند و عملاً بر ضرورت تغییر بنیانی در علم اداره کشور و تحول در مدل توسعه و محاسبات آن صحه گذاشتند. در واقع روند ارتقای نظام اسلامی در ملاحظه ابعاد پیچیده‌ی ارتباط بین «اسلام» و «اداره کشور» و طرح سفارش علمی در جهت تغییر وضع موجود و پی‌ریزی یک بنیان جدید، حقیقتاً مستحق برگزاری یک جشن ملی بود.

در همین راستا، حسینیة اندیشه با تکیه بر دستاوردهای پژوهشی مرحوم آیت‌الله علامه سیدمنیرالدین حسینی‌الهاشمی و به سرپرستی مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین استاد مسعود صدوق و با فاصله کمی از برگزاری اولین نشست اندیشه‌های راهبردی، به صورت داوطلبانه وارد عرصه پیگیری مطالبه علمی مقام معظم رهبری به عنوان نایب عام حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه شد و در سال ۱۳۹۰ به پژوهش‌هایی پرداخت که در قالب کتاب «بررسی بیانات مقام معظم رهبری پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تقریر، تحلیل، تکمیل» تدوین شد. این کتاب با محور قرار دادن بیانات مقام معظم رهبری پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت به عنوان مبنای مورد وفاق همه علاقه‌مندان به تلاش در این عرصه، در مرحله اول و بر اساس یک روش نوین، به «تقریر» یا فهم قاعده‌مند از این بیانات پرداخته تا از برداشت‌های عوامانه، ناقص و غیرعلمی در این عرصه جلوگیری شود و همزمان شاخصه‌های اولیه‌ای برای مدیریت تحقیقات تولید الگو، استخراج گردد. سپس از آنجا که این بیانات ناظر به یک مطالبه و سفارش علمی است و تحقق آن به بحث‌های علمی و تخصصی وابستگی دارد،

کتاب وارد مرحله «تحلیل» شده و تفصیلاً به این مهم می‌پردازد که ظرفیت ادبیات تخصصی در حوزه و دانشگاه، دچار چه ضعف‌هایی برای تحقق این مطالبه علمی هستند و چگونه از تشریح تخصصی «بار ارزشی توسعه» ناتوان‌اند و لذا مطالبه بدیع رهبری مبنی بر جریان اسلام در الگو به‌مثابه ابزار مدیریت عینی جامعه را با خطر «تأویل نخبگانی» روبرو می‌کنند. پس مرحله «تکمیل» ضرورت پیدا می‌کند تا با دفاع استدلالی و آکادمیک از «بار ارزشی توسعه» و تبیین کیفیت جریان آن در نسخه‌های کاربردی متداول برای اداره کشور اولاً از تأویل نخبگانی و انزوای علمی این سفارش حیاتی جلوگیری شود و ثانیاً از این طریق، سرفصل‌هایی جدید و دقیقی برای «مدیریت تحقیقات» تولید الگو ارائه گردد. همین پژوهش بود که طی چند سال، مبنای ارتباط فعال و داوطلبانه‌ی حسینیه اندیشه با مرکز الگو قرار گرفت و نقدهایی علمی نسبت به مسیر این مرکز در سه سطح «محتوا، برنامه و سازمان تحقیقات تولید الگو» را در اختیار مدیران محترم آن قرار داد.

اما با انتشار پیش‌نویس سند الگوی پایه توسط مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت در زمستان ۱۳۹۴، «حسینیه اندیشه» پیش‌بینی‌های انتقادی خود پیرامون روند تحقیقاتی در مرکز الگو و منتهی شدن آن به تأویل نخبگانی را محقق شده دید و لذا به نقد و بررسی این سند در قالب کتاب «نقد و نقض پیش‌نویس الگوی پایه پیشرفت» پرداخت و تمامی انتقادهای پیش‌گفته را بر تمام بندهای این پیش‌نویس تطبیق داد. در جریان این پژوهش مفصل، مدلل شده که این سند، حاوی جمع‌بندی از روند موجود در دهه‌های پس از انقلاب مبنی بر سازش بین ادبیات حوزه و ادبیات دانشگاه در اداره کشور و حفظ وضعیت موجود علمی بدون نوآوری است؛ روندی که اگر برای تحقق آرمان‌های نظام کفایت می‌کرد، هیچ‌گاه موجب طرح سفارش علمی بی‌نظیر «تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» نمی‌شد. به عبارت دیگر، این سند همزمان با تأکید بر «اعتقادات فردی، اخلاق فردی، احکام فردی» که توسط ادبیات تخصصی حوزه بیان شده، مدیریت اجتماعی و ساختارهای عینی را به تخصص‌های دانشگاهی _ که همگی در راستای «ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه» هستند _ واگذار کرده و به تألیف غیرقاعده‌مند بین «ارزش‌های فردی» و «مفهوم توسعه و ساختارهای اجتماعی برآمده از آن» دچار گردیده و عملاً تأکید تیزبینانه‌ی مقام معظم رهبری بر «بار ارزشی مقوله توسعه» را که باید تکیه‌گاه اساسی در تولید الگوی پیشرفت قرار بگیرد، نادیده گرفته است. همچنان‌که در آن، اثری از تحلیل «روند عینی» انقلاب اسلامی و تجربیات معجزه‌گون آن در اداره کشور و تلاش برای تئوریزه کردن آنها جهت تغییر در الگوهای رایج به چشم نمی‌خورد. در واقع این سند، از «بار ارزشی توسعه» به عنوان بیان محوری مقام معظم رهبری برای تولید الگوی جدید، درک روشنی ارائه نداده و فاقد تحلیل از کیفیت جریان این بار ارزشی در نسخه‌های متداول اداره کشور است و لذا طبعاً نتوانسته تفاوت خود را

با الگوهای کاربردی توسعه روشن کند و از آنها فاصله بگیرد و به همین دلیل، به جای «نوآوری در الگوی پیشرفت کشور» و «انتساب قاعده‌مند آن به دین»، به ترکیبی نامتجانس از معارف دینی فردی در حوزه و علوم اجتماعی کاربردی در دانشگاه دست زده است. همچنان‌که فارغ از نوآوری، حتی در مهندسی معکوس نسبت به الگوهای توسعه غربی نیز به نحو نازل و ناموفقی عمل کرده است.

البته با وجود آن‌که کتاب «نقد و نقض پیش‌نویس الگوی پایه پیشرفت» در سال ۱۳۹۵ به اعضای شورای عالی مرکز الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و مدیران محترم مرکز الگو ارائه شد و تحسین برخی معاریف از نخبگان و تأمل برخی از اعضای شورای عالی را برانگیخت، متأسفانه زمینه‌ای برای مشارکت علمی از سوی مرکز الگو فراهم نشد. پس از پایان این فعالیت‌های پژوهشی در مرحله «نقد و نقض»، حسینیه اندیشه وارد مرحله «طرح پیشنهادی» خود شد و با بهره‌مندی بیش از چهل سال پژوهش در مسیر انقلاب فرهنگی به عنوان بستر تحقق تمدن نوین اسلامی، به ارائه پیشنهادهای مشخص برای تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت پرداخت. لذا با تکیه بر سرفصل‌های تولید شده در عرصه «اعتقادات حکومتی، فقه حکومتی، اخلاق حکومتی»، پیشنهادهایی جایگزین برای «مبانی، آرمان، رسالت» الگو ارائه شد که این مباحث گرانقدر در کتاب «گفتمان انقلاب اسلامی» منعکس شده است. همچنان‌که با توجه به مباحث مفصلی که در نقد مدل توسعه غربی (نقد کتاب‌های مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران، ایران امروز در آینه مباحث توسعه، استراتژی توسعه صنعتی کشور، مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه) انجام شده بود، پیشنهادهای جایگزین برای «افق و تدابیر» در دو سطح میان‌مدت و بلندمدت، در کتاب «بررسی سه تئوری تولید ثروت، قدرت، اطلاع در سبک زندگی غربی و سبک زندگی اسلامی» به تفصیل آمده تا نحوه خروج قاعده‌مند از ساختارهای مادی توسعه روشن شده و بر اساس آن، روند حرکت به سوی ساختارهای الهی پیشرفت تبیین گردد.

در پایان باید به این واقعیت تصریح کرد که مرحوم علامه آیت‌الله حسینی‌الهاشمی _ که پژوهش‌های فوق براساس مبانی تولیدی ایشان شکل گرفته _ از سال ۱۳۵۸ به ضرورت تولید یک الگو بر اساس اسلام پی برده بود و تمام عمر مبارک خود را نیز در راه حل این مسأله و لوازم علمی آن مصروف کرد و لذا حداقل و به عنوان یک احتمال می‌توان گفت که تلاش‌های پژوهشی پیش‌گفته از ضرورت توجه به «یک راه طی شده» سخن می‌گوید؛ راهی که مرکز الگو خود را از بهره‌مندی از دستاوردهای بزرگ آن محروم کرده است.

بخش اول:

نقد و بررسی فرامتنی

پیش‌نویس سند الگوی پایه پیشرفت

۱. وابستگی طرح جدید علمی (تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت) به نقد و نقض ادبیات علمی موجود (الگوی توسعه) و فقدان این روند در سند پیشنهادی

مرحله‌ی اول بحث، به بررسی کلیت سند ارائه‌شده از منظر روش‌شناسی می‌پردازد. اولین نکته‌ای که باید در ابتدای این بحث مورد توجه قرار گیرد آن است که تولید یک بحث علمی جدید نمی‌تواند فارغ از وضعیت موجود در دنیای علم و سیر تکامل آن باشد و نباید در خلأ انجام شود بلکه باید ناظر به آخرین دستاوردهای دانش که در میدان عمل مورد امتحان قرار گرفته باشد تا با نقد و تبیین ناکارآمدی‌ها و چالش‌های آن، ضرورت تولید یک علم نوین اثبات گردد و گام بعدی در رشد دانش به درستی برداشته شود.

به تعبیر دقیق‌تر، تولید علم و دستیابی به «طرح» بدون طی مسیر «نقد» و «نقض» ممکن نیست و نوآوران نمی‌توانند نسبت به رابطه‌ی بحث خود با مباحث گذشتگان بی‌اعتناء باشند و از آن مباحث جمع‌بندی نداشته باشند؛ همچنان که پایه‌ریزی علوم مدرن پس از رنسانس (از منطق نوین تا فیزیک جدید و...) مبتنی بر نقد و نقض علمی بوده که پیش از رنسانس در تمامی جهان رواج داشته است.^۱ پس ضرورت داشته تا تولید الگوی پایه پیشرفت و عناوین درونی آن از قبیل «مبانی»، «آرمان»، «رسالت»، «افق»، «تدابیر» و...، مسبوق به نقد الگوی غربی و تحلیل و بررسی نسبت به روش ساخت آن باشد. این همه در حالی است که هیچ موضع‌گیری علمی روشنی نسبت به ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه و تفاوت الگوی اسلامی ایرانی با آن، در این سند دیده نمی‌شود.

در واقع الگوی پایه پیش از هر چیز و در اولین گام باید مفهوم «پیشرفت» در ادبیات انقلاب و تفاوت آن با مفهوم «توسعه» در ادبیات دانشگاه را به دقت تحلیل و آنالیز می‌کرد و عناوین بعدی آن نیز از همین مفهوم زایش پیدا می‌کرد. یعنی برای تولید عناوین این اسناد (مانند مبانی و آرمان و رسالت و افق) ابتدائاً باید دو مفهوم «پیشرفت» (یا تکامل) و «الگو» به صورت علمی و تخصصی تعریف شود و اختلاف‌ها و اشتراک‌های آن با مفهوم «توسعه» روشن گردد. عدم توجه به این امر مهم نشان می‌دهد که تجزیه و تحلیل صحیحی نسبت به الگوی پایه‌ی غربی نیز شکل نگرفته و بالتبع خلأ و ضرورتی که به تولید الگوی جدید حکم می‌کند، درک

۱. گرچه هنگامی که مبنای مختار به پذیرش جامعه‌ی علمی برسد و مقدمات اجتماعی برای آن فراهم گردد، زمینه برای اثبات این مسأله نیز پدید می‌آید که: نقد و نقض علوم پیش از رنسانس توسط دانشمندان غربی، به نحو دقیق و ریشه‌ای انجام نشده است.

نشده؛ چه برسد به این که الگوی پایه‌ی جدیدی تولید شده باشد. اساساً الگوی پایه ابتدائاً باید بتواند «موضوع پیشرفت و اهداف آن» را تئوریزه کند و سپس آن را در امور کیفی جریان دهد تا کیفیت موضوعات، متعین شود و سپس در ادامه به ارائه کم و اعداد و ارقام (یعنی موضوع شاخصه‌ها) پردازد و شیب حرکت را تعیین نماید.^۲

البته روشن است که مقام معظم رهبری به عنوان طرح‌کننده «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» بر «بار ارزشی مفهوم توسعه» تاکید کرده‌اند اما مهم آن است که مرکز الگو به عنوان نهادی تخصصی، با این تاکید حیاتی «برخورد عرفی» نکند و این بحث در سطح «فرهنگ عمومی» متوقف نشود بلکه باید تفاوت مطالبه رهبری با ادبیات دانشگاه (به عنوان متکفل الگوهای توسعه) روشن گردد. چرا که اکنون بحث‌های مختلفی در دنیا پیرامون مدرنیته و توسعه وجود دارد که استراتژی دهه‌های آینده هفت کشور صنعتی و پیشرفته را بیان می‌کند و لذا مباحثی همچون جهانی شدن و جهانی سازی، طبقه‌بندی کشورها به «کم توسعه یافته، در حال توسعه و توسعه یافته»، آینده‌نگری و توصیه‌های بخش عمران سازمان ملل، بانک جهانی و WTO و... طرح می‌شود؛ همچنان که در بحث الگوها، ابعاد توسعه و پایداری آن، فرهنگ توسعه، تفاوت الگوهای رشد با الگوهای توسعه، نظام عناوین مربوط به الگوی توسعه، جامعه‌شناسی حاکم بر توسعه و مدل برنامه توسعه مورد توجه قرار می‌گیرد که تکلیف همه این مباحث باید روشن شود و نسبت آنها با التزامات و بار ارزشی مورد اشاره رهبری تبیین گردد.

به عبارت دقیق‌تر دانش‌های مدرن به «علوم انسانی کاربردی» تبدیل شده‌اند و این امر نه فقط در عرصه اقتصاد و تجارت بلکه در عرصه سیاست، جامعه‌شناسی و... نیز جریان یافته است و حتی مباحث روان‌شناسی در بخش‌های مختلف و با قیدهای گوناگون (از قبیل روان‌شناسی کارگر، روان‌شناسی شهروندی، روان‌شناسی صنعتی و...) در آزمایشگاه‌ها به معادله تبدیل شده است. یعنی مباحث نظری در تمامی علوم پس از عبور از ضوابط علمی مربوطه، وارد عرصه «تحقیقات میدانی» می‌شود و لذا «روش تحقیق» در تولید علم، خود را به علوم پایه محدود نمی‌کند و مرزی نمی‌شناسد بلکه علوم انسانی را در بر می‌گیرد زیرا دارای قواعدی عام است که از اصول موضوعه، تئوری‌سازی و فرضیه‌سازی تا تحقیقات میدانی و تعیین درصد کارآمدی در عینیت را

۲. به عنوان نمونه، بحثی که در ادبیات غربی پیرامون الگو وجود دارد و می‌توان آن را متناظر با آرمان و رسالت در این سند تلقی کرد، مباحثی است که در کتاب «ایران امروز در آینه‌ی مباحث توسعه» و «مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران» توسط دکتر حسین عظیمی مطرح شده است. در آن مباحث، آرمان و رسالت در رابطه با مفهوم «تمدن و تاریخ» تبیین شده و تأکید می‌شود که به دلیل تغییر تمدن و تحوّل در ساختارها، کشوری عقب‌مانده محسوب می‌شود که حرکت خود را با این «دوران تاریخی» هماهنگ نکرده باشد. در واقع آرمان و رسالت در صورتی ترسیم می‌شود که با ملاحظه‌ی تاریخ و دوران‌های تاریخی، نوعی از اختلاف پتانسیل بین گذشته و حال و آینده و تغییرات در شرایط تشریح گردد. همچنان که اگر کتاب «مبانی نظری و مستندات برنامه‌ی چهارم توسعه» به عنوان مدافع ادبیات موجود در غرب پیرامون الگو مورد توجه قرار گیرد، مشاهده خواهد شد که مفهوم چشم‌انداز (vision) در آن، معادل با بخش «افق» است که تبیین علمی از تفاوت یا تشابهات این دو، گام اولیه برای طی یک مسیر علمی است.

شامل می‌شود. از این رو و از منظر ادبیات دانشگاه و منطق کاربردی آن و کارشناسانی که آن را بکار می‌گیرند، مدل‌های پولی، الگوهای اقتصادی و... مباحث کاربردی و عینی هستند که جریان الزامات عملی و بار ارزشی در آنها بی‌معناست. یعنی اصطلاح «توسعه» ارکان و سرفصل‌ها و تعاریف علمی و عینی دارد که با تحقیقات میدانی، چگونگی تخصیص منابع و مقدرات یک کشور برای رسیدن به بالاترین ظرفیت تولید ثروت و رفاه را معین می‌کند و چارچوب‌های تخصصی در ادبیات دانشگاه به این مقولات وابسته است و از این رو ابتدائاً باید به فهرست بلندبالایی که در رابطه با مباحث توسعه ذکر شده، پاسخ داده شود و جریان بار ارزشی در آنها اثبات گردد تا بر این اساس، ضرورت الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و راه پیش‌رو برای تولید آن روشن گردد.

در واقع الگوی پایه مقوله‌ای است که قدرت هماهنگ‌سازی «اهداف کمی، اهداف کیفی و اهداف توسعه یا پیشرفت» را داراست و در همه این موارد باید تفاوت الگوی اسلامی ایرانی با الگوی متداول غربی روشن شود و الا نه تنها الگویی جدید به دست نخواهد آمد بلکه به دلیل فقدان مرزبندی علمی و تحلیلی با وضع موجود، سند پیشنهادی به تعاریف کیفی و کمی موجود در ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه دچار خواهد شد و عمل به سفارش مقام معظم رهبری برای دستیابی به یک الگوی متناسب با ارزش‌ها و اعتقادات مکتبی را از همان ابتدای کار به محاق خواهد برد.

۲. غفلت از چالش‌های موجود در روش‌شناسی حوزه و دانشگاه برای تولید الگوی جدید، موجب تألیف غیرقاعده‌مند بین این دو در سند و زمینه‌ساز حاکمیت «تکامل مادی» بر «تکامل معنوی»

۲/۱. ناتوانی منطق صوری برای جریان مفاهیم مکتبی در الگو، به دلیل عدم تناسب بین «معرفت‌شناسی انتزاعی» با «کاربردی و عینی بودن مقوله الگو»

در بیان نکته دوم باید گفت روشن است که مرکز الگو نمی‌خواسته در تولید نرم‌افزار اداری کشور به غرب وابسته باشد و از مباحث آن تقلید کند بلکه به دنبال آن بوده تا الگو از مبانی و آرمان‌های دینی اخذ شود و لذا محتوای عناوینی چون «مبانی» و «آرمان» و... مشحون از معارف مذهبی است. اما در صورتی که مرکز الگو مدعی یک مسیر جدید برای طراحی الگوست، باید استدلال‌های خود را برای طرح عناوینی مانند «مبانی، آرمان، رسالت، افق، تدبیر» در این سند مطرح نماید و دلالتی علمی پیرامون روند تولید این مفاهیم و چگونگی دستیابی به آنها را اقامه کند.

برای توضیح بیشتر باید توجه داشت که توانایی علمی برای تولید الگو در حال حاضر، به کشورهای غربی اختصاص دارد و اگر دیگر کشورها نسبت به نرم‌افزارها و روش تحقیق غربی خاضع شوند و به دنباله‌روی از کشورهای صاحب علم الگو مبادرت کنند، تازه موفق خواهند شد به «مهندسی معکوس الگوی غربی» در

کشور خود پردازند^۳ و باز هم در سطح «تولید الگو» قرار نخواهند گرفت. حتی پس از مهندسی معکوس نیز باید صاحبان علم به عنوان مشاورین ارشد به بررسی، پیاده‌سازی و تست الگو پردازند و هماهنگی نظری و کارآمدی علمی آن را تأیید نمایند. بنابراین هر تلاش علمی در این عرصه از جمله فعالیت مرکز الگو، یا باید به مهندسی معکوس الگوی غربی (به عنوان یک تجربه‌ی بشری) پردازد و یا در صورت تلاش برای دستیابی به یک الگوی جدید و مستقل، دلائل خود برای طرح مفاهیم جدید و روند تولید آنها را منقح کند. در صورتی که یکی از دو مسیر فوق انتخاب نشود، یک حرکت علمی شکل نگرفته بلکه کاری عوامانه و غیرتخصصی انجام شده است. یعنی اگر توانایی علمی برای تحلیل عناوین الگوی پایه و مدلل کردن روند تولید آنها وجود ندارد، حداقل باید نوعی توانمندی برای مهندسی معکوس الگوهای موجود در این سند مشاهده شود که متأسفانه اثری از طی یکی از این دو مسیر، در محصول کار مرکز دیده نمی‌شود.

ممکن است ادعا شود که «طرح مفاهیمی از قبیل مبانی، آرمان، رسالت و... در سند الگو، با تکیه و استناد به ادبیات تخصصی حوزه و معارف دینی بوده» اما باید توجه داشت که «منطق صوری» به عنوان ریشه علمی فهم از دین در حوزه‌های علمیه، ضوابط مشخصی برای تولید مفهوم دارد که باید نسبت این ضوابط با مفاهیم طرح شده در الگو مشخص شود. در واقع عنوان و مفهوم در «منطق صوری» از طریق الغاء خصوصیات شخصیه و اخذ وجه اشتراک و مباحث مربوط به معقول اولی و ثانی به وجود می‌آید؛ همچنان که عناوین آکادمیک در «منطق مجموعه‌نگری» به وسیله‌ی مباحث مربوط به روش تحقیق تولید می‌شود.^۴ لذا بحث بر سر این است که توانایی و جهت‌گیری و عملکرد این منطق‌ها برای «ارائه‌ی عناوین مربوط به الگوی پایه» - که قرار است الگویی «اسلامی» و «ایرانی» باشد - چگونه ارزیابی می‌شود؟ پس بر اهالی علم و دانش پوشیده نیست که «عناوین» فقط اموری عرفی و وضعی نبوده و صرفاً یک اسم‌گذاری محسوب نمی‌شوند و نباید به صورت «شرح‌الاسمی» با آنها برخورد کرد؛ بلکه عناوین دارای مراحل همچون «پیدایش، تغییرات و تکامل» بوده و قابل تحلیل هستند و نحوه تولید مفاهیم و عناوین نیز در هر یک از منطق‌ها ضوابط مشخصی دارد.

در این راستا به نظر می‌رسد فهم از دین در حوزه‌های علمیه، دارای منطق و ریاضیاتی است که فاقد ظرفیت برای جریان مبانی مذهبی در «الگو» است. در واقع ریشه‌های علمی در منطق و فلسفه به عقل نظری و عقل

۳. تنها مجموعه‌ای که ادعای مهندسی معکوس الگوی غربی داشتند و به بحث علمی در این زمینه پرداختند، گروهی به سرپرستی دکتر نیلی بود که «استراتژی توسعه‌ی صنعتی کشور» را تدوین کرد اما محیط و فضایی برای تجربه‌ی عینی در اختیار این گروه قرار نگرفت.

۴. البته بنابر دستاوردهای پژوهشی مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی در «جدول روش تعریف»، عناوین از ضرب سه مفهوم «توسعه، ساختار، کارایی» در یکدیگر و طی یک روند خاص بدست می‌آیند. لذا «عناوین» نباید بدون در نظر گرفتن ارتباط آنها با «اوصاف» تحلیل و تبیین شوند و نسبت بین عنوان و وصف در یک موضوع نیز زمانی قابل ملاحظه است که آن موضوع در سطح «توسعه» لحاظ شود. البته تبیین این بحث وابسته به طرح مبنای مختار و تشریح «منطق تکاملی» است.

عملی باز می‌گردد و در عقل نظری، مفاهیمی مانند «تعریف، تقسیم، برهان» و «جنس و فصل و اندراج» و «موضوع، محمول، نسبت حکمی» و «جوهر و اعراض» و «بساطت و ترکب» مطرح است که ارتباطی به الگو به عنوان «ابزار تغییر در عینیت و کنترل آن» ندارد. همچنان که عقل عملی به عنوان مقوله‌ای که تحت علیت قرار نمی‌گیرد، یا تکوینی است و یا ایجاد و امور ایجاد و مقصد، نسبتی ندارند (اوهم غیرمعتبره) یا نسبتی ناقص با مقصد دارند (بناء عقلاء) و یا تناسب‌شان با مقصد، تام است (وحی) که این گزاره‌ها نیز ربطی با الگو در معنای امروزی آن ندارد. یعنی هم بر جریان علیت در عقل نظری و هم بر جعل و اعتبارات در عقل عملی، «اصالت نظر» حاکم است و کاربرد عینی در آن دنبال نشده است. تنها چیزی که از ادراکات موجود مذهبی به الگو مرتبط می‌شود، همان معنای «اسوه» است که به شخص شخیص انبیاء و ائمه علیهم السلام منصرف می‌شود و ارتباطی با الگو به عنوان یک پدیده علمی برای کنترل تغییرات اجتماعی ندارد.

در مقابل، «الگو» یک مفهوم کاربردی است که به معادله و آزمون عینی نیاز دارد و برای بررسی آن نمی‌توان از مباحث و اصطلاحات نظری و انتزاعی - که علیت نظری و نظم ذهنی را نتیجه می‌دهد - استفاده نمود یا حداقل برای مربوط کردن این مباحث نظری با موضوعی کاربردی، تبیین جدیدی لازم است. در واقع الگو یک مقوله عینی، متحرک و غیرثابت بوده و ناظر به مدیریت حادثه‌سازی است و محیط و شرایط و جاذبه‌ای ایجاد می‌کند که موجب هماهنگی یک جامعه در سطوح «کم، کیف، توسعه» می‌شود. بنابراین فهم از دین بر مبنای ریاضیاتی انجام می‌شود که دارای تفاوت بنیادین با ریاضیات مربوط به الگوست و لذا تا زمانی که از یک نظام فکری جدید برای فهم از دین استفاده نشود، ادعای احتراز از مباحث غربی پیرامون الگو و تلاش برای جاری کردن مبانی و آرمان‌های مذهبی در الگو، فاقد پشتوانه‌ی علمی و تخصصی است.

بنابر آنچه گذشت دستیابی به عناوین و محورهای الگو، محتاج یک روند پیچیده و دقیق علمی است و لذا باید معلوم شود که به چه دلیل، ورود به ساخت الگو از طریق عناوین این سند یعنی «مبانی، آرمان، رسالت، افق، تدبیر» انجام می‌شود؟! مخصوصاً با توجه به این که ظرفیت موجود از ادراکات مذهبی - که بر منطق انتزاعی مبتنی شده - توانایی ورود به بحث الگو را ندارد و عناوین مطروحه در الگوهای غربی - که از منطق سیستمی نشأت می‌گیرد - نیز تفاوت قابل توجهی با عناوین موجود در سند پیشنهادی دارد.^۵

۵. به عنوان نمونه، هنگامی که به کتاب «مبانی نظری و مستندات برنامه‌ی چهارم توسعه» و نقدهایی که توسط حسینیه‌ی اندیشه به آن وارد شده، مراجعه شود، روشن خواهد شد که عناوین الگو در مباحث متداول جهانی شامل چه مباحثی می‌شود. در این زمینه می‌توان به دو جزوه‌ی «طبقه‌بندی تحلیلی برخی از مفاهیم برنامه‌ریزی» و «مفهوم، فرآیند و نظریه‌های حاکم بر توسعه» اشاره کرد که در نقد کتاب مبانی نظری برنامه‌ی چهارم تولید شده و در آن، به استنباط سرفصل‌های مربوط به مهندسی معکوس الگوی غربی پرداخته شده است.

به عبارت دیگر روشن است که نویسندگان سند به دنبال آن بوده‌اند که اعتقادات و نظام فکری و اسلام و انقلاب را در الگوی پایه جریان دهند اما باید توجه داشت که این کار محتاج به یک روش و منطق است. اگر فرض شود که در این عرصه، به روش‌های موجود غربی تکیه نشده قاعداً باید به روش و منطقی که در حوزه‌های علمیه برای فهم دین از آن استفاده می‌شود، اتکا شده باشد اما این منطق انتزاعی بر حسب مباحث و جمع‌بندی‌های پژوهشی که قبلاً انجام شده،^۶ ناظر به اصالت عقل نظری است و صرفاً علم حصولی را نتیجه می‌دهد و بر اساس ضوابط آن، ذهن به وجه اشتراک‌گیری و وجه اختلاف‌گیری می‌پردازد که ریاضیات حاصل از آن، شمارش عدد انتزاعی و هندسه‌ی اقلیدسی است. از همین رو قادر نیست تا مبانی، آرمان‌ها، اعتقادات و نظام فکری و فلسفی مورد نظر را در سطح «الگوی پایه» تئوریزه کند.

در عرصه‌ی عقل عملی نیز که از همین منطق نشأت گرفته، وضعیت از همین قرار است و حجّیت و تعبّد و طاعت در مبنای قوم، در سلسله پژوهش‌هایی مورد بررسی و جمع‌بندی قرار گرفته^۷ و ناتوانی آن برای ورود در عرصه‌ی تولید الگو روشن شده است. زیرا در مباحث اصولی، مقوله‌ی «مدیریت» در سطح مولویت، سلطنت و فرهنگ «اذا امر مولی بعبده» تعریف شده که در آن، ارتباط بین مولا و عبد فاقد یک ادبیات علمی است و به صورت عرفی و ساده و غیرقاعده‌مند برقرار می‌شود. در واقع اغراض مولا در این فرهنگ، به حدّی پیچیده و نظام‌مند نیست که مباحثی از قبیل تفکیک قوا در اداره‌ی کشور و برنامه‌ریزی در افق پنجاه‌ساله و سیاست‌های کلان و... موضوعیت داشته باشد. این همه در حالی است که الگوی پایه ناظر به مدیریت در سه سطح «خرد، کلان، حادثه‌سازی» است و با موضوع قرارداد «پیشرفت»، مراحل تکامل یک کشور را رقم می‌زند. لذا الگو، نرم‌افزاری است که بوسیله یک ادبیات علمی پیچیده و با ایجاد یک جاذبه‌ی اجتماعی، نظام «تصمیم‌گیری، تصمیم‌سازی و اجرا»، تمامی نهادهای مدیریتی در یک نظام، عزم نخبگانی و رفتار یک ملت را به نحوی تغییر می‌دهد که پس از طیّ زمانی مشخص، آن کشور به جمع کشورهای توسعه‌یافته بپیوندد و از نظر بهره‌مندی مادی در افق‌های بلند قرار بگیرد. در واقع با دقت در مفاهیم موجود در منطق انتزاعی روشن می‌شود که این منطق، مدّعی ریاضیاتی که بتواند مدیریت را در سطح حادثه‌سازی محقق کند، نیست.

۶. جدول تطبیقی معرفت‌شناسی انتزاعی؛ ضمیمه شماره یک.

۷. جدول تطبیقی علم اصول موجود، ضمیمه شماره دو.

۲/۲. تکیه به منطق دانشگاه در طراحی الگو (مهندسی معکوس الگوی توسعه غربی)، موجب نفی مدخلیت دین در تولید الگو و انحلال انقلاب اسلامی در تمدن مدرن

اما اگر مرکز الگوراه جدیدی برای ساخت الگو طی نکرده باشد و مدعی طرح مفاهیم نوین در این عرصه نباشد، آنگاه لاجرم باید به این واقعیت توجه کند که خاستگاه مقوله‌ای به نام «الگو»، ادبیات مدرنیته و کشورهای غربی است و در چنین رویکردی، کشورهای کم‌توسعه‌یافته قدرت تولید الگو ندارند بلکه در گام اول باید به «مهندسی معکوس الگوی غربی» در کشور خود بپردازند؛ همان‌طور که این کشورها برای تولید یک محصول پیچیده یا یک دانش جدید باید به مهندسی معکوس یا مونتاژ آن محصول یا دانش مبادرت کنند. به عبارت دیگر همان‌طور که کشورهای کم‌توسعه‌یافته ناچار از مونتاژ سخت‌افزارها هستند، باید همین روند را در مورد نرم‌افزارها نیز پی بگیرند. این رویکرد در کتاب «مبانی نظری و مستندات لایحه‌ی برنامه‌ی چهارم توسعه»، «استراتژی توسعه‌ی صنعتی» تألیف دکتر مسعود نیلی و همکاران و کتاب‌های «مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران» و «ایران امروز در آینه‌ی مباحث توسعه» از آثار دکتر حسین عظیمی مشهود است که همه این منابع در سلسله مباحثی در حسینه‌ی اندیشه، مورد نقد و بررسی و جمع‌بندی قرار گرفته است.

برای توضیح بیشتر می‌توان به این مثال توجه کرد که الگو به‌مثابه ماشین اداری کشور است و از این رو، سه سطح از بحث برای آن قابل طرح است. سطح اول، مربوط به درک قطعه‌ای از الگو و همانند تعمیر قطعات یک ماشین است؛ یعنی اگر یک قطعه از ماشین دچار مشکل شود یا زمان مصرف آن به اتمام برسد، می‌توان با مراجعه به صنف تعمیرکاران ماشین، به تعمیر یا تعویض آن مبادرت کرد. در واقع هنگامی که در بحث الگو، به عناوین متعدد و خرد پرداخته شود، به درک قطعه‌ای و تعمیر آن اکتفاء شده است.

ولی اگر در قطعه‌ای از همه اتومبیل‌های سمنند، مشکلی اصولی پدید آید که برای دیگر ماشین‌ها در این مقدار از کارکرد به وجود نمی‌آید، این مشکل از طریق مراجعه به صنف تعمیرکاران قابل رفع نیست بلکه مسأله به مرکز تحقیقات کارخانه ارجاع شده تا با انجام آزمایش‌های پیچیده و تخصصی، به علت‌یابی و رفع آن اقدام شود. لذا سطح دوم بحث پیرامون الگو، «مهندسی مواد» یا پژوهش درباره‌ی قطعات است.

اما سطح بالاتر در زمانی رخ می‌دهد که پژوهشگران به تحقیق پیرامون تکنولوژی اتومبیل و ارتقاء آن می‌پردازند و با نوآوری در ساب‌سیستم‌ها، موفق به بهینه و تحوّل در کلّ سیستم می‌شوند و نتیجه‌ی آن - به عنوان مثال - افزایش سرعت ماشین از ۱۰۰ کیلومتر در ساعت، به ۲۰۰ کیلومتر در ساعت است. چنین افزایشی در عملکرد نه تنها از تغییر در کلّ سیستم نشأت می‌گیرد بلکه حتی الزاماتی مانند تحوّل در فرمولاسیون آسفالت و نحوه‌ی ساخت اتوبان‌ها را می‌طلبد. پس همان‌طور که این روند در سخت‌افزارها جریان دارد، نرم‌افزارهای

پیچیده اجتماعی نیز در این سطح بررسی می‌شوند. در واقع اگر مشاهده می‌شود که نظم تولید و نظم توزیع و نظم مصرف و گردش اقتصادی در جهان سرعتی سرسام‌آور پیدا کرده است، به این دلیل است که مقیاس برنامه‌ریزی و الگو متحوّل شده و روابط آن تغییر یافته است.^۸

با توضیحات فوق روشن شد که خاستگاه الگو در ادبیات مدرنیته است و از منظر این ادبیات، بهره‌ی عموم کشورها از الگو تنها در سطح «مهندسی معکوس» است که به نظر می‌رسد ادراک از الگو در این سطح، ناظر به تعمیر قطعات است. در سطح بعدی، به کشورهایی همانند برزیل، کره‌ی جنوبی و کشورهای جنوب شرق آسیا - که تجربه‌های توسعه‌یافتگی به شمار می‌روند - اجازه‌ی دستیابی به تکنولوژی ساخت برخی قطعه‌های الگو (مهندسی مواد) داده می‌شود اما نمی‌توانند در سطح تحوّل سیستم و ساب‌سیستم‌ها حضور پیدا کنند بلکه توانمندی علمی و عینی برای این سطح از برخورد با الگو، در انحصار کشورهای صنعتی و قطب‌های جهانی توسعه است.

پس اگر راه جدید و مفاهیم نوینی برای تولید الگو مدنظر نبوده، باید به وضع موجود دانش الگو در ادبیات دانشگاه و منطق و قواعد آن مراجعه کرد که ورود کشور در این عرصه را به «مهندسی معکوس الگوی غربی» منوط می‌داند. در این صورت روشن است که طبق این رویکرد، دین و مذهب در روند مهندسی معکوس یک پدیده‌ی نوین، جایگاهی ندارد بلکه در مهندسی معکوس، نفس پدیده به عنوان موضوع بررسی مدنظر قرار می‌گیرد و همانند صنعت هسته‌ای یا دانش نانو تلاش می‌شود تا تسلطی علمی بر نحوه‌ی پیاده‌سازی آن پدیده در داخل، حاصل گردد. پس الگو بمتابه نرم‌افزار اداره‌ی کشور گرچه یک مقوله‌ی سخت‌افزاری نیست، اما از نظر ادبیات دانشگاه ضروری است تا برای بهره‌برداری از این دستاورد بشری در ایران، به مهندسی معکوس آن مبادرت شود. یعنی همان‌طور که نحوه‌ی پیاده‌سازی یک ماشین، تحت نظارت صاحبان آن تکنولوژی و تولید کنندگان آن محصول انجام می‌گیرد، استفاده از الگو در اداره‌ی کشور ایران نیز باید از همین روند تبعیت کند.

در نتیجه‌ی این رویکرد، «مبانی»، «آرمان» و «رسالت» که با تکیه بر ادبیات دین و مذهب تدوین شده، اثری در «افق» و «تدابیر» ندارد زیرا افق و تدابیر همان بخش کاربردی الگو هستند که همانند یک محصول عینی یا یک دانش جدید باید موضوع مهندسی معکوس قرار بگیرند و دین مداخلیتی در این روند ندارد بلکه کاملاً منفک از آن است.

۸. لذا گاه عباراتی از قبیل «اقتصادی، اجتماعی - فرهنگی، علم و فناوری و...» - که در سند افق ذکر شده - بمتابه ساب‌سیستم ملاحظه می‌شود و طرح آنها مبتنی بر یک تحلیل از اوصاف یک سیستم برای بهینه‌ی آن است اما گاه این عبارات، عناوینی محسوب می‌شوند که قطعات متعددی در ذیل آنها به نحو انتزاعی درج شده و بررسی آنها در چارچوب وصف یک سیستم صورت نگرفته است.

در نقد رویکرد فوق - که در واقع نقد روش‌شناسی ادبیات دانشگاه نسبت به مساله الگو به شمار می‌رود - باید ابتدائاً به این نکته توجه کرد: «پیدایش، تغییرات و تکامل» الگو، مختصّ به کشورهای توسعه‌یافته است و ارتباطی با کشورهای کم‌توسعه‌یافته و مهندسی معکوس الگو در این کشورها ندارد. در واقع تحوّل در زندگی بشر پس از رنسانس، بر اساس یک الگو محقق شده و بهینه‌ی این الگو بر مبنای ملاحظه‌ی چشم‌انداز آینده، مقوله‌ای است که تنها برای صاحبان تمدّن و کشورهای صنعتی مطرح می‌شود. پس طرح بحث الگو، تکامل آن و مشارکت در آن، ناشی از ضرورت بهینه‌ی وضعیت فعلی زندگی پس از رنسانس است تا مسیر تحولات پنج‌جاه یا صد سال آینده، جهت‌دهی شود.

این در حالی است که هدف از مهندسی معکوس الگو آن است که فاصله‌ی کشورهای کم‌توسعه‌یافته با کشورهای توسعه‌یافته کاهش پیدا کند و عقب‌ماندگی آنها از روند فوق و سرعت سرسام‌آور قافله تمدّن بشری جبران شود. اما هرگاه این فاصله از بین رفت و سپس روابط تمدّن موجود به نحوی عمیق در کشور جریان یافت، آنگاه زمینه برای مشارکت و همراهی با جامعه‌ی جهانی نسبت به مدیریت روندهای آینده قابلیت طرح می‌یابد. از این رو، کشورهایی می‌توانند در تولید الگو و بهینه‌ی آن مشارکت کنند که وابستگی به این تمدّن را بپذیرند و تحوّل در زندگی مادّی خود را منوط به آن بدانند و در این راه، گام‌هایی را بردارند؛ از طراحی زیرساخت‌های فیزیکی و تغییر ساختارهای قانونی تا جذب سرمایه‌گذاری خارجی و تحوّل در روابط اجتماعی و... . تمامی این گام‌ها و مجموعه‌ی سرمایه‌گذاری‌های مالی، انسانی، فنی، آموزشی و پژوهشی باید دارای توجیه اقتصادی باشند و منجر به سودآوری شوند و کشور را در مسیر توسعه‌یافتگی قرار دهند. سپس لازم است تا وابستگی به تمدّن موجود از نظر سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، عمق پیدا کند.^۹

پس از طیّ این دو مرحله است که هویت ملّی در هویت جدیدی منحلّ می‌شود که می‌توان از آن به «مشارکت در جامعه‌ی جهانی به عنوان یک عضو» تعبیر کرد. البته کشوری که به این مرحله برسد، بخشی از الگو به او سپرده خواهد شد تا با هدایت صاحبان تمدّن، به بهینه‌ی آن بخش پردازد اما الگو در تمامی ابعاد آن به هیچ کشوری ارائه نخواهد شد و در انحصار مولدان آن باقی خواهد ماند. بنابراین اگر تدوین الگو بر مبنای نسبیّت و بر اساس علوم انسانی دانشگاه (به معنای کاهش فاصله با کشورهای توسعه‌یافته) دنبال شود، منوط به این سه مرحله است: الف) ایجاد زیرساخت‌های زندگی مدرن بر اساس توجیه اقتصادی ب) وابستگی عمیق به تمدّن موجود برای تسلّط بر ساختارها ج) مشارکت در بهینه‌ی بخشی از الگو برای حضور در افق تحوّل در مقیاس جهانی.

۹. در این صورت، از مهاجرت نخبگان به «فرار مغزها» تعبیر نخواهد شد زیرا پیوستن نیروی انسانی باکیفیت به دستگاه جهانی سیاست و فرهنگ و اقتصاد، موجب کسب بالاترین تجارب خواهد شد.

با توضیح فوق‌اجمالاً روشن شد که مهندسی معکوس در موضوع الگو (به عنوان حاصل منطق و روش‌شناسی ادبیات دانشگاه) چگونه و با چه روشی انجام می‌شود و چه خطری را متوجه اعتقادات و مکتب خواهد کرد و برخلاف تصریح مقام معظم رهبری مبنی بر «بار ارزشی توسعه»، در چه عمقی نظام اسلامی را به ادبیات توسعه مبتلا خواهد نمود و شئون کشور و عزم ملی و نخبگانی و تحقق اهداف نظام را به الگوهای غربی خواهد سپرد و سپس برخلاف همه آرمان‌های استقلال‌طلبانه و کفرستیز انقلاب، جمهوری اسلامی را در هاضمه تمدن مدرن منحل خواهد کرد. البته نظام جمهوری اسلامی علی‌رغم مهندسی معکوس بسیاری از محصولات و علوم غربی، هنوز به مهندسی معکوس در عرصه‌ی نرم‌افزارهای اداره نپرداخته و قواعد آن را نپذیرفته که این امر، باید به عنوان یک حرکت بسیار مثبت در جهت حفظ جهت‌گیری الهی انقلاب و جلوگیری از انحلال آن ارزیابی شود.

جمع‌بندی:

پس تا اینجا بیان شد که منطق صوری و معرفت‌شناسی موجود در حوزه‌های علمیه به دلیل ماهیت صرفاً نظری و انتزاعی خود، توانایی حضور مفهومی در موضوع الگو (به‌مثابه یک امر عینی و کاربردی) و تولید عناوینی از این‌سنگ را ندارد و لذا جریان مبانی و آرمان‌ها در عینیت و تولید الگو بر اساس این معرفت‌شناسی و روش‌شناسی ممکن نیست. همان‌طور که خروجی این مبنا در بحث مدیریت، فرهنگ مولویت و رابطه‌ی بین عبد و مولاست که بدون نیاز به ادبیات علمی و به صورت ساده و تخمینی جریان پیدا می‌کند. لذا اثری از مدیریت در سطح «مشارکت» و «حادثه‌سازی» در آن وجود ندارد و این در حالی است که الگو از جنس مدیریت در سطح حادثه‌سازی است. در واقع این معرفت‌شناسی توانایی تنویرکردن «اسلام در عمل» را - که هویت انقلاب اسلامی محسوب می‌شود - ندارد گرچه علمای شیعه در زمان و مکان خود توانسته‌اند با استفاده از آن، سدی در مقابل شبهات نظری ملحدین و مخالفین ایجاد کنند.

از سوی دیگر منطق سیستمی و مجموعه‌نگری به‌مثابه روش‌شناسی مورد استفاده در ادبیات دانشگاه، گرچه کاملاً ناظر به کاربرد و مفاهیم کاربردی است و اساساً خاستگاه بحث الگو به آن باز می‌گردد، اما تنها به عملیاتی‌کردن مبانی و آرمان‌های مادی می‌پردازد و با توصیه به تبعیت از روند توسعه جهانی و پیوستن به قافله تمدن بشری، عملاً ضرورت یک الگوی جدید اسلامی ایرانی را نفی می‌کند و انقلاب اسلامی را به همراهی با تجارب متداول در الگوهای موجود دعوت می‌نماید که نتیجه‌ای جز انحلال در تمدن مدرن و نفی استقلال و عدالت و دست‌برداشتن از سایر اهداف مکتبی و آرمان‌های الهی ندارد.

بنابراین گرچه سند پیشنهادی باید به محصولی از فعالیت علمی و تخصصی برای جریان آرمان‌ها در بالاترین سطح مدیریت نظام (الگو بمثابه امر حاکم بر چشم‌اندازها و سیاست‌های کلان و برنامه‌ها) تبدیل می‌شد، اما عدم توجه به چالش‌های فوق‌الذکر باعث شده تا فاقد پشتوانه‌ی علمی و روش‌شناختی برای جریان آرمان‌های نظام در عرصه الگو برای کنترل عینیت شود و در نتیجه، به تألیف غیرقاعده‌مند بین مفاهیم حوزوی و مفاهیم دانشگاهی مبتلا گردد؛ مفاهیمی که بدون این‌که آثار آنها بر یکدیگر ملاحظه شده و بر یک محور واحد هماهنگ شوند، با حفظ هویت هر یک و به صورت مستقل، در کنار همدیگر قرار داده شده‌اند. در نتیجه، هیچ ارتباط قاعده‌مندی بین «مبانی، آرمان و رسالت» با «افق و تدابیر» دیده نمی‌شود بلکه با تفکیک بین «تکامل معنوی» و «تکامل مادی» و مستقل‌انگاشتن عرصه هر یک از دیگری، سه بخش فوق‌متکفل «تکامل معنوی» شده و سند افق و تدبیر به «تکامل مادی» پرداخته است.

چنین تفکیکی، تکامل معنوی را به عرصه فردی و نظری محدود می‌کند اما در عرصه اجتماعی و عینی، «فقه فردی، اعتقادات فردی و اخلاق فردی» را به عنوان یک خرده‌فرهنگ، به پشتوانه‌ای برای تحقق الگویی تبدیل خواهد کرد که سند افق و تدابیر را به نحو مادی رقم زده است. زیرا آنچه که موجب عزم ملی و عزم نخبگانی و موجب تحوّل یک نظام می‌شود، بخش نظری از قبیل مبانی و ... نیست بلکه بخش عملی است که سند افق عهده‌دار تبیین آن شده است. در واقع بدون توجه به مساله نسبت بین «علم» و «دین» در عرصه کاربرد، سند پیشنهادی به مسیری دچار شده که در درازمدت، حتی احکام و اعتقادات و اخلاق فردی نیز در فرهنگ علم و تکنولوژی منحلّ خواهد شد چون با تفکیک فوق‌عملاً عرصه‌ی «احکام و اعتقادات و اخلاق اجتماعی» به علم و تکنولوژی سپرده شده است. در چنین وضعیتی، توانایی مقاومت افراد نیز از آنها سلب خواهد شد و همگان ناچار به تبعیت از الگویی خواهند شد که «انگیزش، پرورش، گزینش» در جامعه را در دست گرفته است. یعنی به جای آن‌که دین در منزلت «ارائه نسخه‌ی عمل اجتماعی» قرار گیرد، فرهنگ مادی بر عمل اجتماعی مسلط شده و در کنار آن، به دین بمثابه یک خرده‌فرهنگ نیز آزادی‌های محدودی داده خواهد شد.

همه این‌ها در حالی است که مقام معظم رهبری در بیانات خود در نشست اندیشه‌های راهبردی پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، بر محوریت «معنویت» و حاکمیت آن بر عرصه‌های «فکر، علم، زندگی» تأکید کرده‌اند اما عدم توجه به نسبت بین روش‌شناسی حوزه و دانشگاه در ریشه‌ها، موجب شده تا با تفکیک تکامل معنوی از تکامل معنوی در روبنا، این سفارش علمی مهم به محاق برود و فکر و علم و زندگی مادیون و اهل دنیا بر معنویت حاکم شود.

البته آثار غفلت از پایه‌های روش‌شناختی برای تولید الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت را می‌توان در بخش‌های مختلف سند پیشنهادی مشاهده نمود. به عنوان نمونه، «آرمان» در این سند به «ارزش‌های فرا زمانی - فرامکانی و جهت‌بخش پیشرفت» تعریف شده و این در حالی است که الگو موضوعاً باید به بحث از زمان و مکان و حرکت و کاربرد پردازد و اساساً ابزاری برای تغییر در عینیت برای نیل به هدف مشخص در زمان مشخص به حساب می‌آید. لذا آرمانی که در الگو مطرح می‌شود باید ناظر به زمان و مکان معین باشد و تغییر و تحولات جامعه در سیر مراحل تاریخی آن را توضیح دهد.^{۱۰}

همچنین عبارت «پیش‌فرض‌های فلسفی جهان‌شمول معطوف به پیشرفت» نیز که در تعریف «مبانی» ذکر شده، بحث را به امور ثابت و مجرد و بسیط منصرف می‌کند. لذا می‌توان گفت «حرکت عینی» به عنوان پایه‌ای برای بحث پیرامون کارکرد اصلی الگو (تبدیل جامعه از وضعیت الف به وضعیت ب)، در بخش مبانی و آرمان مورد توجه قرار نگرفته و به همین دلیل عملاً باید این دو بخش را خارج از بحث الگو دانست.

به عبارت دیگر باید توجه داشت که اگر مبانی و آرمان‌ها دارای ثبات باشند و امور عملی و کاربردی از جنس تغییر باشند، ارتباط بین ثبات و تغییر چگونه توضیح داده خواهد شد؟ هر تحلیلی که در فلسفه پیرامون ربط بین ثابت و متغیر ارائه شده، باید در اینجا و بر این مسأله به نحوی دقیق و علمی تطبیق داده شود تا اصل موضوعه‌ای برای حرکت از سنخ الگو ارائه کند. همچنان که هر اشکالی که توسط مبنای مختار بر مباحث عقلی حوزه درباره ربط بین ثبات و تغییر وارد شده، در اینجا جریان خواهد یافت و در صورت فقدان پاسخ قانع‌کننده، باید حکم کرد که مباحث ثابت از شمول عنوان الگو خارج شوند. شاید تصوّر شود که اگر آرمان‌ها زمان‌دار و مکان‌دار باشند، دیگر نمی‌توان لفظ آرمان را - که حاکی از ثبات و تغییرناپذیری است - بر آنها اطلاق نمود اما باید توجه داشت که بررسی چنین ادّعایی، وابسته به بحث پیرامون تعریف فلسفی و روشی از «حرکت و تغییر و ترکیب» و نسبت آن با «ثبات و تجرّد و بساطت» است؛ یعنی همان شکاف‌های روش‌شناختی که میان منطق حوزه و منطق دانشگاه وجود دارد و به ضرورت بحث از آن اشاره شد.

۱۰. البته روشن است که آرمان‌ها در الگوی اسلامی باید از دین استنباط شوند اما این به معنای ثبات آنها نیست بلکه به معنای اخذ آنها از «فلسفه تاریخ الهی» است که بر حسب توازن قوا بین سه نظام «کفر» و «نفاق» و «ایمان»، اهداف متفاوتی را برای دستگاه ایمان در هر یک از دوران‌های تاریخی مشخص می‌سازد. محور وحدت این اهداف نیز مشیت خدای متعال و ولایت انمه معصومین بر تاریخ است.

همچنین پیرامون بخش «افق» که به «هدف‌های واقعی آحاد مردم، جامعه و حکومت در نیم‌قرن آینده»^{۱۱} تعریف شده نیز مشاهده می‌شود که کثرتی از اوصاف و اهداف ذکر شده اما در قالب یک هدف واحد و در یک وصف اصلی به وحدت نرسیده و حتی میان آنها طبقه‌بندی و اولویتی دیده نمی‌شود تا بتوان به ارزیابی آن پرداخت و به مقایسه‌ی آن در الگوهای غربی مبادرت کرد. این نقد به دیگر بخش‌ها مانند «مبانی» نیز وارد است و در آنها نیز کثرات (شش بخش شامل خداشناختی، جهان‌شناختی و...) به یک وحدت مفهومی نرسیده است.

اشکال فوق پیرامون نسبت بین «وحدت» و «کثرت» و لوازم آن در عرصه الگو، به نحوی ریشه‌ای‌تر نیز قابل بیان است: بکار بردن اصطلاح «الگوی پایه» به این معناست که این الگو به حسب موضوعات کلان همچون سلامت، امنیت، تغذیه، بهداشت و... متکثر خواهد شد. در واقع نظامی از الگوها مطرح است که وحدت و کثرت دارد و لذا الگوی پایه باید بتواند در تمامی الگوها سریان و جریان پیدا کند. در این صورت ضرورتاً باید تعریفی از «وحدت و کثرت»، «زمان و مکان» و «اختیار و آگاهی» بمثابه مقولات اجتناب‌ناپذیر ارائه می‌شد تا بر اساس یک نگاه عمیق و ریشه‌ای، امکان تبیین صحیح از نظام الگو و ضمانت علمی برای جریان الگوی پایه در الگوهای مضاف فراهم می‌شد.

پیرامون دیگر آثار غفلتی که در مباحث پیشین به آن اشاره شد، باید توجه داشت که سند پیشنهادی گرچه تألیفی غیرقاعده‌مند از علم و دین است اما به نظر می‌رسد آنچه که بر آن سایه انداخته، معرفت‌شناسی انتزاعی است. چون حتی در سند «افق» که بیشترین استفاده از ادبیات دانشگاه در آن به چشم می‌خورد، بحثی در سطح الگو و ریاضیات مربوط به مهندسی معکوس آن به چشم نمی‌خورد بلکه بدون رعایت قواعد و ذکر سرفصل‌های علمی در این زمینه،^{۱۲} بیشتر به تکرار عناوین سیاست‌های کلان برنامه - که به مراتب در سطح پایین‌تری از الگو قرار می‌گیرد - اکتفاء شده است! در واقع اگر حداقل از بضاعت علمی مقاله‌هایی که در کنفرانس‌های چهارگانه ارائه شده بود، استفاده می‌شد، متن پیشنهادی از کیفیت بالاتری برخوردار می‌گشت و از نظر علمی، این‌گونه دچار نقصان و ضعف نمی‌شد.

۱۱. پرسش دیگری که در اینجا قابل طرح است آن است که چه استدلالی برای طرح ۵۰ سال به عنوان زمان الگو وجود دارد؟ شاید ادعا شود که این زمان از برخی سخنان مقام معظم رهبری اخذ شده اما باید توجه داشت که اگر این سند حاصل تلاش جمعی نخبگان و محصل کار و فعالیت علمی آنان است، اقامه‌ی استدلال برای تمام بخش‌های آن امری ضروری است. بله! اگر این سند ترکیبی از عقلانیت حوزوی و علوم دانشگاهی و وحی و ادبیات انقلاب باشد، باید همین روند در سایر بندها نیز رعایت گردد و اساساً استناد متن به مبانی مختلف آن، به همین نحو تفکیک شود تا بتوان هر بخش از آن را بر اساس مبنای مورد استفاده، ارزیابی کرد.

۱۲. سرفصل‌های متداول در عرصه مهندسی معکوس الگو در ادامه بحث و هنگام بررسی محتوایی بخش «افق» به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۳. حل چالش روش‌شناختی فوق در مباحث مرحوم آیت‌الله علامه حسینی‌الهاشمی از طریق تولید یک منطق جدید به عنوان تبیین‌کننده‌ی ارتباط قاعده‌مند بین اعتقادات حقه و عمل اجتماعی

چالش‌های روش‌شناختی فوق صرفاً از باب نقد علمی سند پیشنهادی و یا به معنای عدم امکان تولید الگوی جدید اداره بر مبنای اسلام نیست بلکه زمینه‌ای برای جامعه علمی کشور ایجاد می‌کند تا با رویکرد سوم در این زمینه که بر اساس دستاوردهای پژوهشی مرحوم آیت‌الله علامه سیدمنیرالدین حسینی‌الهاشمی (ره) شکل گرفته، آشنا شود؛ پژوهش‌هایی که بر اساس نگاه عمیق آن استاد فرزانه و بر اساس تشخیص خلاً «مدل اداره الهی» برای تحقق آرمان‌های انقلاب، از سال ۱۳۵۸ آغاز شده و به نتایج مهمی دست یافته است. این رویکرد مدعی است که با دستیابی به یک روش‌شناسی و منطق نوین - که با تعریف جدید از منطق صوری و منطق سیستمی، هر دو را بر اساس یک محور واحد به هماهنگی می‌رساند - پشتوانه علمی و آکادمیک برای جریان آرمان‌های مکتبی و اعتقادات و ارزش‌های دینی در عرصه‌ی الگو را تولید کرده تا قدرت مقاومت در برابر تمدن مدرن از عرصه سیاسی، به عرصه فرهنگی و اقتصادی تسری یابد و توانایی هم‌آوردی با الگوهای مدرنیته حاصل شود. روندی علمی که طی شده تا این توانمندی به دست آمده، در یک بیان بسیار اجمالی^{۱۳} از این قرار است:

اگر خطرات عمیق استفاده از الگوی توسعه غربی برای حیات و تداوم انقلاب اسلامی روشن شده و هدف، نوآوری در تولید الگو است تا مجرای برای جریان ارزش‌های بنیادین در عمل اجتماعی فراهم گردد، باید موضع ما نسبت دو معرفت‌شناسی قبل از رنسانس و معرفت‌شناسی بعد از رنسانس روشن باشد و نظر مشخصی پیرامون تعریف نسبت، نسبیّت، علم، فلسفه‌ی ریاضی و موضوعاتی از این دست ارائه شود. لذا ابتدائاً به بحث و بررسی پیرامون «نسبت» پرداخته شد تا تکلیف این مفهوم معین شود. «نسبت» بر اساس معرفت‌شناسی موجود حوزه‌ها، در مباحثی مانند علم حصولی و علم حضوری، معرفت و حجت، برهان و اندراج و ... مورد اشاره قرار گرفته و به امری دارای ثبات تعریف شده که این نحوه تعریف از قانون و امر ثابت مورد نقد قرار گرفته است.

همچنین به بحث و بررسی پیرامون «نسبیّت» و علل و معالیل نسبی پرداخته شد تا تکلیف مبنایی که تولید الگوی متداول بر اساس آن انجام می‌شود، روشن گردد و بجای مهندسی معکوس و امثال آن، مبنای غربی از

۱۳. توضیح نسبتاً تفصیلی پیرامون این پژوهش‌های عمیق و دستاوردهای گران‌قدر آن در جزوه «چهل‌وهشت سال پژوهش در مسیر انقلاب فرهنگی؛ بستر تحقق تمدن اسلامی» قابل پی‌گیری است.

ریشه مورد تحلیل قرار بگیرد. با این مباحث، تعریف متداول از «علم» به عمل و عکس العمل متناسب با توسعه یا هنجار و نابهنجار با محیط نفی شده است.

لذا مبنای مختار «تعریف علم» را تغییر داده و با ردّ کشف مطلق و همچنین نفی قانونمندی نسبی و حکومت تعاریف فیزیکی بر علوم انسانی، علم را به «کیف اراده» تعریف کرده است. لذا «نسبت» و «نسبیت» اموری ایجاد می‌خواهند بود که توسط نظام اختیارات به وجود می‌آیند و بدون «ولایت، تولی و تصرف» قابل تحلیل نخواهند بود.

همچنین در نتیجه این بررسی‌ها تعریف «حرکت» نیز تغییر کرده؛ یعنی حرکت عینی را نمی‌توان بر اساس ماهیت یا وجود یا عین الربط یا حرکت جوهری توضیح داد و حتی اگر این مبانی در عرصه نظری قابل قبول باشد، یک دستگاه نظام فلسفی موظف است تا تعریف عامّ خود از حرکت را در موضوعات مختلف جریان و سریان دهد. لذا بر اساس نقدهای فوق‌الذکر، «اصالت فاعلیت» در تعریف از حرکت به عنوان مبنای جایگزین مطرح شد. در واقع این پرسش مهم در مقابل دستگاه فلسفی موجود در حوزه‌های علمیه وجود دارد که چگونه می‌توان تحلیل‌های فلسفی ناظر به عالم بساطت و تجرّد را بر کنترل حرکت در عینیت (که توسط الگو انجام می‌شود) تطبیق داد؟! آیا چون چنین تطبیقی امکان‌پذیر نیست، باید تعریفی که دیگران از حرکت در عرصه‌ی الگو داده‌اند، پذیرفت و در نتیجه، نرم‌افزار اداری کشور را - که مهم‌ترین مولفه در مدیریت جوامع امروزی است - به دست کفّار سپرد؟! و با اکتفاء به طرح گزاره‌های دینی در مبانی و آرمان و رسالت، بخش افق از این سند را بر اساس علوم جامعه‌شناسی و برنامه‌ریزی و اقتصاد مبتنی کرد؟! مگر نه این است که این علوم بر اساس نسبیت و علل و معالیل نسبی و معادلات مادی استوار شده‌اند؟! آیا می‌توان در ریشه‌های تخصصی اداره کشور، این نوع از وابستگی فرهنگی و علمی به دستگاه کفر را پذیرفت و سپس آرمان استقلال مکتبی را محقق کرد؟!!

۳/۱. تبیین منطق جدید از جریان دنیاپرستی و اخلاق رذیله در الگوی توسعه

البته مبنای جدید در این ریشه‌های علمی متوقف نمی‌ماند بلکه با تعریف از حرکت عینی به دنبال امتداد منطقی خود در قاعده‌مهندسازی گمانه‌ها به شکل سازمانی است تا بتوانند در عرصه‌ی تولید نرم‌افزار جدید حضور یابند. البته در غرب، سیر پژوهش سازمانی به این گونه است که مدیریت تولید محصول، تابعی از سخت‌افزارهاست و حضور اراده‌ها در آن اصالتی ندارد بلکه قانون ماده، اصل قرار می‌گیرد. به تعبیر دقیق‌تر، در غرب الگوی پایه و منطق روابط اجتماعی بر اساس تکنولوژی شکل می‌گیرد و سپس روابط اجتماعی، منطق نظری مورد نیاز جامعه مادی را پدید می‌آورد.

اما وقتی علم به اراده تعریف شود و نسبت و نسبت، امری ایجابی تلقی شوند، این روند بالعکس خواهد شد. یعنی یکی از آثار مبنای مختار آن است که منطق نظری هماهنگ با اصول اعتقادات، منطق روابط اجتماعی را هدایت می‌کند و منطق روابط اجتماعی است که مسیر تکنولوژی را مدیریت می‌نماید و لذا سازمان پژوهش به یک مقوله‌ای انسانی بدل می‌شود که موضوع آن، ولایت است. همچنین ارتباطات اجتماعی در جامعه‌ی الهی به جای آن‌که به علوم مادی محول شود، به وحی سپرده می‌شود و به همین دلیل نسبت تأثیر منطق‌ها (منطق نظری، منطق علوم، منطق اداره) در یکدیگر و جایگاه آن‌ها تغییر پیدا می‌کند و بالتبع طبقه‌بندی علوم نیز متحول می‌گردد. لذا به جای آن‌که همانند روند موجود، علوم پایه بر علوم پزشکی و علوم پزشکی بر علوم انسانی حاکم باشد، گزاره‌های وحیانی از طریق تعیین پیش‌فرض‌ها بر تولید علوم کاربردی و تجربی حاکم خواهند شد و سپس نرم‌افزارهایی برای تحقق دین طراحی می‌شوند و بعد از این مرحله است که نوبت به تکنولوژی و تولید محصول می‌رسد.

از دیگر آثار مبنای جدید - که به دنبال هماهنگی منطق‌ها برای پشتیبانی تئوریک از انقلاب اسلامی بوده - «جدول کاربرگ» است که منطق تولیدی توسط مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی را نشان می‌دهد و حاوی ۲۷ عنوان است. یعنی در منطق تکاملی، برای بررسی و ارزیابی پیرامون هر موضوع، از این ۲۷ عنوان استفاده می‌شود.^{۱۴} البته جدول کاربرگ، ناظر به نسبت عام در منطق است و تنها پس از ضرب مفاهیم جدول کاربرگ در یکدیگر و صرف مفهوم آن بوده که «جدول روش تحقیق» تولید شده است تا در مقابل سرفصل‌های «روش تحقیق در غرب» قرار گیرد. اما بحث فعلی پیرامون الگوست که در سطوحی پایین‌تر از منطق عام و روش تحقیق قرار می‌گیرد و لذا برای بحث از الگو باید از «جدول الگوی تنظیم برنامه» استفاده کرد که ناظر به نحوه‌ی تولید الگو بوده و از ضرب ۹ عنوان «پیدایش، تغییرات، تکامل» و «درون، بیرون، ارتباط» و «موجود، مطلوب، انتقال» در یکدیگر به دست آمده است. همچنان‌که جدول دیگری که با موضوع الگو به عنوان ابزار کنترل تغییرات در جامعه مرتبط است، جدول جامعه‌شناسی یا به تعبیر دقیق‌تر «جدول واژه‌های کلیدی تنظیم زیرساخت نظام شاخصه‌های ارزیابی جامعه» است. در واقع برای نقد الگوهای تولید شده و تولید الگو بر اساس مبنای مختار، باید از این دو جدول استفاده کرد.

پس گرچه گفته شد که دانش مدل اداره حتی در سطح مهندسی معکوس نیز وارد جامعه علمی ایران نشده اما ادعای مبنای مختار آن است که علی‌رغم عدم امکان دسترسی به متون علمی غربی در این زمینه، می‌تواند عناوین و سرفصل‌های اصلی الگوی غربی را استنباط کند. زیرا الگو در مباحث پژوهشی مرحوم علامه

۱۴. در این صورت بحث از «مبنای» بدون توجه به «مبانی و نتایج» قابل قبول نیست همان‌طور که «نقد» نمی‌تواند از «نقض و طرح» منقطع باشد. پس بخشی که در سند پیشنهادی به عنوان «مبنای» شناخته شده است، متناظر با نسبت عام است و می‌توان آن را توسط جدول کاربرگ ارزیابی کرد.

حسینی الهاشمی (ره) بر اساس یک منطق برتر، در سه سطح تئوریزه شده است و لذا برای آغاز تحلیل منطقی‌های دیگر، وابسته به تحقیقات کتابخانه‌ای و اسناد پژوهشی یا عبور از مسیرهای عینی که توسط کشورهای توسعه‌یافته طی شده‌اند، نیست؛ گرچه در ادامه مراحل تحقیقاتی خود باید به تحقیقات کتابخانه‌ای و میدانی نیز وارد شود.

اولین سطح از سطوح سه‌گانه فوق، مربوط به «روش تحقیق» است که در واقع مبنای تولید معادله در علوم انسانی است. یعنی همان‌گونه که ساخت الگو بدون معادله ممکن نباشد، معادله نیز بدون روش تحقیق بدست نمی‌آید و به همین دلیل، ضروری است سطحی از الگو در «روش تحقیق» مورد بررسی قرار گیرد تا نحوه‌ی تئوریزه‌شدن الگوی غربی و بهینه‌ی آن در سطح «معادلات» روشن شود. البته از آنجا که این سطح از بحث، از الگو فاصله گرفته و به بنیان‌های ریشه‌ای آن می‌پردازد، طرح آن به مجال دیگری واگذار می‌شود. در سطح دوم اگر الگو متکفل ایجاد یک حرکت اجتماعی است، لازم است تا الگو در سطح «جامعه‌شناسی» هم تئوریزه شده باشد؛ همچنان که اگر الگو بمثابة جهت‌دهنده به برنامه‌ریزی‌های درازمدت محسوب می‌شود، سطح سوم الگو باید در بحث «برنامه‌ریزی» نیز تئوریزه شده باشد.

بر این اساس، «جدول واژه‌های کلیدی تنظیم زیرساخت نظام شاخصه‌های ارزیابی جامعه» می‌تواند الگو را از منظر جامعه‌شناسی توضیح دهد. این جدول در شکل فعلی خود به تبیین وضعیت جامعه‌ی الهی پرداخته و به ترتیب از طریق عناوین «گرایش، بینش، دانش»، «توسعه، کلان، خرد» و «جهانی، بین‌المللی، ملی» به این مهم پرداخته است. لذا هنگامی که ترتیب این عناوین به صورت معکوس در نظر گرفته شود، وضعیت الگوهای غربی در جوامع مادی را نشان خواهد داد.

برای توضیح بیشتر باید توجه داشت که در الگوهای غربی، بحث اصلی پیرامون تعریف زندگی مادی و بهینه‌ی آن است و «رفاه دائم‌التزاید» به عنوان مبنای آن به شمار می‌رود که یک مکتب مادی و آیین دنیابردستی را پدید می‌آورد. این سبک از زندگی در دنیا به پذیرش رسیده و همگان به دنبال آن حرکت می‌کنند.

البته انقلاب اسلامی به جای محور قراردادن دنیا و تلذذ دائمی از آن، تمایلات عمومی را بر محور حفظ اسلام در برابر کفر به وحدت رسانیده و لذا در سه عرصه‌ی «سیاسی، امنیتی، دفاعی» سبک جدیدی را به نحو تجربی پایه‌ریزی کرده و آن را به برخی کشورها صادر نموده است.^{۱۵} پس برای توصیف جامعه الهی، «نیاز و ارضاء اجتماعی» و «به‌زیستی» در خانه‌ی انتهایی یعنی «ملی» مورد بحث قرار گرفته، اما این مسأله در

۱۵. گرچه تئوریزه‌شدن این تجارب میدانی، آن را در معرض تهدید قرار داده و به نظر می‌رسد هشدارهای رهبری پیرامون خطر تحریف شخصیت حضرت امام (قدس سره) نیز ناظر به همین چالش است.

الگوهای غربی، اولین مقوله‌ی مورد توجه است؛ زیرا آنان زندگی را به این دنیا محدود می‌دانند و این دنیا نیز وابسته به «نیاز و ارضاء» و بهینه‌ی زیست و زندگی است.

اما «جریان نیاز و ارضاء» زمانی بهینه خواهد شد که «بهره‌وری روانی، ذهنی، عینی انسان» ارتقاء یابد. این بهره‌وری در نظرگاه مادی، در قالب «رابطه‌ی میان انسان و جهان» و بهینه‌ی «هزینه و راندمان» در جریان این رابطه مطرح می‌شود و «رابطه‌ی انسان با انسان» نیز به تبع آن تعریف می‌شود و «رابطه‌ی انسان با خدا» نیز حذف می‌گردد. این بدان معناست که در مبنای غربی، سخت‌افزار بر نرم‌افزار حاکم شده و به جای آن که «کالا» به «انسان» تخصیص یابد، این «انسان» است که به «کالا» تخصیص داده می‌شود.^{۱۶}

همچنین در علم اقتصاد گفته می‌شود که «نیازهای نامحدود در برابر مقدرات محدود قرار گرفته» اما این یک گزاره‌ی مادی است و از منظر اعتقادات توحیدی، مسأله کاملاً به عکس است. زیرا مخلوق وقتی در ارتباط با خدا قرار می‌گیرد، محدود است و هر قدرتی که خدا بخواهد به او اعطاء خواهد کرد. پس نیازهای انسانی در این دنیا محدود هستند و در برابر قدرت نامحدود قرار می‌گیرند و سلب محدودیت برای مخلوق تنها در بهشت و بر اساس «خلود» قابل طرح است.

در خانه‌ی هشتم این جدول یعنی «بین‌المللی» از چگونگی تخصیص منابع و بهینه‌ی آن بحث می‌شود و بر این اساس است که خانه‌ی هفتم یعنی «جهانی» شکل می‌گیرد و «تعاریف، تکالیف، تطبیق‌ها» در عرصه‌ی جهانی به دست قدرتی می‌افتد که بالاترین به‌زیستی مادی و بهترین تخصیص منابع را برای دستیابی به آن محقق کرده باشد و دیگران باید از آن تبعیت کنند. نتیجه‌ی این روند، تعیین سهم‌تأثیر هر جامعه در «قدرت، اطلاع، ثروت» است که در این میان و از نظر مادی، ثروت بالاترین ضریب را داراست و علت اقتدار کشورها می‌گردد.

در مقابل و بر اساس مکتب اسلام، زندگی به «تقرّب» - و نه به به‌زیستی مادی - تعریف می‌شود و قبل از آن که به تأثیر آن در عرصه‌ی جهانی و بین‌المللی پرداخته شود، تقرّب در بستری از «ولایت تکوینی، تاریخی، اجتماعی» مورد بحث قرار می‌گیرد تا ابتدائاً ارتباط آن با دستگاه ولایت الهی تمام شود.

در ادامه، باید به این نکته توجه کرد که نظام سرمایه‌داری تمامی مقدرات اجتماعی را بر محور «دائم‌افزایی سرمایه» تنوریزه می‌کند. لذا خانه‌های ششم و پنجم و چهارم در جدول، وضعیت جامعه‌ی مادی را نشان می‌دهد که چگونه در سه سطح «شرکت، بانک، برنامه‌ی توسعه» جامعه‌ی انسانی را تابعی از محور سرمایه قرار

۱۶. این بحث در سلسله مباحث «مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی» تشریح شده است.

می‌دهند.^{۱۷} زیرا «انگیزش، پرورش و گزینش» در چنین جوامعی بر مبنای مادی انجام می‌شود و «حرص» و ایجاد محیط برای تنوع از طریق کالا، نقش اصلی را در تحریک جامعه داراست و سپس نقش دولت (متناظر با «کلان») و نقش جامعه (متناظر با «توسعه») در این روند مطرح می‌شود. این حرکت در سطح «توسعه، کلان، خرد»، یک «جامعه‌ی اقتصاد محور» را نتیجه می‌دهد و روشن می‌کند که جامعه‌شناسی در مبنای غربی، سنخی اقتصادی دارد و لذا سلول جامعه‌ی غربی، «شرکت» است. اما در جامعه‌ی الهی ابتدائاً «آزادی، آگاهی، ایثار» (مربوط به «توسعه») تئوریزه شده و دیگر بخش‌ها از جمله انگیزش اقتصادی و تنوع کالاها، به تابعی از آن تبدیل خواهند شد. به عبارت دیگر جامعه‌شناسی در مبنای الهی، بر اخلاق استوار شده و لذا «خانواده»، سلول جامعه است.

با توضیحات فوق روشن شد که الگوهای غربی برای تکامل مادی و بر مبنای رفاه دائم‌التزاید طراحی شده و این نوع از رفاه نیز وابسته به تکنولوژی است و لذا الگوی غربی تابعی از سخت‌افزارهاست. یعنی در الگوی غربی، خانه‌ی «دانش» بر خانه‌های «بیش» و «گرایش» حاکم خواهند شد. در واقع به میزانی که علوم پایه رشد می‌کند و کالاها تحوّل می‌یابند و ارتباطات تغییر می‌کنند، روابط اجتماعی و نرم‌افزارها نیز تغییر می‌کنند. به عبارت دیگر تحوّل در الگو، تابعی از کیفیت تصرف در طبیعت بوده و کالامحور است و همین مسأله در سطوح دیگر الگو (مهندسی موادّ و تعمیر قطعات) نیز جریان می‌یابد. به همین دلیل، انسان به صورت اکونومیک تعریف شده و انگیزش‌های اجتماعی به نحو مادی تحریک می‌شود و جامعه‌شناسی، اقتصادمحور خواهد شد.

اما برای تبیین سرفصل‌های اصلی الگوی غربی در سطح برنامه‌ریزی نیز می‌توان به معکوس کردن عناوین «جدول الگوی تنظیم برنامه» پرداخت که توضیح آن در بلوک اول از این جدول به این صورت است: مؤمنین در ابتدا به دنبال فهم اراده و رضایت الهی هستند و به قواعد حاکم بر تاریخ (فلسفه تاریخ الهی) ملتزم‌اند و تنها بر همین اساس به ملاحظه‌ی عینیت می‌پردازند تا چالش‌ها و خلأهای تحقق اراده الهی را تحلیل کنند و ضرورت‌ها و موانع درگیری با نظام طغیان را تشخیص دهند. در واقع «نظام فلسفی» و «فلسفه‌ی تکامل» در دستگاه ایمان دچار نقص و خلأ نیست بلکه خلأ و مشکلات آن، ناشی از وضعیتی است که دستگاه کفر و نفاق برای بشریت رقم زده‌اند و خداپرستی را در تضیقات عینی قرار داده‌اند.

ولی در یک نظام مادی، ابتدائاً تعیین فلسفه تکامل و آرمان‌گرایی مطرح نیست بلکه تکامل اجتماعی و آرمان‌های جامعه نیز بر اساس هوی و به عنوان تابعی از شهوت تولید می‌شود. یعنی آنچه برای کفار مهم است،

۱۷. این بحث نیز در سلسله مباحث «مدل تنظیم سیاست‌های کلان اقتصادی» تشریح شده است.

بررسی تکامل قبلی و دستاوردهای مادی موجود است تا معلوم شود در گذشته برای تخلیه‌ی شهوات خود دچار چه چالشی شده‌اند. پس حرکت در نظام مادی به جای آن‌که از ستون اول (نظام فلسفی، فلسفه‌ی تکامل، الگوی ارزیابی) آغاز شود، از ستون سوم (ضرورت، موضوع، هدف) شروع می‌شود زیرا دستگاه مادی دچار تلون و عدم استقرار است و نمی‌تواند تکامل را به نحو حقیقی و پایدار تعریف کند و حتی هنگامی که به بن‌بست عینی برسد، وحدت و کثرت جدیدی ایجاد می‌کند تا از پراکندگی مردم و فروپاشی نظام خود جلوگیری نماید. لذا با ملاحظه‌ی تکامل قبلی، ابتدائاً «خلاً» و ضرورتی را بر اساس شهوات معین می‌کند و سپس این خلاً را زمینه‌ای برای تغییر «توصیف از شرایط موجود و مطلوب» قرار می‌دهد و بر این اساس به تولید یک «نظام فلسفی» جدید مبادرت می‌کند.

بر این اساس روشن می‌شود که منبعی مانند کتاب «مبانی نظری و مستندات لایحه‌ی برنامه‌ی چهارم توسعه» نه تنها به ارزیابی ظرفیت الگوهای موجود و تخمین پیرامون تحوّل الگو در آینده نپرداخته بلکه حتی برای تبیین مهندسی معکوس الگو نیز به نحو ناقصی بحث کرده است. اما جداول مورد اشاره توانایی دارد حرکت‌های آینده‌ی غرب در زمینه‌ی تحوّل در الگو (نرم‌افزار) را تا دهها سال آینده نیز تخمین بزند؛ همچنان که این تخمین نسبت به وضعیت آینده‌ی سخت‌افزارها در غرب، از طریق «جدول صنعت» و معکوس کردن عناوین آن، قابل حصول است؛ در حالی که دانشمندان غربی فاقد چنین قدرتی هستند. این همه به دلیل آن است که دستیابی به تحلیل جامع جز از طریق تکیه به «وحدت نسبت» ممکن نیست و «وحدت نسبت» نیز با کفر و انکار توحید و دنیاپرستی و ماده‌گرایی سازگار نیست. اما عقل غیر معصوم در صورتی که به منطق برتر مجهز شده و بر اساس وحدت نسبت حرکت کند، می‌تواند وارد عرصه‌ی هم‌وردی با خردورزی دستگاه غرب شود. البته اثبات مدّعیات فوق در دو شکل قابل انجام است: مباحث نظری در تبیین مبنای مختار و یا آزمون الگوی پیشنهادی و ارزیابی کارآمدی عینی آن. به نظر ما مجموعه‌ی این مباحث است که می‌تواند جریان دین و اخلاق را در الگو و بالتبع در تمامی عرصه‌های اداره‌ی جامعه تئوریزه کند و زمینه‌ی ماندگاری انقلاب اسلامی و بیمه‌شدن آن را فراهم نماید.

۴. ضرورت «معادلات کاربردی» برای جریان اعتقادات و ارزش‌ها در الگو و اشاره‌ای به دستاوردهای مرحوم علامه حسینی الهاشمی در این عرصه

پرسش بعدی که از بُعد روش‌شناختی قابلیت طرح دارد، این است که چگونه و با چه روشی، از مبانی به آرمان و از آرمان، به رسالت و افق و تدابیر رسیده‌ایم؟ یعنی بر فرض که الگوی پایه متشکل از این پنج عنوان باشد و استدلال‌هایی درباره آنها طرح شده و مورد پذیرش قرار گرفته باشد، این سوال مطرح می‌شود که با چه روشی، نظام فلسفی به عینیت مرتبط شده است؟ اگر آنچه در مبانی آمده، یک نظام فلسفی و اعتقادی باشد و

شامل گمانه‌هایی شود که در عرصه‌ی فکری و فلسفی طرح شده، باید در آرمان و رسالت و افق جاری شده و آنها را اشراب کند. حال واسطه‌ای که چنین امری را محقق می‌کند، چیست؟ به نظر می‌رسد این واسطه باید از بکارگیری روش تحقیق استحصال شود و از جنس اگر و آنگاه‌ها و «معادلات» باشد؛ زیرا مدل و الگو بمثابة یک ماشین است که بدون تکیه بر هزاران معادله، نمی‌تواند ساخته شود یا کار کند.

به عبارت دیگر یک نوع فاصله بین نظام نظری و فلسفی با الگو وجود دارد و این فاصله باید بوسیله‌ی معادلاتی پُر شود که در «علوم انسانی کاربردی» تولید شده است. یعنی پس از تبیین نسبت‌های نظری، لازم است نسبت‌های عینی از معادلات و در آزمایشگاه‌ها استخراج شود تا نسبت‌های رفتاری در الگوی پایه رفتار یک جامعه را هماهنگ کند و با تعیین چشم‌اندازها و برنامه‌ها، روند «تصمیم‌گیری، تصمیم‌سازی و اجرا» در یک نظام را در قالب یک الگو هدایت نماید. پس قاعده‌مند کردن گمانه‌ها از مبانی تا افق، برای تولید الگوی پایه امری ضروری است.

حال اگر در این سند، برای پر کردن این خلأ از الگوی پایه‌ی غربی اقتباس شده، باید به مقایسه‌ی آن با همان معادلات پرداخت تا روشن شود آیا مهندسی معکوس در بخش نرم‌افزارها (همانند بخش سخت‌افزاری در نانو تکنولوژی یا صنعت هسته‌ای در ایران) به درستی انجام شده است یا خیر؟ آیا همانند روند متداول، فرآیند روش تحقیق رعایت شده و سرفصل‌های الگو پیاده‌سازی شده و ترکیبی از سه علم «جامعه‌شناسی، برنامه‌ریزی، اقتصاد» مبنای این الگوی پیشنهادی قرار گرفته است یا خیر؟

اما اگر ادعای کنفرانس این است که الگوی پایه‌ای مستقل از الگوهای غربی و مبتنی بر عقلانیت دینی و فلسفه‌ی اسلامی تولید کرده، باید معین کند که فاصله‌ی بین نظام‌واره‌ی نظری تا نسبت‌های عینی را چگونه و با چه روشی طی کرده است؟! و آثار این مباحث در چه قسمتی از این سند می‌توان مشاهده نمود؟! پژوهش‌های جدید و نوینی که نظام احتمالات فلسفی را به عمل کشانده، در کجا تبیین شده است؟!

پاسخی که در مباحث مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی نسبت به این پرسش مهم مطرح شده، در دو سطح قابل پی‌گیری است. سطح اول آن است که یک نظام فکری توسط ایشان تولید شده که دارای سه بخش «نسبیت عام، نسبیت خاص، نظام شاخصه» است. در نسبیت عام، «روش تعریف و روش معادله‌سازی و روش الگوسازی» تبیین شده و در نسبیت خاص، سه منطق برای «حجیت، معادله و مدل» ارائه و از عرصه‌ی فهم دین تا عرصه‌ی عمل در یک نظام واحد تئوریزه شده و در نظام شاخصه، از «چشم‌انداز، سیاست‌های کلان، برنامه» بحث شده است.

اما سطح دوم از این پاسخ، پاسخی تفصیلی است که در دو مجموعه‌ی «فلسفه‌ی جریان معادلات کاربردی» و جلد اول از «روش تولید معادلات کاربردی» تبیین شده است. این دو مجموعه، کیفیت قاعده‌مند شدن جریان گمانه‌ها از نظام فلسفی تا عینیت را توضیح می‌دهد و معین می‌کند که چگونه مطلوبیت‌ها توسط نظام فلسفی سفارش داده می‌شود و به سمت عینیت می‌رود و با چه روشی، معادلات می‌تواند ما را از نظام فلسفی به الگو برساند.^{۱۸}

پس از این مرحله است که باید به نقد در سطح «فلسفی» پرداخت؛ یعنی از عناوین و محورهای اصلی سند عبور کرد و بحث و بررسی پیرامون «محتوا» و موادّ طرح شده در آن را آغاز کرد تا به صورت تفصیلی معلوم شود آیا سند پیشنهادی توانسته آرمان‌ها و نظام فکری خود را در عرصه‌ی الگو وارد کند یا خیر؟

۱۸. یعنی باید با روشی خاصّ، از این نظام فلسفی به سوی تولید «تعریف، معادله و الگو» حرکت کرد و برنامه‌ای برای پژوهش سازمانی ارائه نمود. ابتدا باید گمانه‌ها را بر اساس «جدول روش توصیف» قاعده‌مند کرد تا سپس نوبت به «جدول‌های کنترل اوصاف عینی» برسد. سه احتمال برای جریان نسبت‌های نظری در نسبت‌های عینی و کنترل مراحل آن قابل طرح است: الف) سیر اجمال به تبیین ب) کلیات ج) استراتژی برنامه که در این میان، احتمال سوم پذیرفته می‌شود. برای حرکت از وضع موجود به سمت وضع مطلوب در الگو، مطلوبیت‌ها از دین اخذ می‌شوند و برای بررسی وضع موجود باید چالش‌ها را موضوع بحث قرار داد و سپس برای مرحله‌ی انتقال برنامه‌ریزی کرد. لذا معیار صحتّ معادلات کاربردی در مبنای مختار ماهیتاً با معیار صحتّ در معادلات کاربردی غربی تفاوت دارد زیرا پیش‌فرض‌ها و تنوری‌ها و کنترل‌ها در الگوی غربی، «حسی» هستند. یکی از مباحثی که رابطه‌ی بین حکم و تعریف را تبیین می‌کند، آن است که «تقسیمات مفهومی، تقسیمات وصفی و تقسیمات موضوعی» به نحو انسانی به یکدیگر متقوم شوند و از این طریق، «تقسیمات موضوعی» در «تقسیمات مفهومی» منحلّ شود و تعادل در تقسیمات مفهومی نیز به توسعه‌ی «تقسیمات وصفی» بیانجامد. تقسیمات مفهومی به معنای هماهنگ‌سازی تولید سازمانی خصوصیات یعنی فنّ سازماندهی است. تقسیمات وصفی نیز به معنای آن است که گمانه‌زنی بر پایه‌ی حدود و وظائف و اختیارات جریان می‌یابد زیرا تمامی امور در پدیده‌ی مورد مطالعه در پژوهش محدود نمی‌شود بلکه اراده‌ها جاری هستند و حدود آنها در گمانه‌زنی اثر دارد. همچنان‌که تقسیمات موضوعی (یعنی ویژگی‌های عینی موضوع) در پژوهش موثرند و تقسیمات مفهومی نیز - که تقسیمات موضوعی را به تقسیمات مفهومی تبدیل می‌کنند - در این میان دارای نقش و تأثیر هستند. پس این سه نوع تقسیمات، بریده از یکدیگر نیستند بلکه به صورت متقوم مورد مطالعه قرار می‌گیرند. این خلاصه‌ای از بحث «برنامه‌ی تولید معادلات کاربردی» بود.

سه جدول دیگر که سه سطح از ریاضیات را تشریح می‌کند، به این بحث ضمیمه می‌شود: «ریاضیات محوری» که به عدالت در هدف می‌پردازد، «ریاضیات تصرفی» که پیرامون معادله در رفتار است و «ریاضیات تبعی» که طبقه‌بندی در اطلاعات را تأمین می‌کند. جدول اول نشان می‌دهد که چگونه بحث از توحید و جهت‌غایی آغاز شده و عناوینی از قبیل «تکوین، تاریخ، جامعه»، «اصول موضوعه‌های تحقیق، ساخت منطق‌ها، ساخت تمدن» و «ساخت تعاریف، ساخت زمینه، ساخت مدل» در آن طرح می‌شود تا نحوه‌ی جریان نظام فکری در مدل روشن شود. در جدول دوم به نظام‌سازی و چگونگی ساخت کلّ پرداخته شده و از آن، «احکام، معادله و بهینه‌ی نیاز» بدست می‌آید. عناوین این جدول از این قرار است: «ساخت نمونه‌ی ساده‌ی عینی، طرح فرضیه در نسبت، ساخت شاخصه‌های نسبی اوصاف درونی، ساخت محیط ثابت نسبی بیرونی، ساخت معادله، تعیین کارایی فرضیه به درصد، کارایی اجتماعی معادله، بهینه‌ی ارضاء نیاز اجتماعی». در جدول سوم نیز کنترل کمیّت مطرح می‌شود تا از آن شاخصه استخراج شود. عناوین این جدول عبارتند از: «ساخت کلیت، ساخت فرد و مصداق، ساخت قضیه، ساخت اندازه، ساخت اندازه‌ی قیاسی، ساخت حکم قیاس اندازه‌ای، ساخت دسته، ساخت طبقه».

بخش دوم:

نقد و بررسی متن پیش‌نویس سند

الگوی پایه پیشرفت

گفتار اول:

نقد و بررسی متنِ مربوط به

«وحدت و کلیت» الگو

مرکز الگو پیشرفت در پیش‌نویس سال ۹۴، متن پیشنهادی خود را مستقیماً از بخش مبانی آغاز کرده بود و سپس به ذکر سایر اجزاء الگو پرداخته بود اما در پیش‌نویس جدید ظاهراً خلأ یک جمع‌بندی واحد از این اجزاء متکثر، برای نگارندگان واضح شده و لذا پاراگراف جدیدی به ابتدای متن افزوده شده که به نظر می‌رسد در حال بیان «وحدت الگو و کلیت» آن است. می‌توان گفت این پاراگراف مهمترین تفاوتی است که بین پیش‌نویس جدید با پیش‌نویس قبلی وجود دارد و لذا بخش مهمی از دوره جدید بحث و بررسی حسینی‌اندیشه پیرامون متن پیشنهادی را به خود اختصاص داده است.

در پاراگراف اول، در تعریف وحدت الگوی پایه آمده است: «الگوی پایه، چارچوب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و معرف سیر کلی تحولات مطلوب ایران در عرصه‌ی فکر، علم، معنویت و زندگی به سوی تمدن نوین اسلامی ایرانی در نیم قرن آینده است». در ادامه به یک بحث «سازمانی» اشاره دارد که: «این الگو با مشارکت گسترده‌ی متفکران و صاحب‌نظران ایرانی» طراحی شده و اجمالاً به یک بحث «روشی» نیز می‌پردازد که این الگو: «براساس جهان‌بینی و اصول اسلامی و ارزش‌های انقلاب اسلامی و با توجه به مقتضیات اجتماعی و اقلیمی میراث فرهنگی ایران بر طبق روش‌های علمی با استفاده از دستاوردهای بشری، مطالعه‌ی آینده‌پژوهان تحولات جهانی طراحی شده است». در واقع همه چیز اعم از اسلام، انقلاب، علم، تجربه و... در کنار هم ذکر شده و بدون هیچ‌گونه اشاره به نحوه هماهنگی میان آنها، به نحو انضمامی در کنار یکدیگر قرار داده شده است!

در تعریف اجمالی کثرات الگو، «مبانی» را به «اهم پیش‌فرض‌های اسلامی، فلسفی و علمی جهان‌شمول معطوف به پیشرفت» تعریف می‌کند. تعریف «آرمان» نسبت به تعریفی که در سند قبلی آمده، تغییری نکرده است و فقط این عبارت اضافه شده است: «مبانی و آرمان‌ها وجه اسلامیت الگو را تضمین می‌کند».

«رسالت» به «میثاق مشترک مردم نظام جمهوری اسلامی ایران برای پیشرفت» تعریف شده است که نسبت به سند قبلی کمی تغییر کرده است؛ در تعریف اجمالی قبلی از رسالت (که در محورهای کنفرانس پنجم ذکر شده بود) «تعهد آگاهانه در حرکت به سمت آرمان‌ها» آمده بود.

در تعریف افق آمده است: «آرمان‌های الگو را بر جامعه و زیست‌بوم ایران در نیم‌قرن آینده تصویر می‌کند و هدف‌های واقعی آحاد مردم، جامعه و حکومت ایران را در آن موعد معین می‌سازد.» در سند قبلی، افق به «هدف‌های مطلوب و قابل تحقق ملت ایران، ۵۰ سال پس از آغاز اجرای الگو» تعریف شده بود که از لحاظ محتوایی تغییری خاصی نکرده است.

«تدابیر» به «تصمیمات و اقدامات اساسی و بلند مدت برای حل مسائل مهم کشور و شکوفا ساختن قابلیت‌ها به منظور رسیدن به افق» تعریف شده است.

در پایان این صفحه نیز آمده است: «این الگو با ایمان استوار و عزم راسخ و تلاش عظیم و مدبرانه مردم و مسئولان جمهوری اسلامی ایران اجرا خواهد شد».

براین اساس ابتدا به بررسی و نقد صفحه اول به عنوان «وحدت و کلیت الگو» پرداخته می‌شود.

متن سند ابلاغی:

الگوی پایه، چارچوب الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و معرف سیر کلی تحولات مطلوب ایران در عرصه فکر، علم، معنویت و زندگی بسوی تمدن نوین اسلامی ایرانی در نیم‌قرن آینده است.

نسبت به این جمله، ابتدائاً باید توجه داشت که آنچه می‌تواند حاصل تلاش علمی مرکز الگو محسوب شود، عبارات: «الگوی پایه»، «چارچوب» و «معرف سیر کلی تحولات مطلوب ایران» است و الا تعبیر به «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت»، «عرصه فکر، علم، معنویت، زندگی»، «تمدن اسلامی ایرانی» مربوط به ادبیات انقلاب است و از عبارات و مفاهیمی است که توسط مقام معظم رهبری مطرح شده و باید توسط نخبگان به صورت علمی و تخصصی تعریف شود و نه این‌که صرفاً تکرار گردد.^{۱۹} به تعبیر دیگر مقام معظم رهبری یک «سفارش تحقیق» ارائه کرده‌اند و خواستار تولید «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» شده‌اند؛ لذا ابتدائاً و پیش از هر چیز باید تحلیلی علمی و تخصصی از این سفارش ارائه شود. تنها بر این اساس است که می‌توان تصویر متقنی از گام‌های لازم برای پاسخ به این سفارش ارائه کرد و به عنوان مثال استدلال نمود که «الگوی پایه» با این ابعاد و خصوصیات، گام اول برای طی این مسیر است. اما متأسفانه چنین روندی در متن مشاهده نمی‌شود و صرفاً با تکرار اصطلاح رهبری پیرامون الگو و بدون ارائه تصویر و تحلیل تخصصی از آن، مستقیماً به «الگوی پایه» پرداخته شده است! در واقع دانشمندان و متخصصین برای طی روند علمی نمی‌توانند به اصل سفارش تحقیق تکیه کنند بلکه ابتدائاً باید آن را در نظام فکری خود تحلیل نمایند و تفسیر و جایگاهی علمی برای آن بیابند که اثری از این مهم در سند دیده نمی‌شود.

فارغ از نکته فوق، سوال دیگر آن است که آیا تعریف «الگو» به «معرف سیر کلی تحولات مطلوب ایران» چه تناسبی با تعاریف موجود از اصطلاح «الگو» و «مدل» دارد و آیا چارچوب علمی فعلی در این رابطه رعایت شده است یا خیر؟! باید توجه داشت که تعریف ابتدایی از مدل و الگو را می‌توان در عبارت «روش فهم تغییرات، هدایت و کنترل آنها» خلاصه کرد که به آثار مدل و الگو اشاره می‌کند. اما معنای دقیق‌تر این اصطلاح، همان «ساده‌سازی شیء متغیر» است تا عواملی که علت تغییر هستند شناسایی شوند و نسبت آنها با یکدیگر بیان شود و شاخصه‌هایی برای تعریف این نسبت‌ها ارائه گردد تا بتوان شیء متغیر را کنترل کرد. در این

۱۹. تعبیر «نیم‌قرن آینده» و گزینش زمان پنجاه ساله برای الگو نیز، محتمل است از ابداعات مرکز الگو باشد همچنان‌که ممکن است متخذ از بیانات مقام معظم رهبری باشد.

صورت روشن است که تعریف «مدل و الگو» به «معرف سیر کلی تحولات مطلوب ایران»، تفاوت و فاصله آشکاری با تعریف علمی و تخصصی از مدل دارد. زیرا در عبارت سند پیش نویس، اثری از شناخت عوامل تغییر و تعریف نسبت بین آنها و ارائه شاخصه برای نسبت‌ها مشاهده نمی‌شود بلکه «تحولات» یا همان تغییرات به «مطلوب» منحصر شده و صرفاً به مدینه فاضله و وضع مطلوب پرداخته شده است. گرچه می‌توان نگاهی مدل‌مند به وضع مطلوب داشت و عوامل آن را در یک مجموعه با نسبت‌هایی خاص ترسیم کرد اما آنچه در مدل و الگو به مثابه یک رکن اساسی به حساب می‌آید، کنترل تغییرات شیء متغیر است که در اینجا همان «جامعه» نام دارد؛ یعنی مساله اساسی مدل، کنترل روند تبدیل جامعه و چگونگی حرکت دادن آن از وضعیت «الف» تا رسیدن به وضعیت «ب» است و نه صرفاً توجه به وضعیت «ب» یا همان تحول مطلوب! لذا در طراحی الگو و مدل، عدم توجه به شناسایی عوامل تغییر در جامعه و نسبت بین آنها ممکن نیست و الا ضوابط علمی حداقلی رعایت نشده و حتی ادبیات موجود در این زمینه مورد توجه قرار نگرفته چه برسد به این‌که تحولی در آن صورت گرفته باشد!

ممکن است گفته شود: توجه به عبارت «معرف سیر کلی...» و دلالت «سیر» بر «حرکت و فرآیند» می‌تواند اشکال فوق را برطرف کند و این معنا را منتقل نماید: «شناسانده‌ی روند تغییرات لازم برای دستیابی به وضع مطلوب». در پاسخ باید گفت اولاً تعبیر سند به «تحولات مطلوب» از نظر مفهومی، مغایر با «تغییرات لازم برای دستیابی به وضع مطلوب» است.^{۲۰} ثانیاً و مهم‌تر آن که اگر چنین معنایی مدنظر بوده چرا از اصطلاحاتی که مستقیماً بر آن دلالت می‌کند، استفاده نشده است؟! مگر مدل و الگو به عنوان یک بحث علمی دارای ادبیات خاص به خود نیست؟! در این صورت چرا به جای استفاده از ادبیات علمی و مربوطه از عبارات غیرفنی استفاده شده و سند به «خروج از علم و اصطلاح» دچار گردیده؟! خصوصاً عبارتی مانند «کلی» که به منطق صوری و مباحث انتزاعی آن انصراف دارد و نه منطق سیستمی و مباحث کاربردی و عینی آن! آیا صرفاً جابجایی الفاظ می‌تواند ادعای نوآوری محتوایی را اثبات کند؟!

ثالثاً هیچ اثری از «سیر» و روند (حتی به صورت کلی!) در این سند دیده نمی‌شود که توجه به بخش افق و تدابیر کاملاً این واقعیت را نشان می‌دهد زیرا در این دو بخش هیچ نوع تقدم و تاخر و ترتیب و ذکر روند تغییرات و اولویت‌بندی وجود ندارد و صرفاً به ذکر مجموعه‌ای از امور مطلوب پرداخته شده است. این در حالی است که در پیش نویس منتشر شده در سال ۱۳۹۴، حداقل‌هایی از ترتیب و تقدم و تاخر در تدابیر دیده می‌شد که همان حداقل‌ها نیز در پیش نویس جدید حذف شده است. چنین وضعیتی نشان می‌دهد که برخلاف

۲۰. علاوه بر این که «شناسایی روند تغییرات لازم» باز هم فاصله مفهومی قابل توجهی با «شناسایی عوامل تغییر و تعریف نسبت بین آنها و ارائه شاخصه برای نسبت‌ها» دارد.

توجهی که برای دفاع از سند ذکر شد، شناسایی روند تغییرات لازم برای دستیابی به وضع مطلوب را نمی‌توان به عبارت «معرف سیر کلی تحولات مطلوب» نسبت داد و در اصل تعریف الگو و مدل، حتی ادبیات علمی موجود نیز مورد توجه قرار نگرفته و الا آثار این رعایت و توجه باید در ابعاد مختلف سند مشاهده می‌شد.

رابعاً شناسایی عوامل تغییر و روند تغییرات برای تبدیل وضعیت جامعه از وضع «الف» به وضع «ب» - که کار اصلی مدل و الگوست - در ذات خود وابسته به شناسایی وضع موجود، وضع مطلوب و الگوی انتقال است اما سند پیش نویس به این الزامات مفهومی توجه نداشته و فقط به تحول مطلوب اشاره داشته و وضع موجود و الگوی انتقال را در عبارت خود حذف کرده است.^{۲۱} بنابراین باید گفت تعریف الگو در این سند نه تنها یک نوآوری برای رفع خلأهای علمی نظام و کمک به تحقق آرمان‌های انقلاب در عرصه اداره کشور نیست بلکه در آن معیارهای موجود علمی در ادبیات دانشگاه نیز رعایت نشده و در سطح بسیار نازل و تأسف برانگیزی صورت پذیرفته و در مقابل الگو و مدل به جای نوشتن تعریف آن به مثابه یک امر کاربردی و عینی، تصویری ذهنی و انتزاعی از مدینه فاضله قرار داده شده است!

البته تحلیل دقیق‌تری از تعاریف فوق (که در ادبیات موجود دانشگاه قابل پی‌گیری هستند) نیز قابل طرح است که از دقت‌های مرحوم علامه حسینی الهاشمی بوده و به جهت‌گیری مدل و الگو (جریان اختیار و اعتقاد در آن) توجه دارد: «مدل بر مبنای یک فلسفه، عواملی را در شیء متغیر به عنوان آکسیوم و پیش فرض انتخاب می‌کند و بین آنها نسبت‌هایی برقرار می‌کند و سپس از طریق شاخصه‌های عینی، عینیت را کنترل می‌کند. همیشه آکسیوم‌ها و پیش فرض‌ها از فلسفه می‌آیند و نسبت‌ها از ارزش گرفته می‌شوند و نسبت‌ها همان تغییر مطلوب هستند.» به عنوان مثال فلسفه مادی، هیچ‌گاه نمی‌تواند انگیزش دینی را به عنوان یک عامل تغییر در جامعه بپذیرد بلکه چون توصیف از «حرکت، حیات و محاسبه» را به نحو مادی ارائه می‌کند و بالتبع انسان و جامعه و تاریخ را چیزی جز پیچیده‌شدن حرکت ماده نمی‌داند، تعلق به دنیا و انگیزش مادی را به عنوان عامل تغییر جامعه انتخاب می‌کند و سپس سهم اصلی در نسبت بین عوامل تغییر را به اقتصاد و سرمایه و دائم‌افزایی آن می‌دهد و برای فرهنگ و سیاست سهمی تبعی قائل می‌شود و این دو عامل را تابع نسبت حاکم یعنی اقتصاد قرار می‌دهد و بر این اساس، به تعریف شاخصه برای نسبت‌ها می‌پردازد تا از این طریق، کنترل عینیت میسر شود. پس اگر به دنبال اسلامیت و جریان آن در الگو هستیم، پیش از هر چیز باید جریان جهت‌گیری و اختیار و اعتقاد در تعریف مدل مورد بررسی قرار گرفته و تکلیف آن معین شود و الا اگر تعریف الگو و مدل یک امر

۲۱. اگر مرکز الگو به جای استناد به ادبیات دانشگاه حداقل استناد به بیانات مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی را در دستور کار قرار می‌داد، حتی در بیانات ایشان پیرامون تعریف الگو نیز توجه به وضع موجود را مشاهده می‌کرد.

مشترک و عام باشد، بسیاری از مباحث بعدی را منتفی و بی‌معنا خواهد کرد. اما متأسفانه اثر روشنی از توجه به این سوال اساسی و ریشه‌ای در سند پیش‌نویس و در مجموعه فعالیت‌های مرکز الگو به چشم نمی‌خورد.

به عبارت دیگر، در نقد کلان الگوی پایه از منظر روش‌شناسی بیان شد که متأسفانه در سند پیش‌نویس اثری از بیان تعریف نظری و عینی از «پیشرفت» و تفاوت و مرزبندی آن با تعریف نظری و عینی از «توسعه» دیده نمی‌شود که این مشکل در این بخش (تعریف الگو و مدل) نیز وجود دارد. یعنی بر فرض آن‌که سند موجود، ادبیات تخصصی موجود پیرامون مدل و الگو را رعایت کرده باشد، تازه این سوال قابل طرح خواهد بود که مدل به معنای «روش فهم تغییرات» یا «ساده‌سازی شیء متغیر» چه نسبتی با وصف «اسلامی» و «ایرانی» دارد؟ آیا تعریف فوق‌الذکر از مدل و الگو، پذیرای جریان اسلامیت در آن است یا برای تأمین این مهم باید قیودی به آن اضافه شود؟ آن قیود چیست و چه آثاری در تعریف مدل و الگو بر جای می‌گذارد؟ به نظر می‌رسد توجه عمیق مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی به همین سوالات اساسی بوده که جملاتی را که در بالا نقل شد، در پی آورده است: «مدل بر مبنای یک فلسفه، عواملی را در شیء متغیر به عنوان آکسیوم و پیش‌فرض انتخاب می‌کند و بین آنها نسبت‌هایی برقرار می‌کند و سپس از طریق شاخصه‌های عینی، عینیت را کنترل می‌کند. همیشه آکسیوم‌ها و پیش‌فرض‌ها از فلسفه می‌آیند و نسبت‌ها از ارزش گرفته می‌شوند و نسبت‌ها همان تغییر مطلوب هستند.» به عبارت دیگر فلسفه مادی - نه بمثابه یک بحث نظری بلکه به عنوان یک فلسفه ناظر به عینیت و کاربرد - به توصیف تغییر می‌پردازد و در نتیجه، برای طراحی مدل «عوامل تغییر» خاصی را بر اساس جهان‌بینی مخصوص به خود گزینش می‌کند. همچنان‌که نسبتی که در مدل میان عوامل تغییر برقرار می‌شود، از ارزش‌ها و نظام ارزشی مطلوب آن برخاسته است. به عبارت دیگر - که مضمون آن در برخی مباحث مرحوم علامه ذکر شده - دستگاه مادی‌گرایی و دنیاپرستی دارای «توصیف» مادی در فلسفه و «ارزش» مادی در اخلاق است و مدل به مثابه «تکلیف» مادی در عمل، معین می‌کند که برای حرکت از وضعیت توصیف‌شده به سوی ارزش مطلوب «باید» چه تغییراتی انجام داد و به این صورت زنجیره «توصیف، تکلیف، ارزش» مادی شکل می‌گیرد. بنابراین مدل و الگو دارای یک تعریف عامل و شامل برای همه بشریت نیست بلکه جهت‌داری، اعتقاد و مکتب در آن راه دارد و توصیف الهی - کاربردی از تغییر در فلسفه و توجه به نظام ارزش الهی در اخلاق، ساده‌سازی عوامل تغییر و نسبت میان آنها را به نحو دیگری سامان خواهد داد. در واقع با تغییر نسبت بین عوامل، تغییر مطلوب یا هدف نیز تغییر می‌کند و در این صورت است که به متغیرهای دیگری نیاز است و ساده‌سازی نیز به شکل دیگری انجام می‌شود. مثلاً اگر خصلت سکرآوری بیشتری از انگور مدنظر باشد، باید نوع خاصی از متغیرها گزینش شود و اگر خصلت از بین رفتن سکر و تبدیل به سرکه موردنیاز باشد، متغیرهای دیگری مطرح می‌شود. پس باید معین شود که هدف، بهینه سرکه یا بهینه خمر است تا معلوم شود متغیرهای هر یک چیست؛ یعنی دو جهت قابل فرض است که می‌توان هر یک از آنها را اختیار کرد.

نکته دیگر این که تعریف الگوی پایه به «چارچوب الگوی اسلامی ایرانی...» دچار مشکل است زیرا همان طور که مرحوم استاد در کتاب خود اشاره کرده اند، «چارچوب» یک اصطلاح علمی در ادبیات حوزه یا در ادبیات دانشگاه نیست (گرچه «چارچوب مرجع» و امثال آن در ادبیات دانشگاه ذکر شده) و لذا علت بکارگیری و معنای آن روشن نیست. همچنین و همان گونه که در کتاب مرحوم استاد اشاره شده، نسبت بین «الگوی پایه» و «الگوهای مضاف» در سند پیش نویس و حد و مرز هر یک از این دو روشن نیست و لذا اگر کسی به برخی بندهای بخش افق یا تدابیر اشکال کند و آن را جزئی از الگوهای مضاف بداند، واضح نیست که با چه معیاری می توان این اشکال را پذیرفت یا رد کرد. این خلأ ناشی از آن است که بحث فلسفی درباره نسبت بین وحدت و کثرت در «ترکیب های حقیقی و عینی» (وحدت و کثرت ترکیبی) انجام نشده تا سپس بتوان آن را در نسبت بین الگوی پایه و الگوهای مضاف جریان داد.

گرچه عبارت فوق صراحت علمی لازم را ندارد تا بتوان به صورت جازم، بیان «عوامل اصلی تغییر» را به آن نسبت داد ولی بهر حال می توان به عنوان یک احتمال قابل توجه به این نکته اشاره کرد که این قسمت از سند در حال معرفی عوامل اصلی تغییر و ساده سازی آنهاست.

اما باید توجه داشت که برای معرفی این عوامل، صرفاً و به صورت نقلی، به بیان مقام معظم رهبری پیرامون عرصه های پیشرفت در اولین نشست اندیشه های راهبردی اکتفا شده و متأسفانه اثری از تبیین و پردازش علمی و تخصصی نسبت به این بیان مهم دیده نمی شود. زیرا اولاً از نظر علمی باید نسبت بین این عوامل (مستقل و تابع یا حاکم و محکوم...) روشن شود اما سند پیشنهادی فاقد این نسبت سنجی - به عنوان یک امر اساسی و محوری در طراحی مدل - است و این در حالی است که حتی اگر همین استناد نقلی و بدون فعالیت علمی به صورت کامل انجام می شد و ادامه سخنرانی ایشان مورد توجه اولیه قرار می گرفت، روشن می شد که مقام معظم رهبری خود بر حاکمیت معنویت بر سایر عرصه های پیشرفت تأکید کرده اند که این تأکید هوشمندانه، لوازم مهمی از جمله حکومت «تکامل معنوی» بر «تکامل مادی» به جای تفکیک این دو عرصه از یکدیگر را در پی دارد. یعنی مقام معظم رهبری با این که صرفاً در جایگاه «بیان سفارش علمی» - و نه تبیین تمام ابعاد تخصصی موضوع - بوده اند، به مراتب دقیق تر و علمی تر از سند پیشنهادی - که نسبتی بین عوامل برقرار نکرده - حرکت کرده اند و اجمالاً به بیان نسبت بین عوامل هم پرداخته اند و این برای یک مرکز علمی که مسئولیت علمی تحقق سفارش رهبری را بر عهده دارد، بسیار ناگوار است.

ثانیاً و فارغ از نسبت بین عوامل، امر مهمی دیگری که مغفول مانده، توصیف هر یک از عوامل چهارگانه است. زیرا اموری مانند معنویت، فکر، علم و زندگی در مجامع آکادمیک و نخبگانی و تخصصی، انصراف های مختلفی دارد که باید روشن شود کدامیک از آنها مقصود بوده تا بتوان حرکت جامعه را به نحو متعین سامان داد. مثلاً مقصود از فکر و علم، شیوه علمی حوزه های علمیه است یا روش تحقیق حاکم بر دانشگاه ها؟! البته فارغ از انصراف های گوناگون و مهمتر از آنها این نکته است که هر یک از این عوامل، هم قابلیت توصیف الهی دارد و هم قابلیت توصیف مادی و لذا در صورت عدم اشاره به توصیف مادی از «فکر و علم و زندگی» و فقدان مرزبندی با آن و تبیین توصیف الهی از این عوامل، زمینه های خطرناکی برای انحراف پدید خواهد آمد. به عنوان مثال زندگی در تعریف نظری و عینی جهان امروز از آن، بر محور زندگی اقتصادی

معنا گرفته و سامان یافته و این واقعیت، تفاوتی ماهوی با تعریف زندگی معنوی و حاکمیت آن بر همه عرصه‌ها دارد که اثری از پرداختن به هیچ یک از این مباحث مهم دیده نمی‌شود.

به عبارت خلاصه اگر فرض شود که اشاره به «معنویت، فکر، علم، زندگی» همان ساده‌سازی و تعیین عوامل تغییر است، اثری از رعایت ضوابط علمی این کار مهم به چشم نمی‌خورد زیرا نه نسبت بین عوامل تغییر (ارزش) معین گشته و نه توصیف عوامل تغییر روشن شده است. این بدان معناست که از ابتدا و در ریشه توجهی به بدیهیات مدل‌سازی و طراحی الگو (تعیین عوامل تغییر و برقراری نسبت بین آنها) وجود نداشته و الا اگر تسلط علمی نسبت به این موضوع وجود داشت، تطبیق و بکارگیری آن به صورت طبیعی و قهری محقق می‌گشت. البته فرض نامیمون دیگری نیز در این زمینه قابل طرح است و آن این که عبارت‌هایی متخذ از بیانات رهبری - بدون آن که مورد پردازش علمی و تبیین تخصصی قرار بگیرد - مطرح شده تا سنگری ایجاد شود و پیچیدگی‌های برخورد علمی با موضوع و اشکالات و زحمات ناشی از آن لازم نیاید.

در انتهای این بحث باید توجه داشت که شأن یک مرکز علمی که به دنبال پشتیبانی تخصصی از سفارش مقام معظم رهبری بوده، آن است که یا با اخذ جهت‌گیری کلی تحقیقاتی از ایشان یا به بررسی نخبگانی پردازد و روند علمی خود برای تعیین عوامل تغییر جامعه را طی کند و مثلاً در نتیجه‌گیری به چند عامل تغییر دیگر (غیر از آنچه رهبری مطرح کرده) برسد و استدلال خود را به محضر ایشان ارائه نماید و یا با مبنای قرارداد بیان ایشان به صورت نقلی، به دنبال دست‌یافتن به استدلالی تخصصی برای آن باشد و آن بیان را تئوریزه کند اما متأسفانه عبارت‌های موجود در سند تا اینجا، تناسبی با هیچ یک از این دو سیر ندارد.

در اینجا همان اشکالی که درباره‌ی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و عرصه‌های معنویت و فکر و علم و زندگی بیان شد، مطرح است. یعنی اصل این تعبیر توسط مقام معظم رهبری بیان شده و معنای آن در فرهنگ عمومی واضح است اما وظیفه نخبگان و نهادهای که مأمور به جلب مشارکت آنها بوده آن است که این تعبیر به نحو علمی و تخصصی تبیین شده و تئوریزه شده و نه این که صرفاً و بدون هیچ قید و توضیح و تحلیلی تکرار شود. چنین رفتاری از سوی یک مرکز تخصصی معانی ناپسندی به ذهن می‌آورد که یکی از آنها، سپرقراردادن رهبری برای عدم ورود به بحث‌های چالش برانگیز است که تعیین تکلیف آنها نیاز به زحمت و ممارست دارد. در توضیح بیشتر باید به این نکته توجه داشت که برای تبیین تخصصی از تمدن نوین اسلامی باید حداقل دو مقوله مورد بررسی دقیق قرار گیرد: الف) تفاوت تمدن مدنظر با تمدنی که با ظهور حضرت ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه محقق خواهد شد. ب) تفاوت تمدن مدنظر با تمدن مدرن موجود که بر سرنوشت بشریت و ملت‌ها و دولت‌ها حاکم شده است. آیا مقصود از اسلام در تمدن مدنظر، عمل به احکام و ارزش‌های دینی در کنار طی روند موجود جهانی در عرصه صنعت و تکنولوژی است؟ در این صورت آیا به چنین ترکیبی می‌توان اطلاق «تمدن نوین» کرد؟! یا در چنین فرضی، تمدن موجود صرفاً به یک پیوست فرهنگی مقید شده و به عنوان یک اصل قرار گرفته و سپس با آداب و سنن یک جامعه ترکیب شده است؟!!

سپس باید وارد تعریف تمدن شد و معین کرد که اساساً تمدن به چه معناست تا بر اساس آن، دوگانگی (اسلامی و غیراسلامی بودن) تمدن روشن شود در غیر این صورت، بسیاری از بحث‌ها و اشکالات شکل نخواهد گرفت. اگر تمدن به معنای «رفع همه نیازمندی‌های مادی و معنوی حول یک تعلق خاص و بر محور جهت‌گیری جامعه» نباشد بلکه به رفع نیازمندی‌های مشترک بشر تعریف شود، آنگاه اسلامیت تمدن معنا نخواهد داشت بلکه روندی عقلانی برای رفع این نیازها وجود دارد که به حکم عقل و عقلاء و فطرت باید از آن بهره جست و به قافله تمدن بشری - که در یک مسیر مشترک و قهری در حرکت است - پیوست. اما اگر روشن شد که تمدن به «هماهنگی همه نیازمندی‌ها و تأمین آن بر محور تعلقات جامعه» است، آنگاه اسلامی یا الحادی بودن آن موضوعیت پیدا می‌کند. اگر به تعریف تمدن توجه نشود و آثار آن در تعریف جدید از علم و فنّ و زندگی و... ملاحظه نگردد، ممکن است در برابر برخی مظاهر فساد در کشورهای چین، آمریکا و انگلیس و هلند و... موضع‌گیری شود و رفع آنها در جامعه ایران دنبال شود اما این به معنای ساخت تمدن جدید نیست و ضرورتی برای آن اثبات نمی‌کند بلکه تنها نشان می‌دهد که باید در چارچوب تمدن موجود به کار فرهنگی

پرداخت و ضایعات آن را از طریق پیوست فرهنگی کاهش داد. طرفداران مدرنیته نیز با توجه به همین خلأها به دوستداران انقلاب خرده می‌گیرند و آنها را به شعارزدگی متهم می‌کنند و سپس می‌گویند تمدن مدرن از فرهنگ و اخلاق نیز تعریف عینی دارد؛ لذا اگر از مسیرهای مشخص و تجربه‌شده‌ای که وجود دارد استفاده شود، جامعه به اخلاق حرفه‌ای و شغلی دست خواهد یافت و در این صورت، دیگر نیازی به زحمت تدوین پیوست فرهنگی و تحقق آن نیز نخواهد بود!

در همین راستا باید به این نکته اشاره کرد که «تمدن اسلامی» در مجامع تخصصی دارای انصراف‌های مختلفی است که یکی از آنها، ژاپن اسلامی است و معانی دیگری نیز در این رابطه مطرح شده است. مثلاً واضح است که صنعت و تکنولوژی دارای نقش اساسی در تمدن مدرن است. حال موضع سند در این باره چیست؟ چه تحلیلی از بیانات رهبری در این باره دارد؟ به عنوان نمونه، مقام معظم رهبری در دیدار با بنیاد نخبگان تصریح کردند: «باید از علم و تکنولوژی استفاده کرد اما تکنولوژی، فرهنگ متناسب با خود را به دنبال می‌آورد و باید چاره‌ای در این باره اندیشید.» حال معنویت و اخلاق چه اثری بر استراتژی صنعت و فناوری می‌گذارد؟ فکر و علم و زندگی چه تاثیری از معنویت می‌پذیرد به نحوی که تمدن و مدنیت جدیدی ایجاد کند؟ مرکز الگو کدامیک از این معانی را مدنظر دارد؟ چرا هیچ قید توضیحی و احترازی مطرح نشده تا یک معنای مشخص در میان معانی مختلف فعلی معین گردد؟! پرداختن به این مسائل مهم در سندی که قرار است حرکت پنجاه ساله نظام را شکل دهد، چه معنایی دارد؟! مرحوم استاد صدوق به درستی می‌فرمودند: «ادبیات انقلاب در مدت مدیدی، سفارش‌های خود را در فرهنگ عمومی مطرح می‌کرده اما از آنجا که این سفارش‌ها پاسخ‌درخوری نیافته، نشست اندیشه‌های راهبردی و مرکز الگو را راه‌اندازی کرده تا نیازهای انقلاب در میان متخصصین و در سطح فرهنگ تخصصی مورد توجه قرار بگیرد و این نیازمند جشن ملی است» اما به نظر می‌رسد مرکز الگو از این تدبیر حیاتی و فرصت مهم استفاده نکرده و بدون جریان سفارش ادبیات انقلاب و الزامات آن در سطح فرهنگ تخصصی و پذیرفتن چالش‌های مدیریت آن، بحث را دوباره به فرهنگ عمومی تنزل داده و در پشت اجمال تعابیری سنگر گرفته که خود باید به تبیین تخصصی آنها می‌پرداخت.

ممکن است گفته شود: «این مباحث در اندیشه‌های مرکز پی‌گیری شده باشد اما به دلیل تفصیلی بودن آن، در این سند - که به دنبال اختصار بوده - نیامده است.» اما اولاً آیا نباید آثار این بحث‌های مهم و تخصصی در سند - و لو در حد یک یا چند عبارت و قید - مشهود باشد و آیا نباید این مباحث به نحوی - و لو اجمالی - در تعابیر سند منعکس شود؟! ثانیاً آیا می‌توان از نخبگان دعوت کرد تا به نقد و بررسی سند پردازند و سپس آن مباحث اصلی را در دسترس آنها قرار نداد؟ عدم انتشار اسناد پشتیبان - که حاکی از آن مباحث اصلی باشند و زمینه قضاوت را نسبت به سند را فراهم می‌آورند - به چه معناست؟! »

در بررسی عبارت «نیم قرن آینده»، این نکته قابل توجه است که انتخاب زمان ۲۰ سال برای طراحی چشم اندازها در ادبیات تخصصی موجود به این مساله باز می گردد که این مدت، زمانی است که برای تغییر نسل تکنولوژی لازم است؛ یعنی استدلال محتوایی برای تعیین زمان چشم اندازها و الگوها در ادبیات رایج دنیا، ناظر به محوریت تکنولوژی و تغییر مقیاس آن است. اما اگر سند الگوی پایه به دنبال تغییر و تحول در عرصه صنعت و تکنولوژی موجود نیست، حداقل باید بازه زمانی مدنظرش را با توجه به این استدلال رایج در مجامع تخصصی تعیین کند که چنین توجهی نیز در مباحث مرکز الگو دیده نمی شود. گرچه الگوی اسلامی ایرانی باید معنویت و اخلاق را به عنوان امر حاکم بر تکامل مادی و تکنولوژی و صنعت بدانند و بر این اساس، استدلال خود برای تعیین بازه زمانی را بر یک تحلیل روشن از روند ارتقاء اخلاق و معنویت و زمان لازم برای تغییر مقیاس آن استوار کند.

البته ممکن است ادعا شود که انتخاب زمان پنجاه ساله به دلیل تکیه به بیانات مقام معظم رهبری در این رابطه بوده اما باید توجه داشت که وظیفه و شأن مرکز تخصصی و نخبگانی است که در هماوردی با استدلال های موجود کارشناسی، با تولید استدلالی متین برای این بیانات، به پشتیبانی تئوریک از آن پردازد و نه این که صرفاً آن را تکرار کند. علاوه بر این که اگر برای این بخش از سند، به بیانات رهبری تکیه شده، بخش های دیگری از سند نیز وجود دارد که رهبری بیاناتی ناظر به آنها دارند، اما در آنها از ادبیات تخصصی دانشگاه یا حوزه استفاده شده و روشن نیست که از نظر مرکز الگو، در چه بخش هایی باید از این بیانات استفاده کرد و در چه بخش هایی چنین ضرورتی احساس نمی شود؟

بنابراین باید روشن شود چه استدلالی برای گزینش زمان پنجاه ساله وجود دارد و به چه دلیلی این مقدار از زمان برای الگو انتخاب شده است؟ می توان در شرح این تعبیر گفت: باید تصویری کیفی و محتوایی از قبل و بعد این بازه زمانی ارائه شود تا بتوان بر اساس آن به قضاوت پیرامون گزینش این مقدار از زمان پرداخت؟ یعنی روند تغییرات جامعه در طول پنجاه سال به چه نحوی است و آیا به دلیل کدام کیفیت خاص از تغییرات است که باید پس از پنجاه سال، دگرگونی اساسی در الگو ایجاد کرد؟ آیا مثلاً بعد از پنجاه سال، تمدن نوین اسلامی ایرانی محقق شده و باید گام بعدی را برداشت و لذا باید الگو را اصلاح نمود؟ بنابراین برای قضاوت در مورد قید زدن الگو به پنجاه سال باید پاسخ سوالات فوق از طرف مرکز الگو ارائه شود.

از نظر کمی نیز انتخاب پنجاه سال با موضوعات تحت شمول الگو سازگار نیست. مثلاً اگر چشم اندازها بیست ساله هستند و الگو امر حاکم بر آنها محسوب می‌شود، پس باید دو یا سه چشم انداز را برای تحقق الگو در نظر گرفت که در این صورت با زمان ۴۰ یا ۶۰ سال روبرویم و نه ۵۰ سال. همچنین اگر امری حاکم بر الگو نیز وجود دارد، باید نسبت این زمان با زمانی که برای امر حاکم بر الگو در نظر گرفته شده سنجیده شود.

البته اشکال دیگری نیز قابل طرح است و آن این که اساساً قید زدن «الگوی پایه» به زمانی از قبیل چهار یا پنج دهه، صحیح و معنادار است؟! گرچه در مباحث گذشته تاکید شده که اساساً الگو یک امر زمان دار و مکان دار است اما اگر در الگوی پایه به توصیف از عوامل اساسی و پایه‌ای که حرکت و تغییر را رقم می‌زنند پرداخته شده و اموری ریشه‌ای و مبنایی که جهان‌شناسی و انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و فلسفه تکامل تاریخ را تبیین می‌کنند، مبادرت شده؛ روشن است که این تحلیل‌های پایه و کلان در مدت زمانی از قبیل پنجاه سال تغییر نمی‌کنند! خصوصاً بنابر مبنای ادبیات تخصصی حوزه که این عرصه‌ها را دارای ثبات و کلیت و ضرورت می‌داند. مبنای مختار نیز گرچه برای این امور روند تغییر و تکامل قائل است اما فی المثل باید توجه داشت که تغییر مبنایی در منطق به عنوان ابزار سنجش بشری پس از بازه زمانی چند هزار ساله محقق شده؛ یعنی تغییر مقیاس در منطق از منطق صوری به منطق سیستمی و مجموعه پس از دو یا سه هزار سال رخ داده است. به تعبیر دیگر اگر الگوی پایه به تبیین عوامل «اصل حرکت اجتماعی و چگونگی آن» می‌پردازد باید بازه‌های زمانی بسیار طولانی‌تری را برای آن مطرح کرد^{۲۲} اما اگر موضوع بحث، عوامل حرکت و تغییر جامعه در وضعیت فعلی است، طرح زمان‌های پنج، ده، بیست یا پنجاه ساله قابل تصور است گرچه در این صورت به نظر می‌رسد بحث از موضوع «الگوی پایه» خارج شود. این بحث نشان می‌دهد که متاسفانه تدقیق و تعمیق مناسبی از سوی مرکز الگو پیرامون حد و مرز «الگوی پایه» و تفاوت آن با «الگوی تفصیلی» ارائه نشده و الا در چنان بحثی می‌بایست گمانه‌های فوق‌الذکر تعیین تکلیف می‌شد.

در کتاب «بررسی بیانات مقام معظم رهبری پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تقریر تحلیل تکمیل» درباره انعطاف‌پذیری و تغییر الگو آمده است: «البته باید توجه داشت همان‌طور که پایه‌های علمی که نحوه زندگی بشری را متحول می‌کند تا مدت‌های طولانی تغییر نخواهد کرد (مانند فیزیک کوانتوم)، هنگامی که پیچ‌وخم‌های موجود در روند تولید یک الگوی جدید و تغییرها و انعطاف‌های ناشی از آن طی شود و در نتیجه، مدل نهایی برای اداره کشور به دست بیاید، طبعاً تا مدت‌های طولانی قابل تغییر نخواهد بود.» کما این که عناوین جدول الگوی تنظیم برنامه - که صورت‌بندی عوامل تغییر اجتماعی را بیان می‌کند - نیز زمان خاصی ندارد و به دلیل شمولیت آن بر چگونگی حرکت در همه زمان‌ها جریان پیدا می‌کند.

۲۲. باید توجه داشت که شکل‌گیری تمدن مدرنیته حدود ۵۰۰ سال به طول انجامیده و از سوی دیگر با تکیه بر آیات ۶۴ و ۶۵ سوره انفال - که قدرت مقابله مومنین با کفار را در طیفی از یک‌دوم تا یک‌دهم مطرح کرده - می‌توان این تخمین را مطرح کرد که شکل‌گیری تمدن اسلامی زمانی ۲۵۰ ساله را طلب می‌کند.

این فراز شاید تنها عبارتی است که به بخش «سازمان الگو» و نیروی انسانی و مقدرات بکاررفته در طراحی آن انصراف دارد و لذا تمام مباحثی که «حسینیه اندیشه» در کتاب «بررسی بیانات مقام معظم رهبری پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تقریر تحلیل تکمیل» در نقد سازمان مرکز الگو بیان شده، قابلیت طرح پیدا می‌کند.

اولا تعبیر فوق، فاقد یک توضیح فنی پیرامون کیفیت مشارکت متفکران است و این در حالی است که به عنوان مثال در کتاب مبانی نظری برنامه چهارم توسعه، به برخی الگوهای بکاررفته در جهان برای جلب و هدایت مشارکت متفکرین در طراحی چشم‌اندازها اشاره شده که از جمله آن، برنامه ملی وزارت علوم آلمان در این زمینه است. در واقع جلب مشارکت متفکرین و هدایت آن در تولید چنین نرم‌افزارهایی (یا به تعبیر دیگر مدیریت تحقیقات الگو) دارای ادبیات تخصصی و ابزارهای علمی در جهان است که روند خاصی را برای گردش گمانه‌ها و گزینش گمانه برتر طی می‌کند اما پیش‌نویس موجود، تکلیف خود را با آن مشخص نکرده و به عبارتی کلی و غیرفنی از قبیل «مشارکت گسترده» اکتفا کرده است. توضیح آن‌که، نرم‌افزار مشارکت و همفکری در ادبیات تخصصی حوزه، برگزاری درس خارج و راه‌اندازی هیأت استفتاء است که یک مقوله فردی یا گروهی می‌باشد و تناسبی با الگو به عنوان یک مقوله سازمانی و میان‌بخشی، ندارد. اما در ادبیات دانشگاه و در کشورهای توسعه‌یافته، جلب مشارکت متفکرین و نخبگان توسط سازمان‌های تحقیقاتی انجام می‌شود و سپس آخرین ایده‌ها و دستاوردهای آن از طریق همایش‌ها و کنفرانس‌ها به اطلاع متفکرین کشورهای دیگر می‌رسد تا با ایجاد حساسیت و علاقه برای آنها، این افراد برای رفع نیازهای تحقیقات جدید و پاسخ به سوالهای آن به کار گرفته شوند. البته مدیریت علمی خاصی در این همایش‌ها و کنفرانس‌ها برای گردش گمانه‌ها و گزینش گمانه برتر جریان دارد اما این فراز از پیش‌نویس سند الگوی پایه، هیچ اشاره‌ای به این روندهای تخصصی و نحوه استفاده از آنها ندارد بلکه دچار برخوردی عامیانه با این موضوع شده است.

ثانیا از آنجا که قبلا گفته شد سفارش علمی رهبری برای طراحی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت ناظر به یک محتوای بی‌سابقه و نوین است، لذا سازمان تولید کننده این محتوا نیز باید با آن تناسب داشته باشد و اگر نوآوری سازمانی در کار نیست حداقل این بود که نرم‌افزارهای مدیریت تحقیقات در حوزه و دانشگاه به همان

شکل متداول بکارگیری نمی‌شد بلکه با قیود متفاوتی مورد استفاده قرار می‌گرفت تا سازمان بتواند به نحوی واقعی پشتیبانی برای تولید محتوای جدید را انجام دهد و نه این‌که مانع آن باشد.

به عبارت دیگر همان‌گونه که اصل انقلاب اسلامی برای بقاء و تداوم خود اقدام به ایجاد نهادها و رویه‌های جدیدی کرد، این الگو نیز - که به تعبیر مقام معظم رهبری محصول انقلاب اسلامی است - نمی‌تواند بدون هیچ نوع تغییر نهادی و سازمانی در رویه‌های معمول، روند تولید خود را به درستی طی کند. بنابراین سند پیش‌نویس نه به ادبیات موجود در عرصه مدیریت تحقیقات الگو اشاره‌ای کرده و نه به قیودی که باید به روندهای متداول اضافه شود و آنها را تغییر دهد، توجهی داشته است.

نتیجه این غفلت‌ها چیزی نبوده جز این‌که در عمل، رهنمود مهم رهبری مبنی بر «لازم است يك كانون مرکزی و ستادی به وجود بیاید و ان‌شاءالله به وجود خواهد آمد. باید جایی باشد که این حرکت را در انحصار نگیرد. ما از آن مرکز توقع نخواهیم کرد که این کار را او انجام دهد؛ بلکه توقع خواهیم کرد که او این حرکت عظیم نخبگانی در کشور را زیر نظر بگیرد، از آنها خبر بگیرد، به آنها کمک کند، پشتیبانی‌های گوناگون بکند؛ جوری باشد که این حرکت متوقف نشود.» نقض شده و مرکز الگو به جای پشتیبانی از حرکت نخبگانی کشور، خود مستقیماً روند تولید الگو را به دست گرفته و با ایجاد چند اندیشکده و دعوت از برخی چهره‌ها برای فعالیت علمی بدون ارائه معیار معین و قابل تفاهم برای گزینش این چهره‌ها، به بحث‌های درونی پیرامون تولید الگو پرداخته و مشارکت عموم نخبگان و متفکرین را به شدت محدود و منحصر کرده؛ خصوصاً با توجه به این‌که «کنفرانس‌های سالانه مرکز الگو» (به عنوان بستر حضور آزاد نخبگان) هیچ رابطه تعریف‌شده‌ای با روند تدوین الگو نداشته و این ارتباط مهم بین این دو فعالیت عملاً قطع شده است. تأسف بارتر این‌که حتی کنفرانس‌های سالانه نیز که باید فضای بیشتری برای مشارکت نخبگان فراهم می‌کرد، از حداقل مدیریت علمی برای گردش اطلاعات و طرح گمانه‌ها و جمع‌بندی آنها بی‌بهره بود و کثرت زیاد مقالات پذیرفته‌شده، اغلب اجازه هیچ‌گونه بحث و بررسی و چالش را فراهم نمی‌کرد بلکه هیات رئیسه‌ی سالن‌های مختلف کنفرانس برای ارائه حجم عظیمی از مقالات تعیین شده، ناچار بودند از هر گونه بحث و گفتگو پیرامون مقالات جلوگیری کنند و جلسات را به تریبونی یک‌طرفه تبدیل نمایند!

متن سند ابلاغی:

و بر اساس جهان بینی و اصول اسلامی و ارزش های انقلاب اسلامی و با توجه به مقتضیات اجتماعی و اقلیمی و میراث فرهنگی ایران، بر طبق روش های علمی و با استفاده از دستاوردهای بشری و مطالعه آینده پژوهانه تحولات جهانی

این عبارت را می توان به چهار بخش تجزیه کرد: تعبیر به «بر اساس جهان بینی و اصول اسلامی» بیشتر به ادبیات تخصصی حوزه انصراف دارد، عبارت «ارزش های انقلاب اسلامی» بر ادبیات انقلاب دلالت می کند و تعبیر به «طبق روش های علمی و با استفاده از دستاوردهای بشری و مطالعه آینده پژوهانه تحولات جهانی» نیز برخاسته از ادبیات دانشگاه و حاکی از مباحث تخصصی آن است.

در این میان، تعبیر به «مقتضیات اجتماعی و اقلیمی و میراث فرهنگی ایران» گرچه به نحوی دالّ بر توجه به فرهنگ ایرانی و سوابق تمدنی آن پیش از رنسانس است و قید «ایرانی» در «الگوی اسلامی ایرانی» را معنا می کند اما عبارت «مقتضیات اجتماعی و اقلیمی» در معنای فوق منحصر نیست بلکه می تواند به ادبیات تخصصی دانشگاه و مباحث مربوط به مزیت نسبی و آمایش سرزمین و تقسیم کار جهانی اشاره داشته باشد. البته روشن است که ادبیات تخصصی دانشگاه، «فرهنگ ایرانی» را در عمل به عنوان یک خُرده فرهنگ ارزیابی می کند که منحلّ در فرهنگ توسعه است اما برخی ایرانیان چنین دیدگاهی را نمی پذیرند و بر هویت مستقل فرهنگ ایرانی و ضرورت حضور آن در طراحی الگو تاکید دارند که به نظر می رسد متن سند از طریق تاکید بر میراث فرهنگی ایران، به دنبال همراهی با این گروه از جامعه بوده است. پس به طور خلاصه می توان گفت که این فراز از سند به دنبال اشاره به چهار فرهنگ حوزه (اسلام)، دانشگاه (غرب و توسعه)، انقلاب و ایران بوده است.

پیرامون این عبارت، اولاً این سوال مطرح است که تفاوت «جهان‌بینی» با «اصول اسلامی» چیست؟ از یک سو روشن است که عبارت «جهان‌بینی» به مباحث اعتقادی و فلسفی باز می‌گردد اما «اصول اسلامی» به چه معناست؟ احتمالاً اضافه کردن این عبارت به این منظور بوده که علوم و معارفی چون کلام و فقه و اصول و حدیث و عرفان و سایر معارف حوزوی نیز در کنار فلسفه و منطق قرار گیرد و به رسمیت شناخته شود تا بتوان در مقابل نحله‌های مختلف حوزوی بر این نکته تاکید کرد که همه معارف حوزوی در این الگو مدنظر بوده است. به عبارت دیگر برای جلوگیری از متهم شدن سند به اکتفاء به برخی معارف حوزوی و وا گذاشتن بخش دیگر آن، این عبارت به نحو مبهم و اجمالی اضافه شده تا بتوان به شمولیت و عمومیت آن استناد کرد. اما چنین برخوردی قابل پذیرش نیست زیرا هنگامی که نسبتی قاعده‌مند میان «فقه و عرفان و فلسفه» برقرار نشده و اختلافات روشی و محتوایی این نحله‌های سه‌گانه بر طرف نگردیده و محوری که طراحی الگو بر آن تکیه دارد معین نشده، جمع‌زدن همه این معارف و تألیف تصنعی میان آنها چالش‌های علمی را حل نمی‌کند بلکه صرفاً زمینه را برای علنی شدن اختلافات سیاسی کاهش می‌دهد. این در حالی است که بهر حال و در روند عینی طراحی الگو، به یک محور علمی تکیه شده و بقیه علوم بمثابه تابعی از محور قرار گرفته‌اند در این صورت، تنها کارکرد طرح واژه‌ای مبهم و مجمل همانند «اصول اسلامی» راضی‌نگه‌داشتن اهالی علمی است که جایگاه اصلی در طراحی الگو به تخصص آنها داده نشده است! برای وضوح بیشتر مطلب می‌توان به این مقایسه توجه کرد که مرحوم علامه حسینی‌الهاشمی در فاز اول مجاهدت علمی خود (از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۶۲) در نهایت به این امر تکیه کرده که از میان دانش‌های حوزوی، تنها علمی که نتایج آن به نحو «قاعده‌مند و روشمند» به اسلام و شارع مقدس منتسب می‌شود، فقه و احکام موجود در رساله‌های عملیه است و لذا باید با تولید منطق موضوع‌شناسی، به آیین‌نامه اجرایی برای تحقق احکام فقه در عرصه حکومت و نظام همت گماشت و حکم‌شناسی موجود در حوزه‌های علمیه را با موضوع‌شناسی متناسب با آن تقویت و تکمیل کرد. متأسفانه در متن پیش‌نویس، نه تنها چنین صراحت علمی و تعیین تکلیف نسبت به چالش‌های تخصصی به چشم نمی‌خورد بلکه به عکس با تعبیه واژه‌های مبهم و مجمل، تلاش شده تا از ورود به این عرصه‌های ضروری و حیاتی اجتناب شود که این عملاً معنایی جز جدی‌نگرفتن الزامات تولید الگو ندارد.

حداقل باید از تعبیری مانند «بر اساس ارزش‌های انقلابی که ریشه در جهان‌بینی اسلامی دارد» استفاده کرد تا اختلافات موجود در نحله‌های حوزوی به محوریت ادبیات انقلاب ارجاع شود. اما متن سند، همه

معارف حوزوی و انقلابی و دانشگاهی را به صورت یکسان در کنار هم قرار داده تا وارد چالش‌ها نشود و وضع موجود حفظ شود و حتی حاضر نشده به صورت سیاسی و غیراستدلالی، ادبیات انقلاب را در مورد این اختلافات حاکم قرار دهد تا امکان پیشبرد عملی کار فراهم شود. هنگامی که حتی چنین برخورد ابتدایی با مساله انجام نمی‌شود عملاً به این معناست که «عرصه تحقق و عمل» دغدغه نویسندگان نبوده و الا بهر حال برای عمل و عینیت باید یک مرجع داوری و حل اختلاف معین کرد؛ کما این که هم‌اکنون در نهادهای انقلابی و جبهه فرهنگی، اشخاصی معین شده‌اند تا با نظر خود در هیئت‌های اندیشه‌ورز، اختلافات را در عمل پایان دهند.

اما پیرامون «بر اساس جهان‌بینی اسلامی» نیز اشکالی که در کلیات بحث ذکر شد، مطرح می‌شود: جهان‌بینی موجود در حوزه‌های علمیه بر پایه معرفت‌شناسی و فلسفه‌ای استوار است که «بساطت» را حد اولیه خود قرار داده و این در حالی است که ریاضیات و عقلانیتِ پشتیبانِ الگو و مدل موضوعاً بر اساس «ترکب» شکل گرفته و لذا اساس قرار گرفتن یک عقلانیت بسیط برای عقلانیتی مرکب محل تأمل و اشکال است و یا حداقل باید بیانی علمی در این زمینه ارائه شود. اما متن سند نه تنها خود به این مساله مهم نپرداخته بلکه حتی به نظریه‌هایی که به نحوی به این مساله پی برده و در صدد حل آن برآمده‌اند نیز اشاره نکرده‌اند؛ همانند تئوری «قبض و بسط بین عقل و نقل» آیت‌الله جوادی آملی که با تعمیم معرفت‌شناسی عقلی و برهانی به امور تجربی و اطمینان‌آور این مساله را دنبال کرده یا تئوری فلسفه‌های مضاف جناب آقای خسرو پناه که به همین امور پرداخته است. یعنی بهر حال در بخش‌هایی از جامعه نخبگانی احساس شده که معارف موجود در حوزه‌ها برای پشتیبانی تئوریک از نظام دچار خلأهایی است و درباره «اساس قرار گرفتن جهان‌بینی» برای «اداره کشور» سوالاتی وجود دارد و باید با اضافه کردن مفاهیمی جدید به این معارف، به ترمیم و تکمیل آن پرداخت اما سند پیش‌نویس که باید محصول تلاش‌های نخبگانی جامعه باشد و حتی آن را ارتقاء دهد، از تلاش‌های موجود نیز به مراتب عقب‌تر قرار گرفته؛ گرچه همین تلاش‌ها هم از نظر مبنای مختار، مشکل نسبت بین بساطت و ترکب را برطرف نکرده است. تاسف‌بارتر این که حداقل در پیش‌نویس سال ۹۴، بخش «مبانی»، دارای دو گزینه بود که یکی از آنها بر اساس نظریه آیت‌الله جوادی تنظیم شده بود اما در پیش‌نویس جدید، این گزینه و امثال این توجه‌های ریشه‌ای مطلقاً حذف و به عبارتی کلی و روبنایی اکتفا شده است.

متن سند ابلاغی: ارزش‌های انقلاب اسلامی

ابتدائاً این سوال مطرح است که تفاوت «ارزش‌های انقلاب اسلامی» با «جهان‌بینی و اصول اسلامی» چیست؟ اگر اموری مانند استکبارستیزی، شدت در برابر دشمنان و رحمت با دوستان، توجه به مستضعفین، ساده‌زیستی، مقابله با اشرافیت و... به عنوان ارزش‌های انقلاب اسلامی معرفی شود، روشن است که همه این امور در منابع اسلامی ذکر شده و متخذ از اصول اسلامی بلکه نفس اصول اسلامی است. پس چه تفاوت معناداری بین این دو تعبیر وجود دارد؟! به نظر می‌رسد تنها زمانی می‌توان تحلیل علمی دقیقی در پاسخ به این سوال مطرح کرد که همانند مباحث «حسینیه اندیشه» در کتاب «بررسی بیانات مقام معظم رهبری پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تقریر تحلیل تکمیل» به تفاوت جامعه‌شناختی میان ادبیات تخصصی حوزه و ادبیات انقلاب پرداخته شود. به عبارت دیگر یک تعریف از دین‌داری، امری است که ادبیات حوزه متکفل آن بوده و با عزاداری‌ها به پرورش انگیزه‌های مردم (سیاست)، با تبلیغ و بیان احکام و اخلاق و معارف الهی به پرورش فکری مردم (فرهنگ) و با فعالیت‌های خیریه به پرورش عملی مردم (اقتصاد) پرداخته و می‌پردازد و این روند در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها به صورت ثابت پی‌گیری شده و در طول دوران بعد از غیبت به نحو یکسان وجود داشته و تداوم پیدا کرده و ادامه خواهد داشت فارغ از این‌که وضعیت نظامات اجتماعی چگونه باشد.

اما تعریف عینی دیگری از دین‌داری نیز در طول صد و پنجاه سال گذشته و در پی مبارزات برخی فقهای عظام شیعه پدید آمده که دین‌داری را در سطح اصلی خود به «درگیری با کلمه باطل و نظام طغیان» تعریف می‌کند و احکام و اخلاق و معارف را به ابزاری برای تقویت قدرت جبهه ایمان در توازن قوا با جبهه کفر و نفاق تحلیل می‌نماید و به این صورت پرورش سیاسی را در استکبارستیزی، پرورش فرهنگی را در اقامه فرهنگ شهادت‌طلبی و پرورش اقتصادی را در کار جهادی و نهادهای انقلابی می‌بیند. به عبارت دیگر بدون تثویز کردن انقلاب اسلامی در جریان فلسفه تاریخ الهی، سخن از ارزش‌های انقلاب معنای محصلی در فرهنگ تخصصی پیدا نمی‌کند و در ادبیات تخصصی حوزه منحل می‌شود و تفاوت معناداری با آن پیدا نمی‌کند بلکه تکراری بی‌وجه برای معنای «جهان‌بینی و اصول اسلامی» تلقی می‌گردد. به بیان دیگر آنچه هویت انقلاب اسلامی را رقم زده، مدیریت بی‌نظیر امام و رهبری در دوران مبارزه و حاکمیت است که در ارتباط مستقیم با زمان و مکان سه دستگاه «کفر، نفاق، ایمان» شکل گرفته و احکامی خاص برای امت و حاکمیت مطرح کرده و این غیر از احکام و اخلاق و معارف ثابتی است که فارغ از محیط نظام طغیان، توسط ادبیات تخصصی حوزه برای آحاد مکلفین مطرح می‌شود.

البته تمامی مباحث فوق ناظر به «ارزش‌های انقلاب اسلامی» بود که بیشتر به وجه نظری و مبنایی انصراف دارد و لذا بحث از ضرورت تثوریزه شدن انقلاب در آن مطرح شد اما مساله بسیار مهم آن است که ادبیات انقلاب به عنوان یک واقعیت بزرگ و عظیم - که معادلات قدرت را به هم ریخته - باید به نحو عینی نیز مورد بررسی قرار گیرد و به طرح عباراتی از قبیل «تجربیات عینی انقلاب در اداره کشور» و روند مدیریت امام و رهبری بر حرکت عمومی کشور منجر شود و تصویری از این مدیریت عینی را در سند بگنجانند و این مساله مهم را مطرح کند که این مدیریت الهی با حفظ فاصله خود از ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه توانسته از حاکمیت جهت‌گیری مادی بر انقلاب جلوگیری کند و باید پشتوانه گام‌های بعدی در طراحی الگوی اسلامی و مقابله علمی و همه‌جانبه با الگوی توسعه قرار گیرد.

متن سند ابلاغی:

و با توجه به مقتضیات اجتماعی و اقلیمی و میراث فرهنگی ایران

این عبارت در ادبیات تخصصی دانشگاه، به مباحثی از قبیل مزیت نسبی و آمایش سرزمین منصرف می‌شود که تنها به صورت منطقه‌ای و استانی نیست بلکه باید این مزیت‌های محلی را به صورت قاعده‌مند و تعریف‌شده به اقتصاد بین‌المللی و جهانی متصل و هماهنگ کرد. در واقع رفاه دائم‌التزاید به عنوان هدف اصلی الگوی توسعه، بسیار هزینه‌بر است و لذا بدون تقسیم کار جهانی و تعیین مزیت نسبی برای هر کشور یا منطقه تحقق نمی‌یابد و لذا هر کشوری باید مقتضیات اقلیمی و جغرافیایی و طبیعی خود را به اهرمی برای اتصال و همکاری عمیق با اقتصاد جهانی تبدیل کند و از این طریق، با سرعت سرسام‌آور قافله تمدن بشری همگام شود و از عقب‌ماندگی نجات پیدا کند! پس هنگامی که برای عبارت فوق قیدی قرار داده نشود دقیقاً به ادبیات تخصصی موجود (ادبیات توسعه غربی) انصراف پیدا می‌کند و متن الگوی اسلامی پیشرفت را به مؤیدی برای استراتژی توسعه جهانی و منطقه‌ای تبدیل می‌کند. پس همان‌طور که در کلیات گفته شد عدم تنقیح مبنایی از تفاوت بین «توسعه» و «پیشرفت»، گرفتاری ناخودآگاه به ادبیات توسعه را در پی خواهد آورد که این بخش از متن، یکی از مصادیق بارز همین غفلت است. البته ضرورت استفاده از مزیت نسبی مناطق مختلف کشور انکارناپذیر است اما مهم آن است که این امر بر اساس سودآوری برای افزایش رفاه غربی مدیریت و سازماندهی شود یا بر مبنای اخلاق ایثار برای افزایش قدرت اسلام؟

در این بخش، نکاتی که در نقد کلیات سند بیان شد، وضوح بیشتری پیدا می‌کند زیرا مقصود از «روش‌های علمی» قاعدتاً به روش تحقیق دانشگاه اشاره دارد که در علوم اجتماعی نیز جریان پیدا می‌کند و به ادبیات توسعه پایدار و همه‌جانبه منتهی می‌گردد. در واقع روش تحقیق در علوم اجتماعی به معنای عام آن قاعدتاً اصول شاملی برای حرکت جامعه و تغییرات آن بیان می‌کند و با تحلیل عوامل تغییر و محاسبه آن تلاش می‌کند تا جامعه را از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب حرکت دهند. البته در مباحث گذشته سوالات و اشکالاتی پیرامون این روش فهم تغییرات و کنترل آن طرح گردید و بیان شد که گزینش عوامل تغییر بر اساس فلسفه و نسبت میان آنها بر اساس اخلاق و هدف مطلوب انجام می‌شود و لذا ساده‌سازی شی متغیر می‌تواند به دو نحو صورت پذیرد و جهت‌گیری و اعتقادات و مکتب (کفر یا ایمان، خداپرستی و دنیاپرستی) بر آن حاکم است. پس روش‌های علمی که به این مساله اساسی توجه نداشته باشند، نمی‌توانند ابزاری برای تولید الگویی باشند که قرار است وصف اسلامیت و توحید و خداپرستی در آن جریان داشته باشد.

اما اگر بیان فوق مدنظر قرار نگیرد و ادعا شود که این روش یک امر عام و مشترک بین همه مکاتب است و اوصاف ارزشی در آن راه ندارد، آنگاه لاجرم باید پذیرفت که این روش عام در موضوع اداره کشور بکار رفته و نتیجه‌ای پدید آورده که همان نسخه‌های کاربردی موجود برای حاکمیت است و لذا تمامی کشورهای جهان در حال استفاده از دستاوردهای این روش هستند. روشن است که در این صورت، ضرورتی برای طراحی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت وجود نخواهد داشت.

البته از آنجا که در اینجا کلمه «روش» جمع بسته شده و به «روش‌ها» اشاره شده، فرض دیگر این است که مقصود از روش علمی در اینجا معنای عام آن نباشد بلکه بر روش‌های خاص و بخشی دلالت کند؛ گرچه اصول عام روش تحقیق بهر حال بر روش‌های خاص و بخشی حاکم بوده و در آنها جاری است و اشکال عامی که مطرح شد، در بخش‌های خاص نیز جریان خواهد داشت. فارغ از نکته فوق به نظر می‌رسد تکیه به عبارت «روش‌های علمی» بسیار مبهم و فاقد اتخاذ موضع روشن در مساله روش است زیرا بهر حال محقق یا سازمان تحقیق در تناسب با موضوع تحقیق خود باید از بین روش‌های علمی، یک روش یا ترکیبی خاص از چند روش را گزینش کند و نه این‌که بدون بیان معیار و قاعده و موضع خود، از همه روش‌های موجود استفاده نماید. یعنی حتی اگر سازمان تحقیق به دلالتی - از جمله میان بخشی بودن موضوع تحقیق - از چند روش استفاده کند، باید نسبت خاصی را میان روش‌ها برقرار کند و حدود و ثغور بکارگیری یا کنارگذاشتن هر یک را معین نماید و

ترکیب و نظام متناسبی از آنها طراحی کند و به عبارت دیگر نوعی هماهنگی میان آنها فراهم آورد که خود بخش مهمی از روند تحقیق است، اما عبارت سند، دالّ بر رعایت و ملاحظه این الزامات علمی برای هماهنگ‌سازی روش‌ها نیست. به عبارت دیگر الگو علی‌رغم اشتغال بر اجزاء متکثر، خود دارای یک وحدت حقیقی است و هرچند ممکن است در زیر مجموعه‌های آن از روش‌های مختلف استفاده شود اما در سطح وحدت الگو - که این پاراگراف، متصدی بیان آن است - باید روش‌ها نیز به یک وحدت ترکیبی برسند و نه این‌که به نحو انضمامی در کنار یکدیگر قرار بگیرند! البته ممکن است گفته شود که امر هماهنگ‌سازی روش‌ها در این نوع تحقیق‌های کاربردی، خود منطق سیستمی و مجموعه‌نگر در دانشگاه است که این گفته، نادرست نیست؛ اما سوال آن است که چرا متن دارای این صراحت نیست (و از منطق سیستمی یا حداقل از روش تحقیق در علوم اجتماعی نام نبرده) و ترجیح داده به عبارت «روش‌های علمی» که دارای چنین تصریحی نیست، اکتفا کند؟ شاید به این دلیل مرکز الگو در کنار تحقیق‌های کاربردی و روش حاکم بر آن، علوم حوزوی و روش حاکم بر آن را نیز پذیرفته و چنان تصریحی در این فضا، بر دوگانگی و عدم وحدت منطقی در این الگو صحه می‌گذارد و چالش و فاصله بین منطق حوزه و دانشگاه و فقدان امر هماهنگ‌سازی میان این دو را بارز و ظاهر می‌کند!

اگر مرکز الگو حداقل به بیانات رهبری در موضوع کار خود یعنی طراحی الگو مراجعه می‌کرد، ملاحظه می‌نمود که مقام معظم رهبری در اولین نشست اندیشه‌های راهبردی تصریح کرده‌اند:

«ما برای به دست آوردن علم، هیچ محدودیتی برای خودمان قائل نیستیم. هر جایی که علم وجود دارد، معرفت درست وجود دارد، تجربه‌ی صحیح وجود دارد، به سراغ آن خواهیم رفت؛ منتها چشم‌پسته و کورکورانه چیزی را از جایی نخواهیم گرفت.» یعنی بر اساس ادبیات و ارزش‌های انقلاب - که ادعا شده این الگو بر اساس آن طراحی شده - استفاده از دستاوردهای بشری مطلق نیست بلکه دارای قیود و شروطی است. حال چرا اولاً «استفاده از دستاوردهای بشری» به این قید مهم مقید نشده و به صورت مطلق آمده و ثانیاً و مهمتر از آن این که مرکز الگو به عنوان یک مرکز نخبگانی که باید سفارش‌های علمی رهبری را پی‌گیری کند و تبیینی تخصصی برای آن بیابد، چه توضیح و تحلیلی از استفاده غیرکورکورانه دارد؟! بر مبنای مختار ابتدائاً باید استفاده از دستاوردهای بشری را به «دوران گذار» مقید کرد و آن را ناشی از «اضطرار علمی نظام اسلامی» دانست و ثانیاً دستاوردهای بشری را با «تغییر در الگوی تخصیص» آن مورد استفاده قرار داد و آن را متناسب با نیازهای انقلاب اسلامی در درگیری با کفر جهانی بکارگرفت. البته این پیشنهاد برای ایجاد فضای مباحثه نخبگانی درباره «کورکورانه نبودن استفاده از دستاوردهای بشری» مطرح شد اما متأسفانه مرکز الگو نه تنها به تبیین تخصصی از این قید مهم نپرداخته بلکه حتی عبارتی که حتی به صورت ظاهری دال بر این قید باشد را نیز حذف کرده است! در صورت حذف چنین قیودی، بسیار منطقی است که گفته شود: «اساساً یکی از مهمترین دستاوردهای بشری، خود الگوی توسعه غربی است که کشورهای مختلف در حال استفاده و بهره‌مندی از آن هستند» و روشن است که بدون این قیود، باز هم مرکز الگو به دست خود، موضوع کار خود را از اساس منتفی کرده است!

افزون بر دیدگاه ادبیات انقلاب می‌توان به این نکته نیز توجه کرد که اساساً دستاوردها و تجارب یک امر مشترک بین ابناء بشر نیست که به صورت قهری و طبیعی واقع شود بلکه حداقل سه نوع^{۲۳} تجربه و دستاورد در حیات بشری شکل گرفته که ناشی از تولید نیاز به نحو اجتماعی و اختیاری - و نه فطری - و بر اساس اهداف و

۲۳. طرح این سه دسته، منبذ از قدر متیقن‌های دینی و مرزبندی‌های اعتقادی و فرهنگ قرآنی و روایی است که همواره انسان‌ها و جوامع را بر اساس سه وصف کفر و نفاق و ایمان تقسیم می‌کند.

اغراض خاص است: «تجارب و دستاوردهای مومنین»، «تجارب و دستاوردهای کفار» و «تجارب و دستاوردهای منافقین». بنابراین هنگامی که اثبات شود تمدن مدرن با هدف قرار دادن «رفاه دائم‌التزاید» عملاً دین دنیاپرستی را رقم زده و کفر و بت پرستی و جاهلیتی نوین را پدید آورده، آنگاه دستاوردها و تجارب آن همان تجارب کفرآمیزی خواهد بود که استفاده از آن تنها از روی اضطرار و در دوران گذار معنا دارد و نمی‌تواند مبنا و تکیه‌گاهی برای حرکت اجتماعیِ خداپرستان و مومنین قرار گیرد.

این عبارت در عرف تخصصی و ادبیات علمی، دارای انصراف‌های خاص است و همان‌طور که در کتاب مبانی نظری برنامه چهارم توسعه آمده^{۲۴}، رکن اساسی آن، تحولات تکنولوژیک است. یعنی جهت آینده بازار و تکنولوژی و تحقیقات به چه سمتی است تا متناسب با آن و برای جلوگیری از عقب‌ماندگی نسبت به سرعت تکنولوژی و آینده بازار، حرکت‌های آینده را تخمین زد و طراحی کرد. یعنی ادبیات علمی آینده‌پژوهی، بر محور تکامل مادی و سخت‌افزارها شکل گرفته و هیچ اثری از آینده‌پژوهی نسبت به روند تکامل معنوی در آن به چشم نمی‌خورد و این در حالی است که طبق بیان مقام معظم رهبری قرار بود مرکز الگو، «معنویت» را بر فکر و علم و زندگی حاکم نماید. در واقع مطالعات متداول آینده‌پژوهی، مسیر پیش‌روی حرکت قافله تمدن بشری را توضیح می‌دهد تا همگان به آن ببینند و از مواهب و فرصت‌های آن بهره‌مند شوند؛ حال آیا نظام مقدس جمهوری اسلامی قرار بوده این توصیف از آینده را به عنوان وضع مطلوب بپذیرد و با جامعه جهانی در حرکت به سمت آن همگام شود؟! آیا دنیاپرستان همان‌گونه در تحلیل از گذشته تاریخ، کل حرکت نورانی انبیاء و اوصیاء الهی را حذف می‌کنند، در توصیف از حال و آینده نیز موجودیت دستگاه ایمان و توانمندی‌های آن و روند رو به رشد قدرت خداپرستان و موحدین را انکار نمی‌نمایند؟! آیا می‌توان مطالعات آینده‌پژوهی بر مبنای تکامل مادی و حذف تکامل معنوی را تکیه‌گاه طراحی الگوی اسلامی قرار داد؟! در این صورت آیا توسعه‌یافتگی به نحو ناخودآگاه بر ما غالب نشده و اساس الگوی پیشرفت را به محاق نمی‌برد؟!!

البته روشن است که نظام اسلامی باید درکی دقیق و علمی از حرکت آینده‌ی دنیاپرستان و اهالی تکامل مادی داشته باشد اما هم‌زمان باید درکی علمی از حرکت گذشته و حال و آینده‌ی خداپرستان در جهت تکامل معنوی نیز داشته باشد تا بتواند با پیش‌بینی حرکت آینده‌ی دستگاه طغیان، آرایش دقیق و جدیدی به دستگاه ایمان برای دفاع از خود طراحی کند و نه این که تنها به روندهای آینده‌نگرانه‌ی اهل دنیا توجه کند و توصیف مادی از آینده را مبنای الگوی خود قرار دهد و تدریجاً و به دلیل عدم درک از جریان دنیاپرستی در جبهه دشمن و فقدان دیدگاه آینده‌نگر معنوی، با دستگاه مقابل همراهی نماید! در این صورت باید در مطالعات آینده‌پژوهی، درگیری بین اسلام و کفر و وضعیت توازن قوای میان این دو دستگاه در آینده را بررسی نمود و علاوه بر درک از مسیرهای آینده دستگاه کفر برای افزایش قدرت سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، به تخمین درباره گام‌های بعدی

۲۴. رجوع به مباحث مربوط به تدوین چشم‌انداز در این کتاب، تحت عنوان: «پیش‌بینی تکنولوژیک نسبت به ویژگی‌های ماشین‌ها، روش‌ها یا ابزارها یا تکنیک‌های سودمند.»

دستگاه ایمان در جهت ارتقاء قدرت ایمانی برای مقابله با آنان پرداخت تا بتوان مقدمات ملی و منطقه‌ای را در این مسیر جهت‌دهی نمود و مثلاً جمهوری اسلامی را در بخش سیاسی و نظامی امنیتی، در حال حرکت از قدرت منطقه‌ای به سوی تبدیل به قدرت بین‌المللی در مقابل نظام جهانی قدرت استکباری تخمین زد. در این صورت روشن خواهد شد هر میزان از تشدید درگیری اسلام و کفر به نسبت، موجب خواهد شد تا بخشی از مقدمات دستگاه کفر هزینه این درگیری شود و بالتبع نتواند برخی مسیرهای آینده را در تحقیقات و تکنولوژی و سرعت مطلوب آن به پیش ببرد و آینده‌ای را که پیش‌بینی کرده نسبتاً محقق نشود؛ همانند هزینه هفت هزار میلیاردی امریکا برای تسلط در خاورمیانه که نتیجه‌ای نداشته و همزمان - به اذعان رییس‌جمهور امریکا - ترمیم و بهینه‌سازی از زیرساخت‌های این کشور را دچار اختلال کرده است.

گفتار دوم:

نقد و بررسی متن مربوط به

«تعاريف اجزاء» درونی الگو

متن سند ابلاغی:

«مبانی»، اهم پیش فرض های اسلامی، فلسفی و علمی جهان شمول
معطوف به پیشرفت را ارائه می دهد

«مبانی» الگوی پیشرفت در نظر نویسندگان آن، اسلامیت الگو را بر عهده دارد خصوصاً که در سند ابلاغی بر این مطلب تاکید شده است: «مبانی و آرمان ها وجه اسلامیت الگو را تضمین می کند». اما باید توجه داشت که تعبیر به «پیش فرض های فلسفی» دلالت بر مباحث عقلی می کند و این غیر از مباحث نقلی و دینی است و به عبارت دیگر فلسفه دانشی است که با معارف و پیش فرض های اسلامی، یکسان نیست و بین این دو رابطه تساوی برقرار نمی باشد. ممکن است گفته شود: «بر اساس مبانی مشهور، عقل و نقل یا دین و فلسفه با یکدیگر تفاوتی ندارند و مستقلات عقلیه یک امر قطعی بوده و گزاره ی معروفی مانند کلاماً حکم به العقل حکم بالشرع نیز ناطق به همین حقیقت است و تعارض یا تغایر این دو مقوله، ادعای کسانی است که مبنای دیگری در این زمینه دارند و قول آنها برخلاف مشهور بوده و مسموع نیست.» در پاسخ باید گفت در مبنای مشهور نیز تنها زمانی مباحث عقلی عیناً با شرع و نظر شارع همسان پنداشته می شوند که بدیهی و یا منتهی به بدیهی و از سنخ برهان قطعی باشند که از حیث ماده و صورت همه شرایط تطابق با واقع در آن رعایت شده باشد. این در حالی است که پیش فرض های فلسفی در این عبارت به قید «معطوف به پیشرفت» مقید شده و به درک های فلسفی و عقلی در موضوع پیشرفت و رشد و سعادت و تکامل اشاره دارد. در این صورت، حتی قائلین به همسانی عقل و شرع نیز بر این نکته تاکید می کنند که تفاسیل و جزئیات رشد و کمال و پیشرفت توسط عقل قابل دسترسی نیست و این قوه توانایی تشخیص مطابق با واقع در این عرصه را ندارد و اساساً به همین دلیل است که نبوت ضرورت پیدا می کند.

به عبارت دیگر اگر عقل بتواند در باره مراحل و تفاسیل رشد و سعادت و کمال نظر دهد، ملازم با نقض استدلال قوم بر «ضرورت نبوت عامه» است که هیچ کس و هیچ نحله ای در حوزه های علمیه به این لازمه ملتزم نیست. به تعبیر دیگر در مبنای قوم، عقل گرچه می تواند صانع را اثبات کند و به عدالت او اقرار نماید و به ضرورت معاد اعتراف کند و کلیات نظری مطابق با واقع را بدست آورد اما قادر بر تشخیص مصادیق ظلم و عدل نیست و به همین دلیل است که به وحی محتاج می شود. حال اگر کسی به قدرت عقل در تشخیص مصادیق ظلم و عدل اجتماعی - که بسیار عظیم تر و پیچیده تر و فراگیرتر از مصادیق ظلم و عدل فردی است - قائل شود، در واقع ضرورت وحی و نبوت را انکار کرده است. پس به دلیل مقید شدن «پیش فرض های فلسفی» به قید «معطوف به پیشرفت» و بنابر همه مبانی حوزوی، برای تأمین اسلامیت الگو لازم است تا عبارت

«پیش فرض های فلسفی» از این فراز حذف شود^{۲۵} و به «پیش فرض های اسلامی معطوف به پیشرفت» اکتفا شود.

البته در نقد کلیات الگو نیز اشاره شد که اساساً فلسفه موجود در حوزه - که عبارت پیش فرض های فلسفی به آن انصراف دارد - ناظر به تبدیل و چگونگی نیست و صرفاً به چرایی و چیستی می پردازد و این در حالی است که الگو و مدل موضوعاً ناظر به تبدیل جامعه و چگونگی حرکت آن است. لذا از این جهت نیز پیش فرض های فلسفی خارج از بحث خواهد بود و نمی تواند به مثابه مبانی «الگو» تلقی شود گرچه می تواند به عنوان مبانی «یک فرد خداشناس برای اثبات توحید و سایر اعتقادات حقه» به رسمیت شناخته شود.

از سویی باید توجه داشت که برای دستیابی به پیش فرض های اسلامی معطوف به پیشرفت باید آنها را به صورت قاعده مند و روشمند از دین و خطابات شارع استنباط کرد و الا نمی توان محصول بدست آمده را به اسلام منتسب کرد و آن را از نظر تخصصی، «اسلامی» دانست. در نتیجه، پیش فرض های اسلامی معطوف به پیشرفت که می تواند اسلامیت الگو را تضمین کند، تنها منحصر به ادراکاتی است که با تکیه بر علم اصول فقه (به عنوان روش موجود برای استناد قاعده مند به دین) از خطابات استنباط شده باشد. البته روشن است که در میان معارف حوزوی موجود تنها علم فقه است که حائز نصاب فوق است و الا علمی مانند اخلاق و عرفان و فلسفه انتسابی روشمند به بیانات شارع ندارند و حاصل عملیات استنباط از خطابات نیستند گرچه در جای خود محترم بوده و در زمان خود، ابزاری برای دفاع از دین و ترویج آن بوده اند.

در این میان باید توجه داشت که فقه موجود گرچه استنادی قاعده مند به خطابات شارع دارد اما تنها ناظر به احکام فرد است و به استنباط احکام جامعه و تبدیل آن نپرداخته و لذا حتی با ذکر عبارت «پیش فرض های اسلامی» گرچه اشکالات قبلی حل خواهد شد اما اشکال مهمی باقی خواهد ماند زیرا با فقدان و نارسایی های فقه موجود در این عرصه، پیش فرض های معطوف به پیشرفت و تبدیل و تغییر جامعه عملاً از تخصص های دانشگاهی و ادبیات توسعه پایدار و همه جانبه اتخاذ خواهد شد!

البته اجمالاً باید گفت که برای حل این مشکل، باید به جای تکیه به ادبیات تخصصی حوزه در تعریف اسلام و پیش فرض های اسلامی، اسلام به قرائت ادبیات انقلاب و مدیریت امام و رهبری را اصل قرار داد و از آنجا که این حقیقت مبارک و وجدانی باید تئوریزه و خودآگاه شود، آنگاه بحث تخصصی و استدلالی پیرامون اسلامیت انقلاب اسلامی در بستر فلسفه تاریخ است که «مبانی الگو» را تشکیل خواهد داد.

۲۵. البته در فاز اول از مبنای مختار، پس از اخذ احکام پیشرفت از فقه موجود (حکم شناسی)، جایگاه فعالیت عقلی به رسمیت شناخته خواهد شد اما در ساخت منطق برای تحقق احکام (موضوع شناسی) که این به معنای حضور عقل در مبانی و توصیف پیشرفت نیست بلکه به معنای حضور آن در عالم تحقق (امثال امر مولا) و پیاده سازی عملی احکام پیشرفت آن است.

بنابراین یکی از اشکالات اصلی نسبت به بخش مبانی، «حذف چرایی و چیستی انقلاب اسلامی» از مبانی الگو است؛ اگر در مبانی الگوی پیشرفت، به دنبال «چرایی حرکت از وضع موجود به وضع مطلوب» هستید، ابتدا باید به تحلیل اسلامیت انقلاب (به عنوان وضع موجود) می‌پرداختید تا امکان تبیین حرکات آینده صورت پذیرد. در واقع الگوی پیشرفت، الگوی پیشرفت انقلاب اسلامی است، لذا مبانی آن نیز باید مبانی انقلاب باشد. اما پیش فرضهای اسلامی، فلسفی و علمی ای که در تفصیل مبانی سند الگوی ابلاغی آمده است هیچ تفاوتی در بودن یا نبودن «انقلاب اسلامی» ندارد. در حالی که در فصل دوم کتاب «بررسی بیانات مقام معظم رهبری پیرامون الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت؛ تقریر، تحلیل، تکمیل» تفاوت جامعه‌شناختی و تعاریف ادبیات تخصصی حوزه از معنای دین و پیش فرضهای اسلامی با ادبیات انقلاب تبیین شده است.

البته در قسمت تفصیلی مبانی سند ابلاغی نیز مشخص نکرده‌اند کدام از مباحث، جز پیش فرضهای فلسفی است و کدام جز پیش فرضهای اسلامی یا علمی! بنابراین با اینکه در قسمت کلیات سند ابلاغی، تعریف مبانی را نسبت به سند قبلی مرکز الگو تغییر داده‌اند اما در بخش تفصیلی مبانی، همان «هست‌ها» (خداشناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناختی) و «بایدها» (ارزش‌شناختی و دین‌شناختی) را ذکر کرده‌اند و در عمل، این سه‌گانگی در پیش فرضهای سند جدید، به متن تفصیلی تطبیق داده نشده است.

اشکال دیگر این است که بر فرض این که بپذیریم بیان پیش فرضهای اسلامی، فلسفی و علمی درست باشد، ارتباط این سه بایکدیگر چگونه است که بتواند وجه اسلامیت الگو را تضمین کند؟ به عبارت دیگر، اگر حیطه مباحث فلسفی (حقایق) از حیطه مباحث علمی و دانشی (جزئیات و امور عینی) جدا باشد و حیطه مباحث فقهی و اخلاقی (بایدها و ارزشها) نیز از آن دو جدا باشد، ضرورت تولید الگوی پیشرفت، بی‌معنا خواهد شد و اداره جامعه در حوزه مباحث علمی و جزئی قرار خواهد گرفت که باید توسط تخصص مربوطه رتق و فتق شود. اما اگر قایل به ارتباط منطقی بین این سه حیطه هستید، باید چگونگی این ارتباط تبیین گردد؛ زیرا اگر در این ارتباط، پیش فرضهای اسلامی متغیر اصلی نباشد و نتواند پیش فرضهای فلسفی و علمی را به تبع خود تعریف نماید، وجه «اسلامیت الگو» تضمین نخواهد شد.

اشکال آخر اینکه، برای چگونگی رابطه این سه حیطه، فقط سه نظریه جدید مطرح شده است: یکی نظریه «داد و ستد عقل و نقل» آیت‌الله جودی آملی، دوم نظریه «قبض و بسط شریعت» دکتر سروش و سوم نظریه مرحوم علامه سید منیرالدین حسینی الهاشمی که متأسفانه هیچ اشاره یا انعکاسی از این سه نظریه در قسمت مبانی نیامده است.

متن سند ابلاغی:

آرمان‌ها، ارزش‌های فرازمانی - فرامکانی و جهت بخش پیشرفت است.

آرمان در سند فعلی ابلاغی نسبت به سند قبلی مرکز الگو پیشرفت، تغییرات خاصی ندارد. یعنی در سند قبلی آمده بود: «آرمان‌های الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، مبنایی‌ترین ارزش‌های فرازمانی و فرامکانی و جهت دهنده پیشرفت است». در این سند هم تقریباً همین عبارت است. فقط مبنایی‌ترین ارزش‌ها به «ارزش‌های بنیادین» تغییر پیدا کرده است.

البته در قسمت ابتدای سند که وحدت الگو آمده است، «ارزش‌های فرامکانی و فرازمانی بنیادین» ذکر نشده است. ولی در بخش تفصیلی، قید «بنیادین» وجود دارد. البته بین این عبارات از نظر مفهومی و عبارتی فرقی نیست؛ زیرا در سند قبلی آرمان، مبنایی‌ترین ارزش‌های آرمانی انسان، نیل به خلافت الهی ذکر شده و در سند جدید نیز مبنایی‌ترین ارزش‌های بنیادین، نیل به خلافت الهی و حیات طیبه ذکر شده است. البته در سند قبلی ارزش‌ها به ارزش‌های زندگی انسانی و ارزش‌های اجتماعی پیشرفت تقسیم شده بود اما در این سند، قسمت فردی حذف شده و عبارت «اهم ارزش‌های تشکیل دهنده حیات طیبه» آمده و لذا به نظر می‌رسد حیات طیبه نسبت خلافت الهی، اصل قرار گرفته است.

در بررسی عبارت «فرازمانی و فرامکانی» می‌توان احتمالاتی مطرح کرد:

فرازمانی و فرامکانی بودن آرمان‌ها، به معنای امری بسیط و مجرد باشد که در این صورت از کاربردی بودن خارج می‌شوند و در تحقق و عمل، آرمان‌ها به علوم و مدل‌هایی سپرده می‌شود که آرمان‌ها را به صورت کاربردی تعریف می‌کنند؛ یعنی علوم کاربردی دانشگاه! آرمان در ادبیات دانشگاه به «توسعه‌یافتگی» معنا می‌شود. پس در این احتمال، دیگر نمی‌تواند این آرمان، آرمان الگوی پیشرفت که مقوله‌ای زمان‌دار و مکان‌دار است باشد.

اما در مبنای مختار، آرمان، محصول و نتیجه و خروجی مبانی است و اینها از یکدیگر خیلی قابل تفکیک نیست. یعنی به صورت بسیار کلی، آرمان ما «تمدن مقاومتی پیش از ظهور» است که باید در مقابل توسعه مقیاس شهوت در تمدن مدرن، توان هم‌اوردی داشته باشد؛ گرچه آرمان تاریخی، ظهور است. یعنی به نظر می‌رسد تحقق آرمان تاریخی ظهور وابسته به آرمان اجتماعی تاسیس تمدن مقاومتی در منطقه‌ای از عالم است به نحوی که قدرت هم‌اوردی با تمدن مدرنیته را داشته باشد. بنابراین به طور مثال باید گفت آرمان ما در ۵۰ سال آینده خروج از ادبیات توسعه غربی است. در این صورت وقتی نیاز به علوم جدید احساس شد، آرمان در

۱۰۰ سال آینده، ادبیات انقلاب فرهنگی می‌شود. اگر هم بخواهیم یک آرمان حاکم بر تمام آرمان‌ها نام ببریم «ساخت تمدن اسلامی با تکیه عقلانیت خط‌پذیر فقها» است که زمان آن نیز منحصر می‌شود به دوران دوم تاریخ و قبل از ظهور. بعد از ظهور آرمان دیگری مطرح می‌شود و آن، ایجاد تمدن با تکیه بر عقلانیت معصوم است.

احتمال دیگر این‌که منظور از فرازمانی و فرامکانی، حاکم بودن یک امر ثابت و بادوام در طول تاریخ است. بنابراین آرمان در زمان حضرت آدم علیه‌السلام با آرمان در زمان حضرت موسی علیه‌السلام و همچنین زمان پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله یک امر بوده است. در این صورت، فقط اصل دین و سعادت این‌گونه است. یعنی آن چیزی که خداوند به عنوان سعادت معرفی کرده است در همه زمان‌ها و مکان‌ها حاکم است و باید همه به آن عمل کنند. حال اگر منظور از آرمان، این معنا باشد، منصرف به اصل دین می‌شود در حالی که آرمان، از جنس اصل دین نیست. زیرا در تفصیل آرمان و در بیان مبنایی‌ترین ارزش‌های فرازمانی و فرامکانی، عبارت «نیل به خلافت الهی و تحقق خلافت الهی» را ذکر کرده‌اند و «نیل و تحقق»، غیر از اصل دین و تعریف آن است که در بخش مبانی بیان نموده‌اند.

همچنین این اشکال نیز مطرح می‌شود که هر پیامبر و امامی در زمان خود، بخشی از دین را محقق کرده است! پس تحقق دین باید در سطوح «گذشته، حال، آینده» معنا شود؛ یعنی این‌که در گذشته تحقق دین به کجا رسید، در حال حاضر با انقلاب اسلامی چه مقدار از دین محقق شده است و در آینده می‌خواهیم چقدر دین را محقق کنیم. بنابراین باید تحقق دین را ناظر به زمان و مکان توضیح بدهیم. البته همین اشکال در قسمت تفصیلی که ارزشها را نام می‌برند نیز مطرح می‌شود زیرا در آنجا نیز اموری مانند: اخوت یا مقابله با دشمنان را صورت کلی ذکر می‌کنند و سطوح تحقق آن در گذشته، حال و آینده را بیان نمی‌کنند.

پس در جمع بندی باید گفت بخش مبانی و آرمان الگو براساس معرفت‌شناسی انتزاعی تدوین شده است و لذا به صورت انتزاعی عناوین کلی را بیان کرده که در همه زمان‌ها و مکان‌ها قابل تطبیق باشد. در نتیجه آرمانهای کاربردی به دست ادبیات کاربردی و مادی دانشگاه سپرده می‌شود و در عمل آن آرمان‌های کاربردی بر این آرمانهای نظری و انتزاعی حاکم می‌شوند.

البته می‌توان هم مبانی و هم آرمان را زمان‌دار معنا کرد. یعنی اگر «اثبات اسلامیت انقلاب» به عنوان مبانی الگو تلقی شود، این مبانی متناسب با زمان و مکان امروز است. در این صورت، مباحث کفر عقلانی و بت‌پرستی مدرن و علت و جوب قیام حضرت امام مطرح می‌شود تا وضعیت فعلی جامعه ایران به فلسفه تاریخ متصل شده و در این بستر مورد تحلیل قرار بگیرد.

اما در بررسی کلمه «ارزشها» ممکن است «ارزشها»، معنای «قیمت» را متبادر کند. حال ارزش و قیمت در نسبت با آرمان چه معنایی دارد؟ آیا در صدد طبقه‌بندی ارزشها هستید که کدام اهم و کدام مهم و یا کدام درجه یک و کدام درجه دو و سه هستند؟ یا اینکه در آرمان باید یک نقطه واحد یا ارزش اصلی و محوری را بگویید؟ به عبارت دیگر، شکی نیست که آرمان، یک امر عام و غیرمقطعی باید باشد اما وقتی به صورت جمع آورده می‌شود و گفته می‌شود «ارزشها»، آیا به دنبال نظام بخشیدن به مجموعه ارزشهای کلی هستید؟ اگر این‌طور باشد در آرمان قاعدتا نباید این کار را انجام گیرد بلکه در آرمان باید محوری‌ترین ارزش را به عنوان مرکز واحد الگو مشخص کرد. دلیل دیگر این مطلب اینکه اگر فقط در آرمان نظام ارزشها و طبقه‌بندی آنها ذکر شود تطبیق آن به عینیت با مشکل جدی مواجه خواهید شد زیرا در محیط عینی با اموری مانند تجاوز، مقدرات کم و... مواجه‌اید که باید در نهایت یکی از ارزشها را مبنای حرکت خود قرار داده و از دیگر ارزشها دست بکشید. بنابراین هم اقتضای خود آرمان در الگوی پایه این است که ارزش محوری و اصلی را بیان کند و نه کسرات نظام ارزشی و هم اقتضای عینیت چنین ضرورتی را تحمیل می‌کند. همین اشکال به کلمه «آرمان‌ها» نیز وارد است زیرا زمانی جمع بستن آرمان درست است که قایل به اخذ اهداف مرحله‌ای باشند، در حالی که در بخش تفصیلی آرمان نیز ذکری از اهداف مرحله‌ای نکرده‌اند. بنابراین در اینجا نیز باید یک آرمان محوری را نام می‌بردند. گرچه در بخش تفصیلی آرمان، «نیل به خلافت الهی و حیات طیبه» را به عنوان اصلی‌ترین و بنیادین‌ترین ارزشها نام می‌برند اما در تعریف اجمالی آرمان، از عبارت «آرمان‌ها» استفاده می‌کنند. لذا پیشنهاد می‌شود آرمان در اینجا نیز به «ارزش بنیادین حاکم» تعریف شود.

اشکال دیگر، نسبت بین آرمان و مبانی است که اگر مبانی را به «اهم پیش فرض اسلامی و...» تعریف کنند، آرمان نیز به عنوان یکی از پیش فرض‌های اسلامی خواهد بود که توضیح این اشکال در مباحث قبلی آمده بود.

البته می‌توان یک آرمان تاریخی را نیز ذکر نمود که عبارت باشد از «ظهور و رجعت» و براساس ادبیات انقلاب نیز می‌توان یک آرمان اجتماعی را در دوران غیبت بیان کرد که «ایجاد تمدن نوین اسلامی» باشد. در تحلیل نخبگانی مبنای مختار از این آرمان اجتماعی باید گفت: آن چیزی که در زمان پیامبر (ص) تشریح شده، احکام ایجاد «امت، حکومت و تمدن» است که به علت عدم همراهی شیعه، این احکام به صورت کامل محقق نشد. لذا باید شیعه ظرفیت عقلانی خود را در عینیت به سطحی ارتقا دهد که بتواند در برابر قدرت تمدن مدرن مقاومت و مقابله داشته باشد و در عمل ظرفیت حکومت جهانی خود را برای همراهی حضرت اثبات نماید.

به نظر می‌رسد «آرمان» قابل تجزیه و تفکیک از «مبانی» نیست زیرا با تحلیل از روند ولایت تاریخی است که جایگاه فلسفه‌ی بعثت و فلسفه‌ی عاشورا و فلسفه‌ی انقلاب اسلامی معین می‌شود و این مباحث است که منجر به طرح مفهوم تمدن اسلامی و ضرورت تأسیس آن می‌گردد و الا بدون بررسی موضوعات فوق، بحث از آرمان بی‌معنا خواهد شد یا قاعده‌ای برای تولید محتوای «آرمان» به دست نخواهد آمد. لذا «آرمان» چیزی جز محصول، نتیجه و خروجی «مبانی» نیست.

همچنین می‌توان آرمان را به صورت مرحله‌ای نیز مطرح کرد که در این احتمال، آرمان مرحله اول الگوی پایه، «تئوریزه کردن انقلاب اسلامی»^{۲۶} می‌باشد. در مرحله دوم ضرورت «انقلاب فرهنگی» مطرح می‌شود و طبعاً آرمان مرحله سوم «انقلاب اقتصادی» خواهد شد. نتیجه این سه مرحله که آرمان نهایی انقلاب است تحقق «تمدن نوین اسلامی» خواهد بود. البته با توجه به این‌که از سند ابلاغی می‌توان این استنباط را کرد که افق، به‌عنوان آرمان‌های مرحله است، می‌توان این بحث را به بخش افق منتقل کرد.

براساس مطالبی که مطرح شد، مفهومی روشی‌ای که می‌توان برای تعریف آرمان به جای تعریف اجمالی آرمان در سند ابلاغی استخراج نمود عبارت است از: «آرمان، محوری‌ترین ارزش در سیر حرکت تاریخی جامعه ایمانی است» و اگر بخواهیم اجمالی از محتوای آرمان نیز در این قسمت تعریف روشی بیاوریم می‌توان این ارزش محوری را این طور ذکر کنیم: «ایجاد تمدن مقاوم‌تی الهی در منطقه‌ای از عالم قبل از ظهور، در تقابل با تمدن مدرن».

۲۶. پیشنهاد «حسینیه اندیشه» برای تئوریزه شدن انقلاب، ایجاد سه قرارگاه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی می‌باشد.

متن سند ابلاغی:

مبانی و آرمان‌ها وجه اسلامیت الگو را تضمین می‌کنند.

تضمین اسلامیت الگو با ذکر مبانی و آرمان‌ها محقق نمی‌شود، کما این‌که این امور در سایر اسناد مهم و بالادستی کشور انجام شده ولی موجب جریان اسلامیت در اداره کشور به نحو مطلوب نگردیده و به اساساً به همین دلیل، رهبری به سفارش تولید الگوی پیشرفت اسلامی مبادرت کرده‌اند. در واقع آنچه موجب تضمین اسلامیت الگو می‌شود، تبیین تخصصی از «کیفیت جریان مبانی و آرمان» در «رسالت، افق و تدابیر» است که اثری از این رکن حیاتی در متن موجود به چشم نمی‌خورد.

اولا این نوع تعریف از رسالت، هیچ محتوایی ندارد برخلاف تعریف مبانی؛ زیرا «پیش فرض‌های اسلامی، فلسفی و علمی»، مصادیق محتوایی دارد اما «میثاق مشترک»، فقط معنای لفظی است که محتوای خاصی را نشان نمی‌دهد. ثانياً به نظر می‌رسد باید به جای کلمه «میثاق»، کلمه «مأموریت مشترک» ذکر شود؛ زیرا رسالت، نشانگر مأموریت و یک کار است اما میثاق و عهد و پیمان به معنی نشستن دور هم و دست دادن به هم و قرار مشترک گذاشتن است. در واقع میثاق بستن، بدون فعل نیز معنا دارد ولی رسالت، انجام یک فعل است. به عبارت دیگر وقتی در مبانی و آرمان، «توصیف و ارزش» بیان شد حال باید «تکلیف» مشخص گردد که قطعاً این تکلیف و مأموریت مشترک یک جامعه است.

در واقع بعد از تبیین مبانی و آرمان‌ها، حال باید یک ملت با عزم ملی، عهد و پیمان مشترک ببندد برای تحقق این آرمان‌ها. بنابراین برای ملت یک وظیفه و مأموریت مشترک تعریف می‌شود. اما فعلی که باید موضوع این عهد و میثاق قرار بگیرد در سند مشخص نشده است. همین نقص باعث شده است که این عبارت از حالت تخصصی و علمی خارج شود و به یک بحث عرفی تبدیل گردد. به عبارت دیگر، ضرورت حرکت به سمت آرمان‌ها امری واضح و بدیهی است و اگر آرمان‌هایی ذکر شود و سپس گفته شود باید همه برای انجام آن پیمان ببندند، این حرف واضحی بود و چیز جدیدی به عنوان رسالت معین نمی‌کند. زیرا اصل بیان آرمان برای این بود که همه به سمت آن حرکت کنند اما وقتی بحث عهد و پیمان مشترک مطرح می‌شود باید مشخص گردد بر سر چه موضوعی بسته شود. یعنی برای رسیدن به این آرمان‌ها باید چه تکالیفی انجام داد. زیرا میثاق مشترک بر تکالیف و افعال خاصی بسته می‌شود که در هر زمان تغییر پیدا می‌کند. همچنان که باید چگونگی دستیابی و تعیین این افعال نیز بیان می‌شد

پس به نظر می‌رسد باید «میثاق و حرکت» در بخش رسالت، به میثاق بر «چگونگی تحقق پیشرفت و حرکت در مسیر تحقق پیشرفت» تبدیل گردد. یعنی موضوع میثاق، چگونگی حرکت برای تحقق پیشرفت است. در این صورت، تعریفی که از رسالت در بخش اجمالی سند آمده با قسمت تفصیلی رسالت (که بحث از حرکت عاقلانه و مؤمنانه و... آمده است) نسبت پیدا کرده و هماهنگ نیز می‌گردد. بنابراین نمی‌توان میثاق را بر کلیت پیشرفت قرار دهند زیرا با معنای آرمان و هدف مساوی می‌شود. اما چگونگی حرکت برای پیشرفت غیر از اصل پیشرفت می‌باشد. در واقع ما عهد و میثاق برای پیشرفتی می‌بندیم که حرکت به سوی آن، کیفیت خاصی دارد.

همچنین به نظر می‌رسد باید در اینجا چگونگی بدست آوردن فعل یا تکلیف مطرح می‌شود. یعنی روش تعیین وظیفه را معلوم می‌شد. زیرا میثاق مشترک بر فعلی خاص است که از طریق ملاحظه موانع آرمان معلوم می‌گردد. در واقع همه بر روی طیف خاصی از حرکت میثاق می‌بندند تا موانع آرمان رفع شود. پس باید

«موانع» را دانست تا فعلِ میثاق بسته شده، باعث برداشته شدن موانع گردد. بدون شناسایی موانع نمی‌توان راه پیدا کردن وظیفه را گفت.

اشکال دیگری که به این عبارت رسالت وارد است این می‌باشد که به قدری معنای عام و کلی مطرح شده است که در عمل فرق محتوایی خاصی با تدابیر ندارد؛ زیرا در تدابیر، اقدامات و تکالیفی که باید انجام بشود را می‌گویند که در عمل، میثاق و عهد ملت ایران (که در بخش رسالت بیان شد) نیز بر سر انجام همین اقدامات و تکالیف است. لذا می‌بایست ابتدا یک آرمان کلی (مانند تمدن اسلامی) گفته شود و بعد در رسالت، افعال کلی برای رسیدن به این آرمان کلی تعریف شود و سپس آن آرمان کلی، در افق ۵۰ ساله خرد شود و افعال کلی رسالت نیز در بخش تدابیر به صورت خرد تعیین گردد.

به طور نمونه، می‌توان آرمان کلی را «انقلاب فرهنگی و اقتصادی» قرار داد و پس از بیان این کلیت، افق ایران در ۵۰ سال آینده را «انقلاب فرهنگی» نام می‌برد که رسالت ملت ایران در گام اول، تئوریزه کردن عدالت می‌شود. سپس اموری مانند «خروج از ادبیات توسعه غربی» یا «مقید کردن رفاه دائم‌التزاید» تدابیر این رسالت خواهد شد.

البته در سند قبلی مرکز الگو در بخش محورهای کنفرانس، رسالت به «تعهد آگاهانه به حرکت در جهت آرمان‌ها» آمده بود که همین عبارت در بخش تفصیلی رسالت (در سند ابلاغی جدید) با کمی تغییر این‌گونه ذکر شده است: «رسالت ملت و نظام جمهوری اسلامی ایران، حرکت عقلانی، مؤمنانه و متعهدانه در جهت ایجاد تمدن نوین اسلامی...»

نقد «حسینیه اندیشه» نیز ناظر به عبارت فوق، این بود: تعریف «حرکت» بدون تعریف «ملا» و «خلاء و ضرورت» ممکن نیست. زیرا براساس منطق سیستمی، بدون اختلاف پتانسیل حرکت معنا پیدا نمی‌کند و در واقع حرکتی انتزاعی خواهد شد. لذا گرچه آرمان به‌عنوان «ملا» در این سند آمده است اما حتماً خلاء نیز باید مشخص شود تا حرکت معنا پیدا کند. یعنی باید مشخص گردد برای رسیدن به آرمان چه خلأها و چالش‌ها و کبودها وجود دارد تا وظایف بر این اساس تعریف گردد.

به عبارت دیگر، ابتدا باید تحلیلی از وضعیت موجود داشته باشیم تا مشخص گردد چه عدم تناسبی از وضعیت موجود با آرمان وجود دارد. بر همین اساس است که مرحوم علامه حسینی در جدول الگوی تنظیم برنامه در ستون دوم، ابتدا «نظام توصیف شرایط موجود» را ذکر می‌کند، سپس «نظام توصیف شرایط مطلوب» (یعنی آرمان) و در انتها، «نظام نیازمندی‌ها» را می‌آورند. پس اگر در رسالت و تدابیر می‌خواهیم بدانیم به چه کارهایی نیاز داریم تا به سمت آن‌ها «حرکت» کنیم باید تحلیلی از وضعیت موجود ارائه بدهیم و سپس نسبت آن را با وضع مطلوب بسنجیم تا چستی نیازها و موضوع فعل‌ها مشخص گردد.

البته بعد از مشخص شدن نظام نیازمندی‌ها، در ستون سوم این جدول «ضرورت، موضوع و هدف» معین می‌گردد. یعنی محور اصلی در نیازمندی‌ها، ضرورت را شکل می‌دهد و بعد هدف مرحله‌ای و سپس در نسبت بین ضرورت و هدف، «موضوع» بدست می‌آید.

متن سند ابلاغی:

افق، آرمان‌های الگو را بر جامعه و زیست‌بوم ایران در نیم‌قرن آینده تصویر می‌کند و هدف‌های واقعی آحاد مردم، جامعه و حکومت ایران را در آن موعد معین می‌سازد.

در سند قبل، افق به «هدف‌های مطلوب و قابل تحقق ملت ایران، پنجاه سال پس از آغاز اجرای الگوی اسلامی ایرانی» تعریف شده بود و در سند ابلاغی جدید افق این‌طور آمده است: «آرمان‌های الگو را بر جامعه و زیست‌بوم ایران در نیم‌قرن آینده تصویر می‌کند و هدف‌های واقعی آحاد مردم، جامعه و حکومت ایران در آن موعد معین می‌سازد.» به نظر می‌رسد تعریف افق در این سند دوم، به دلیل ارتباط آن با آرمان نسبت به سند اول مزیت پیدا کرده است و افق را تابع آرمان قرار داده‌اند. به عبارت دیگر افق تبدیل‌کننده آرمان به هدف‌های مقطعی با زمان پنجاه ساله تعریف شده است.

در نقد عبارت افق در این سند، ابتدا چند نکته مطرح شود^{۲۷} و سپس پیشنهاد جایگزین مطرح می‌گردد:

نکته اول اینکه رابطه معنای افق در این سند با متناظر آن در ادبیات دانشگاه (که چشم‌انداز یا ویژن گفته می‌شود) چیست؟ باید در قدم اول موضع طراحان این سند نسبت به معنای رایج افق در ادبیات علمی دنیا مشخص گردد. در واقع مبنای مختار، احکام الگوی پایه غربی را در سه سطح «صیانت و توازن و حیات» تحلیل می‌نماید که نتیجه این احکام، ایجاد اخلاق رذیله مادی خواهد بود، لذا باید در اسناد پشتیبان الگوی اسلامی، موضع خود با این معنا از افق در الگوی غربی روشن شده باشد و سپس «انعکاس» آن حتما در عبارات سند نهایی افق بیاید که متأسفانه اثری از آن در این سند پیشنهادی نیست.

نکته دیگر درباره عبارت «هدف‌های واقعی» است؛ تعیین هدف وابسته به وضع موجود است. چون وضع موجود و موانع آن، حرکت شما را محدود می‌نماید و گزینه‌های خاصی در برابر شما قرار می‌دهد، لذا برای تعیین هدف‌های واقعی، تحلیل وضع موجود ضروری است. از سویی، ادبیات انقلاب و وضعیت موجود را به نوعی تحلیل می‌کند که متفاوت از تحلیل ادبیات حوزه و دانشگاه است زیرا آنها با تفکیک تکامل مادی از معنوی، وضع موجود را به نوع دیگری تحلیل می‌کنند.

حال اگر بر اساس ادبیات انقلاب (بیانات مقام معظم رهبری)، وضع موجود ما به حرکت «زیگزاگی و بی‌جهت و بی‌هدف» توصیف شده است باید علت پدید آمدن این حرکت زیگزاگی را مشخص نمایند. به عبارت دیگر، چه خلأهای علمی وجود داشته است که رهبری معظم سفارش تدوین الگوی اسلامی ایرانی

۲۷. نقدهایی بر ادبیات متداول توسعه در جزوه اقتصاد مقاومتی نیز مطرح شده است که بخشی از آن، ناظر به این مباحث است.

پیشرفت را مطرح می‌کند؟ به نظر می‌رسد برای دستیابی به این خلأها می‌بایست نقص‌های موجود در ادبیات حوزه و دانشگاه برای پشتیبانی از ادبیات انقلاب را تبیین می‌کردند.

اما اگر بخواهند براساس ادبیات حوزه و دانشگاه وضع موجود را تحلیل نمایند، تکیه به تجارت بشری در تکامل مادی ضروری پیدا می‌کند. لازمه این مطلب، ضرورت مهندسی معکوس الگوهای موجود دنیا خواهد بود؛ زیرا ادبیات تخصصی حوزه، خود را متکفل تکامل معنوی می‌داند و تکامل مادی جامعه را به عقلاء و ادبیات تخصصی دانشگاه می‌سپارد و ادبیات دانشگاه نیز در تحلیل وضعیت موجود، قایل است که روند تکامل مادی قواعدی دارد که ما آن را در این ۴۰ سال گذشته به درستی انجام نداده‌ایم و باید از این به بعد به درستی انجام دهیم. بنابراین با توجه به ادبیات موجود علمی در دنیا و سرفصل‌های چشم‌اندازنویسی در آن، تعریف «چشم‌انداز و افق» در سند ابلاغی از حداقل غنای علمی برخوردار نیست.

باید توجه داشت که الگو در ادبیات متداول دنیا و براساس مطالعات کتابخانه‌ای و میدانی، یک ماشین عینی و ابزار مهندسی اجتماعی است که با ضرائب فنی و محاسبات ریاضی، به ارائه شاخصه می‌پردازد. لذا هرچقدر در مباحث نظری اختلافاتی نیز باشد، در نهایت یک الگوی واحد در مقام عمل جریان پیدا می‌کند و سازمان ملل با آن، تمام کشورهای دنیا را به وحدت می‌رساند. از این رو، افق در این سند از مهندسی معکوس الگوی‌های توسعه رایج نیز تنازل کرده و در سطح سیاست‌های کلان آمده است.

بنابراین افق (به معنای چشم‌انداز در ادبیات متداول دنیا) از جنس عینیت و مهندسی است و جزء بحث‌های نظری نیست گرچه با مجموعه سیاست‌های کلان و برنامه آمیخته است ولی باید توجه کرد که از جنس مهندسی اجتماعی است که لازمه آن (براساس ادبیات علمی دانشگاه)، مهندسی معکوس از الگوی عینی توسعه غربی است. اما در این سند ابلاغی، فارغ از عدم نوآوری و تولید ادبیات جدید براساس مبانی اسلام، حتی اثری از رعایت لوازمات مهندسی معکوس به چشم نمی‌خورد.

البته تحلیل وضع موجود براساس مبنای مختار، در مباحث «علل و عوامل ناهنجاری‌های اجتماعی» مرحوم استاد علامه حسینی آمده است که به‌طور خلاصه باید گفت: انقلاب اسلامی تمایلات اجتماعی را بر اساس توحید شکل داده و دنیا را تابعی از دین قرار داده است، به همین دلیل با الگوی توسعه غربی درگیری پیدا کرده که نتیجه این درگیری، ایجاد دوقطبی‌هایی در سیاست و فرهنگ و اقتصاد است که این چالش‌ها، مبین وضع موجود و موانع آن هست.

پس وقتی آرمان‌ها و تحلیل وضع موجود مشخص گردید، این نتیجه حاصل می‌شود که انقلاب اسلامی در حرکت سیاسی خود دستاوردهای خوبی داشته است لذا باید آن را تثویز کند تا امکان چگونگی خروج از ادبیات توسعه‌ی همه‌جانبه در حرکت فرهنگی و اقتصادی خود را داشته باشد. بنابراین پیشنهاد جایگزین ما برای

افق، «تئوریزه کردن انقلاب در بخش سیاست برای بدست آمدن نقشه خروج از ادبیات توسعه همه‌جانبه و پایدر غربی») است که هدف مقطع پنجاه سال آینده ما در افق خواهد شد.

اشکال جزئی دیگری نیز به این بخش افق می‌توان مطرح کرد که عدد ۵۰ سال که در افق ذکر کرده‌اند از کجا بدست آمده است؟ اگر منظور، زمان تغییر تکنولوژی است که باید ۲۰ ساله انتخاب می‌شد (همانند سند چشم‌انداز) یا دو تا ۲۰ سال یعنی ۴۰ سال یا ۳ تا ۲۰ سال یعنی ۶۰ سال؛ که در هر صورت انتخاب عدد ۵۰ بی‌علت است.

البته چون معیار تمدن مادی موجود، تغییر نسل تکنولوژی است، چشم‌اندازها را ۲۰ ساله تنظیم می‌کند؛ اما با توجه به روایات که سن تکامل انسان را ۴۰ سالگی مطرح کرده است و از طرفی نظام اسلامی سخت‌افزار محور نمی‌باشد و در آن، اراده‌های انسانی اصل است می‌توان معیار زمانی چشم‌اندازها و افق‌های الگوی اسلامی را ۴۰ ساله قرار داد.

احتمال دیگر این‌که بحث تدابیر در الگوی غربی، شرکت، بانک و این امور است. یعنی ابزار تدبیری که به صورت عینی به دنبال تحقق تحریر یا استکبار است شرکت و بانک می‌باشد. براین اساس، می‌توان بحث حرص و حسد به دلیل اینکه درباره فلسفه جامعه است به مبانی بازگرداند.

البته یک احتمال دیگر نیز به ذهن می‌رسد: در بخش چشم‌انداز مبانی نظری برنامه‌های توسعه، مطلبی تحت عنوان «تکیه بر ارزش‌دواری‌های مبتنی بر ایدئولوژی نظام و واقعیت‌های اجتماعی فرهنگی و اقتصادی و زیست محیطی جامعه» مطرح شده است که مرحوم استاد می‌فرماید این بند به مکتب و آیین سرمایه‌داری اشاره دارد. لذا ممکن است بتوان کل مباحثی که در کتاب نقد الگو درباره ۹ وصف رذیله‌ی مدل الگوی غربی مطرح شده را به اینجا منتقل کرد. در تایید این مطلب به‌طور نمونه می‌توان در ذیل عنوان «ضرورت جهت‌گیری بر پایه تعیین نیازها» که یکی از سرفصل‌های چشم‌انداز کتاب مبانی نظری است می‌توان ثابت کرد که وقتی تمایلات عمومی بر محور دنیا شکل پذیرد حتما حرص و تنازع و غیره اصل قرار می‌گیرد.^{۲۸}

۲۸. مرحوم استاد صدوق در ذیل بررسی و نقد محتوایی سند افق مباحثی از جمله: «احکام الگو پایه غربی (احکام صیانت، احکام توازن، احکام حیات مادی) و «نقد مباحث مدل اداره غربی و بروز اوصاف رذیله حرص، حسد، محرومیت و تفاخر در مکانیزم عرضه و تقاضا (که در جزوه اقتصاد مقاومتی و کتاب گفتمان انقلاب نیز آمده است)» مطرح می‌کنند که به نظر می‌رسد این مباحث مستقیماً ناظر به بخش افق و چشم‌انداز نباشد و اگر به قسمت نقد تدابیر یا نقد مبانی منتقل شود مناسب‌تر باشد؛ یعنی چرا ما الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت می‌خواهیم؟ چون چنین نقدهایی به الگویی غربی داریم. زیرا براساس مبانی مختار، چشم‌انداز جزئی از الگو است. چشم‌انداز و سیاست‌های کلان و برنامه‌ریزی‌های پنج‌ساله یک مجموعه واحد را تشکیل می‌دهند. اما اثبات حرص یا حسد سازمانی در الگوی غربی از جنس مباحث مدیریت اجتماعی است و نمی‌توان از جنس چشم‌انداز که بحث آینده‌نگری است قرار گیرد. اما چون بحث تدابیر، بحث از چگونگی حرکت به سمت اهداف است می‌توان یکی از تدابیر الگوی غربی را به صورت عام، تحریر نام برد؛ یعنی راه‌اندازی خلق حسادت. البته انتقال آن به بخش مبانی الگو نیز مناسب است که دلیلی بر عدم قبولی الگوی غربی باشد. در این صورت مباحثی که ایشان پیرامون نقد تعریف موجود از افق و چشم‌انداز براساس عناوین بخش چشم‌انداز کتاب مبانی نظری برنامه چهارم توسعه مطرح می‌کنند، به‌عنوان نقد افق قرار می‌گیرد.

متن سند ابلاغی:

تدابیر، تصمیمات و اقدامات اساسی و بلندمدت برای حل مسائل
مهم کشور و شکوفا ساختن قابلیت‌های ماندگار ملی به‌منظور
رسیدن به افق است

دو احتمال در معنای تدابیر مطرح است:

احتمال اول اینکه منظور تدوین‌کنندگان این سند از تدابیر، بیان «برنامه» باشد، یعنی بعد از بیان افق و چشم‌اندازها، وارد برنامه شده‌اند. در این احتمال به نظر می‌رسد باید ابتدا سیاست‌های کلان را مطرح می‌کردند و سپس وارد بحث برنامه می‌شدند. زیرا در تدوین الگو پایه، قدم اول باید الگو مضاف گفته شود و بعد از آن سیاست‌های کلان و در نهایت برنامه معنا پیدا کند.

احتمال دوم این است که تدابیر را به عنوان بحث «مدیریت» آورده باشند. مدیریت به معنای «نظام تصمیم‌گیری، تصمیم‌سازی و اجرا» می‌باشد. یعنی بعد از بیان چشم‌انداز و سیاست‌های کلان و برنامه، بحث چگونگی تحقق آن مطرح می‌شود. یعنی چگونه این تصمیم در قوا، وزارت خانه‌ها، بخشنامه‌ها و قوانین مجلس و... گردش پیدا کند. این احتمال نیز متناسب با الگو پایه نیست. چون همان‌طور که بیان شد پس از طراحی الگوی پایه باید به تدوین الگوی‌های مضاف از قبیل الگوهای اقتصاد، فرهنگ، سلامت و... پرداخته شود. بعد از طی این مرحله است که متناسب با الگوی پایه و مضاف تولید سیاست‌های کلان شود و بعد برنامه نوشته شود و سپس برای تحقق مدیریت برنامه تدبیر شود. از این رو ارائه یک تصویر منسجم برای جریان چشم‌اندازها و سیاست‌های کلان و برنامه‌ها ضرورتی برای شکل‌گیری یک بحث علمی پیرامون تدابیر است که چنین کاری صورت نگرفته است. حتی در ادبیات تخصصی دانشگاه اینگونه نیست که بحث از چشم‌انداز با بحث از تحقق آن خلط شود بلکه پس از تولید چشم‌انداز و سیاست‌های کلان و برنامه تازه نوبت به کیفیت جریان برنامه در قوای سه‌گانه و سایر نهادهای مدیریتی شکل می‌گیرد.

البته اگر احکام برنامه‌های توسعه در طول سالهای گذشته مورد ملاحظه قرار گیرد روشن می‌شود که متن پیشنهادی در بخش تدابیر شباهت زیادی به ادبیات متداول در احکام تدوین برنامه‌ها دارد؛ در این صورت احتمال دوم به معنای مدیریت تضعیف می‌شود و احتمال اول قوت می‌گیرد. یعنی تعریف برنامه به احکام آن خواهد بود.

بنابراین بحث تدبیر در الگوی پایه با این احتمالاتی که مطرح شد محل اشکال است؛ زیرا اگر تدابیر جزء الگوی پایه است نباید در موضوعات وارد شود؛ یعنی باید تدبیری بیان شود که از جنس پایه و عام باشد. به طور نمونه، اگر در افق بحث تنویریه کردن سیاست انقلاب و تلاش برای خروج از ادبیات توسعه در فرهنگ و اقتصاد مطرح شود، تدبیر

متناسب با این افق به صورت عام، «نهادسازی» است. اما اگر بخش تدابیر مقوله‌ای جدا از الگوی پایه است و در الگوی تفصیلی جای دارد، نباید به عنوان یکی از اجزاء الگوی پایه قرار بگیرد.

متن سند ابلاغی:

این الگو با ایمان استوار و عزم راسخ و تلاش عظیم و مدبرانه مردم و مسئولان جمهوری اسلامی ایران اجرا خواهد شد.

به نظر می‌رسد تعبیر فوق قابلیت این را داشته که تصویر صحیحی از «سازماندهی و اجرا» برای کلیت الگو ارائه دهد؛ یعنی سازمان الگو بیش از آن که ناظر به مدیریت تحقیقات تولید الگو باشد و روند مدیریتی آن را در مقدمه یا کلیت الگو ذکر کند، باید ناظر به نحوه تحقق الگو در عینیت و ساختارهای اجتماعی باشد. در واقع الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت بمتابۀ یک مقوله بی‌سابقه، برای تحقق خود در جامعه باید تدبیر نوینی داشته باشد و سازماندهی جدیدی را پدید آورد. یعنی همان‌گونه که باید سازوکار خاصی برای تولید و طراحی الگو ایجاد شود، باید سازوکار خاصی نیز برای تحقق آن در کشور پدید بیاید. اما مشکل آن است که عبارت فوق هیچ دلالتی بر این مهم ندارد بلکه حتی تناسب روشنی با وحدت و کلیت الگو ندارد یعنی فاقد معنای علمی و بیشتر شعارگونه است؛ چون برای عرف و عوام نیز روشن و بدیهی است که هیچ حرکت اجتماعی بدون ایمان استوار و تلاش عظیم و مدبرانه مردم و مسئولین ممکن نیست. مقایسه‌ای که می‌تواند مطلب فوق را روشن کند با توجه به این نکته شکل می‌گیرد که در مبنای مختار، راهکار اجرایی برای اولین گام تحقق الگوی پیشنهادی، «تعمیم نهادهای انقلابی به قوای مجریه، مقننه، قضائیه» است تا بتوان از این طریق، قدم‌های ابتدایی محکمی برای کاستن سرعت ساختارهای توسعه غربی برداشت که این مهم، تفاوت ماهوی و اساسی با تاکید بر کلیاتی مانند عزم راسخ و ایمان استوار و تلاش عظیم دارد!

پس به طور خلاصه باید گفت دو بندی که به نوعی ناظر به سازماندهی و مدیریت در الگو (چه تولید و چه تحقق آن) هستند، هیچ یک دارای محتوا و ارزش علمی نیستند و به نحو عرفی و غیرتخصصی به این بحث پرداخته‌اند.

یک احتمال درباره این جمله این است که در ادامه تدابیر باشد تا شکل سازمانی و نحوه تحقق تدابیر را بیان کند. احتمال دیگر آن است که چون کلمه «الگو» در ابتدای این جمله آمده، باید آن را در جایگاه وحدت الگو قرار داد. لذا بر اساس احتمال دوم باید به قبل از تعریف اجزاء (مبانی، آرمان، افق، رسالت) منتقل شود. زیرا قسمت سازمانی وحدت الگو را بیان می‌کند. البته در مبنای مختار، چون افق به معنای خروج از ادبیات توسعه همه جانبه و پایدار لحاظ گردید، سازماندهی و نحوه تحقق الگو را در دو بخش می‌توان بیان کرد: اول «تنویریه کردن گفتمان انقلاب از طریق تعمیم نهادسازی» و ثانیاً «حرکت برای توقف ادبیات توسعه».